





أما طائفة من طيغى ظلام  
فلا تعجب بها جثنا بنوع  
علما من علماء الأسماء  
يرت عين إذا اشتد الألام

327 بشرى لطلبة النوان هذا المكتوب من الامام المغنق

اسمه كتابه

# مكتبة النعمان

المعلماء

العرب والنام والبغداد والعراق والحجاز

لجري هذا الايمان والعرفان في نزع الايمان

وقد اتفق لطبعه في مطبع ضياء الاسلام واشاعته من اليد رضى القدر  
بمد الخادم القدير هدى مستعين مهمتم دار الكتب للشيخ الموعود في قلايا دار الامان

٢٩٤٤٨١  
٤٢٩٤

عبد الاشاعة من نسخة واحدة  
(٢١٠٠)

بمقر خلية السيد  
فوزان بن محمد بن

في شهر محرم الحرام سنة ١٣٢٨ من الهجرة

بمطبع ضياء الاسلام قلايا دار الامان  
بمطبع ضياء الاسلام قلايا دار الامان  
بمطبع ضياء الاسلام قلايا دار الامان



PE8317



M.A. LIBRARY, A.M.U.

MUSLIM UNIVERSITY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب الارضين والسموات العلى - و سلام على عباده  
 هم تترفعوا من خداسه راست که پيدا کننده زمين و آسمانهاست بلند است  
 الذين اصطفى - اما بعد فهذا مكتوب من مظهر البروزين و  
 و سلام بر بندگان او که برگزيده او هستند - بعد ازين واضح باد که اين نامه  
 وارث النبیین عبيد الله الاحد ابى المحمّد احمد حافاه الله و  
 ايستند از طرف شخصی که مظهر دو بروز و وارث دو نبی پيغمبر عيسى عليه السلام و سيدنا  
 ابيّه الى عباد الله المتقين الصالحين العالمين من العرب و  
 حضرت محمد صلى الله عليه وسلم است اينچه بنده خائى يگان ابو محمد احمد خدا ازو رخ بر  
 فارس و بلاد الشام و ارض الرّم و غيرها من بلاد توحيد  
 شرک و موبه او باشد - و آنکه سوسه شال اين نامه نوشته است بندگان خدا هستند  
 فيها علماء الاسلام الذين اذا جاءهم الحق و عرض عليهم المعاش  
 از اقيان و علماء که ساکنان بنگ و فارس و بلاد شام و زمين روم و غيره بلاد اند  
 الإلهية و البشارات السماوية بسلطانها و قوتها و لغاتها اختصت  
 که در آنها اهل علم از مسلمانان پيرى سيرت و فصاحت يافته مى شوند که چون اوشان را حق رسيد  
 لقبولها قلوبهم و حقدوا اليها مطيعين مومنين - و لا يمترونها  
 و معارف الهية و بشارات سماوية ببرهان و قوت و درخش آنها بر ايشان پيش کرده شوند دل

الها المشبه - قد جرت عادّة الكثر علماء الاسلام يوم يومين البروز قداماً و يقولون مثلاً ان هذا الرجل

عادته اكثر على ارجاءى شده که او شال نام روز قدم بگيرد مثلاً مى گویند که اين مرد

على قدم مومنى و ذلك على قدم ابراهيم - منه

بر قدم مومنى است و اين روز قدم ابراهيم است - منه



وَأَكْمَأُ وَاغْرَى الْقَوْمَ وَحَضَا وَمَا وَجَدَ سَهْمًا إِلَّا رَهْجًا وَمَا  
بَرْتَبَهُ أَتَهَامِي رَسَانَهُ وَشَمَانَهُ حَلَمِي كَنْدَ وَشَمَامِي دَهْدَ وَافْتَرَامِي تَرَاشَدَ وَكَافَرِي كَوَيْدَ  
خَفَرِي بَكِيدَ إِلَّا اسْدَى وَقَصْدَ عَرْضِ رَجَالِ اللَّهِ وَتَقْسَمَ وَمَا خَافَ  
وَأَيَّامِي دَهْدَ وَقَوْمَ مَا أَزْهَرَ أَيَّامِي بَرَأَكِي وَآتَشَ فَنَنِي أَرْزَوْدَ وَبُيُوعَ تَبَرِي سَيَابَدَ كَنِينْدَ  
يَوْمًا فِيهِ يُوخَدُ وَيُجْرَى وَصَارَ أَوَّلَ الْمُنْكَرِينَ - بَلْ يَتَادَبُونَ  
وَبِرَاجٍ كَرِي وَتَشْ نَمِي رَسَدَ كَنِينْدَ وَتَقْدَ آهَرُو جَامَرُ وَاحْدَا كَنِينْدَ وَارْزَوْدَ جَوَانِي تَزْدَ  
مَعَ اللَّهِ وَاهْلَهُ وَيَصْبِرُونَ حَتَّى يَتَعَلَّى لَهُمْ وَجْهَ الْحَقِّ  
وَأَزْهَرُ مَنَكَرَانَ سَبَقَتِي يَرْدَ - پَسِ سَعِيدَانَ رَا اِيْنِ نَصْلَتِي نَمِي بَاشَدَ بَلَكِ اَوْشَانَ بَحْدَا وَمَرَانَ  
فِي رَحْمَتِ اللَّهِ بِسِيرَتِهِمْ هَذِهِ وَلَا يَفُوتُهُمْ خَيْرٌ وَلَا يَكُونُونَ مِنْ  
خِدَا اَوْسَمِي وَرَزَنْدَ وَصَبْرِي كَنْدَ تَابُوتَتِي كَمِ رُوسِ حَقِّ بَرِ اِيْشَانَ جَلَوَهْ گَرَشُودِ پَسِ بَدِي  
الْمُحْرَمِينَ - وَتِلْكَ قَوْمٌ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ وَلَا أَعْلَمُ أَسْمَاءَهُمْ  
خَصْلَتِ شَانَ خُدَائِهِ عَزَّ وَجَلَّ بَرِ اِيْشَانَ رَحْمَتِي قَرَامِي وَبُيُوعَ خَيْرِي اَزِ اِيْشَانَ قُوْتِ نَمِي شُودُ  
وَصُودُهُمْ بَسِيْدَ اِنِّي رَسِيْتُ فِي مَبِشْرَةِ اَرِيْثَتَا جَمَاعَةٍ مِنْ  
اَزْ مَحْمُوْرَانِ وَنَامِ اِدْرَاَنْ نَمِي گَرَنْدَ - وَ اِيْنِ قَوْمِي اَسْتُ كَمِ بَحْرِ خُدَا اَمِيْكَسِ اِيْشَانَ زَانِي دَانْدَ وَ مِنْ  
الْمُؤْمِنِينَ الْمُخْلِصِينَ وَ الْمُلُوكِ الْعَادِلِينَ الصَّالِحِينَ - بَعْضُهُمْ  
نَاهَكِ وَ صَوْرَتَهَائِي اِيْشَانَ رَا نَمِي دَا تَمَرِ گَرَا اِيْنِ اَسْتُ كَمِ مِنْ رَا خَوَابِي جَمَاعَتِي رَا دِيْدَ اَمَرِ كَمُتَا اِيْنِ  
مِنْ هَذَا الْمَلِكِ وَبَعْضُهُمْ مِنْ الْعَرَبِ وَبَعْضُهُمْ مِنْ فَارَسِ  
مُخْلِصِينَ وَشَاهَانَ عَادِلِ وَنُكُوْكَارَانْدَ بَعْضِ اِيْشَانَ اَزْ هِيْنِ مَلِكِ اَنْدَ وَبَعْضِ اَزْ عَرَبِ وَ  
وَبَعْضُهُمْ مِنْ بِلَادِ الشَّامِ وَبَعْضُهُمْ مِنْ اَرْضِ الرُّومِ وَبَعْضُهُمْ  
بَعْضِ اَزْ شَامِ وَبَعْضِ اَزْ زَمِيْنِ رُوْمِ وَبَعْضِ اَزْ فَارَسِ وَبَعْضِ رَا نَمِي شَنَاسَمِ  
مِنْ بِلَادِ لَا اَعْرِفُهَا ثُمَّ قِيلَ لِي مِنْ حَضْرَةِ الْغَيْبِ اَلَّا  
كَمِ اَزْ كَدَامِ بِلَادِ اَنْدَ - بَا زَمَرَا اَزْ حَضْرَتِ اَحَدِيْتِ نَمَا اَمَدَ كَمِ اِيْشَانَ كَسَا نَمِي  
هُوَ لَا يَصْدُقُونَكَ وَيَوْمَنُونَ بِكَ وَيَصْلُونَ عَلَيْكَ وَ  
اَنْدَ كَمِ تَصْدِيْقِي تُو خَوَاهَنْدَ كَرْدَ وَبَرِ تُو اِيْمَانِ خَوَاهَنْدَ آوَرْدَ وَبَرِ تُو رُوْدِ خَوَاهَنْدَ فَرَسَادَ

يُدهون لك و أعطى لك بركات حتى يتبرك الملوك  
و برائے تو دعا خواهند کرد و ترا چنداں برکتها خواهم داد که شایان از جامه تو برکت  
بثیابك و ادخلهم فی المخلصین - هذا رؤیت فی المنام  
خواهند جست و او شانرا در مخلصان داخل خواهم کرد - این آن خوابی است که دیدم و  
و اهتمت من الله العلام ثم بعد ذلك ألقى فی روی  
آن الهامی است که از عالم غیب یاقتم و پس زان در دل من انداخته که برکت  
ان اولف لهم کتبا و اکتب فیها کلمها فتح علی من خالق  
این مردم چند کتب آلیفت کنم و آن ابواب علوم که برین مفتوح شده اند در آن کتب ذکر  
و اعلمهم کما علمت من الحقائق الصادقة و المعارف العلیة  
آن کنم و مردم را ازان حقائق صادق و معارف عالیله تعلیم دهم که مراد او اند و  
المطهرات و اعثر علیهم بما رزقنی ربی من آیات ظاهرة  
ایشانرا ازان نشانها اطلاع دهم که پروردگار من نصیب من کرده و  
و خوارق باهرق و دلائل موصلة الی علم الیقین - لعالم  
و دلائل را از آنکه موجب یقین شوند تا باشد که

یروون النصاری فی سبیل رب العالمین -  
ایشان مرا بشناسند و تا باشد که ایشان در راه الهی خدا انصار من گردند - پس  
فاعلموا ایها الامم ذمکم الله ان هذه الکتاب من  
ای عزیزان خدا بر شما رحم کند بدانید که این کتاب از جمله کتبها است  
کتبی التي افتمها لهذا المقصد و انی اهدیه الی سادات  
که برائے این مقصود آلیفت کرده ام و این کتاب را به سادات سادات عرب و  
العرب و الشام و ابلغ ما علی من ربی ذی الجلال  
شام بطور هدیه می فرستم و هر چه از خدا تقاضا بر من واجب است بجای  
و الاکرام لینال السعداء مرادهم و لیم الحیة علی المخلصین  
آسم تا سعیدان مراد خود بیابند و تا بر سعاد و المخلصان حجت کامل شود

و سئلت الله ان يجعله مبارکاً لطوائف المسلمين - و  
 و از خدا می خواهم که برایش طوائف مسلمین این کتاب را مبارک گرداند و بعض  
 يجعل افئدة من الناس تهوى اليه و يجعل منه حظاً  
 دلها را سوسه این رجوع دهد و بندگان نیکوکار را ازین بهره وافر بخشد و  
 كثيراً لعبادة الصالحين و انه على كل شئ قدير و انه  
 او را از هر گونه قدرت است و او بسیار بخشنده و مهربان است  
 ارحم الراحمين - و ارجو من اصحاب القلوب و رجال البصيرة  
 و از صاحبان دل و مردان بصیرة امید دارم که بر من جلدی نکنند  
 ان لا يجعلوا علي كما عجل بعض سكان هذه البلاد من  
 آنچه مردمان این دیار که از بخل و عناد جلدی کردند چرا که بر مردان  
 البخل و العناد فان العجلة على اهل الله و الذين اُصروا  
 خدا به شتاب کاری حمله کردن و مأمورین حضرت احدیت را بجلدی  
 من حضرته ليس بخير ولا يعقب الا ضييراً ولا يؤيد الا غضب  
 سرزنش کردن امری خوب نیست و بجز گزند هیچ انجامش نمی باشد و  
 الله في الدنيا و في يوم الدين - ولا يوری المستعجل سبیل  
 بجز خشم پروردگار که در دنیا و آخرت باشد هیچ نتیجه اش نیست و هر که شتاب کاری سیرت است  
 الصدق و السداد و لا يعز في هذه و لا في المآد و يموت  
 راه صدق و صواب را هرگز نمی بیند و درین جهان و در آن جهان عزت نمی یابد و  
 مهاناً و هو من العيين - و ان لحوم الاولياء مسمومة فاما  
 انجام کار بروت ذلت می میرد - و گشتهای اولیاء خدا نهم ناک هستند پس  
 آگاهها احمد بغیبتهم و سبهم الامات علی مکانه و شبهه للبعثین  
 هیچ کس گشت شان بغیبت و دشنام نمی خورد که آخر نمی میرد و خوشخبری باد آمانت  
 المتقين - و انی رتبته هذا الكتاب علی الارباب الملائكة  
 که ازین گوشت پرهیزی کنند - و من این کتاب را بر چند باب مرتب کرده ام



یشق علی طلائع و معذالک سلکنا مسلك الوسط لیس  
 تا بر طلائع گران نگذرد و با این همه مسلک توسط اختیار کردیم نه ایما  
 یا یحیانه فحلی ولا اطناب ممل - رب اجعله کتابا مبارکاً شایفاً  
 عمل انداز است و نه طول ملول کند. اے خدای من این کتاب را کتابی  
 لصدور الطالبین - و نوراً منوراً لقلوب المتدبرین - آمین -  
 مبارک بگردان چنانکه سینۀ را شفا بخشد و نور بگردان که دلها را منور کند - آمین -

## الباب الاول

باب اول

فی ذکر احوالی و ذکر ما الهی ربی و ذکر وقتی و زمانی  
 در ذکر حالات من و ذکر آنچه الهام کرد خدا تعالی بمن و ذکر وقت من  
 و ما اراد الله بارسالی و ذکر تفرقة الهم والملل والفعل  
 و زمان من و آنچه از بهر آن مرا فرستاده اند و ذکر تفرقة استقامت و ملتها و منتهی  
 و ضرورة حکم من الله الحکیم الوالی -  
 و بیان اینکه درین زمان ضرورت بود که از خدا تعالی الصلوة و محروم ظاهر شود.

یا عباد الله و حکمکم الله اعلموا انی عبد من عباد الله الملهین المأمورین  
 اے بندگان خدا او سبحانه بر شما رحمت کند بدانید که من بنده از بندگان خدا هستم که از او  
 تبعثی ربی لا یموت و لا یموت و لا یموت و لا یموت و لا یموت و لا یموت و لا یموت و لا یموت  
 بوی او مشرب شدم و ماور شدم و او مرا مبعوث فرموده است تا شریعت را قائم کنم و  
 انا المستقی من الله باحمد مع اسماء اخری ذکرتها فی مواضعها و اسم  
 دین را زنده گردانم و بر منکران محبت را بتمام رسانم و او تعالی نام من احمد نهاده است  
 ابی میرزا غلام مرتضی و ابی میرزا عطاء محمد و میرزا عطاء محمد ابن میرزا  
 و دیگر تاهها هم موسوم کرده که در جای خود مذکور اند و نام پدر من میرزا غلام مرتضی و

گل محمد و میرزا گل محمد ابن میرزا فیض محمد و میرزا فیض محمد  
نام پدر پدر من میرزا عطاء محمد است و او شان پسر میرزا گل محمد و میرزا گل محمد پسر میرزا  
ابن میرزا محمد قائم و میرزا محمد قائم ابن میرزا محمد اسلم و میرزا  
قیس محمد و میرزا فیض محمد پسر میرزا محمد قائم و میرزا محمد قائم پسر میرزا محمد اسلم و  
محمد اسلم ابن میرزا محمد دلاور و میرزا محمد دلاور ابن میرزا  
میرزا محمد اسلم پسر میرزا محمد دلاور و میرزا محمد دلاور پسر میرزا اله دین و  
اله دین و میرزا اله دین ابن میرزا جعفر بیگ و میرزا جعفر بیگ  
میرزا اله دین پسر میرزا جعفر بیگ و میرزا جعفر بیگ پسر میرزا  
ابن میرزا محمد بیگ و میرزا محمد بیگ ابن میرزا عبد الباقی  
محمد بیگ و محمد بیگ پسر میرزا عبد الباقی - و میرزا عبد الباقی پسر  
و میرزا عبد الباقی ابن میرزا محمد سلطان و  
و میرزا محمد سلطان پسر میرزا عبد الهادی بیگ

میرزا محمد سلطان ابن میرزا عبد الهادی بیگ - و بعد  
و بعد از آن مرا طے نیست که در طبقه برتر ازین نامه های بزرگان من بودند  
هذا كما علم اسماء آبائی المتقدمین - و لکنی قوت فی بعض  
لیکن من در بعض کتابهای که در آنها ذکر بزرگان من بود خوانده ام که ایشان  
کتب فیها تذکرة آبائی انهم كانوا من سمرقند و كانوا من بیت  
باجا اصل و منبع خود از سمرقند بوده اند و از خاندان سلطنت و امارت  
السلطنة و الامارة ثم صبت علیهم المصابب فظعنوا عن بلاد  
بودند باز بر ایشان مصیبت ا نازل شده پس کوچ کردند از زمین خانه خود  
دادیم و الفهم و جارهم - حتی وصلوا الی هذه الدیار و انما  
و از دوستان خود و همسایان خود تا اینکه دریں ملک رسیدند و دریں مکه های  
بها مطایا التسیار - مع رفقة من خدمهم و اخوانهم و احبابهم  
سیر خود را بخوابانیدند و این سفر او شان بود بچند هم سفران از خاندان خود و برادران

و اعوانهم ثم قصدوا ان يعتمروا ملك الهند بابر - و يسئلوا عنه  
خود و دستاران خود و مددگاران خود باز قصد کردند که زیارت کنند اوشاه  
ان یتدخلهم فی اکابر - فوجدوا ما قصدوا من فضل الله المرحوم  
هند بابر را و ازو بخواهند که در سلسله اکابر مصاحبین خود اوشان را داخل کند پس بر سر  
و انتظموا فی امراء هذا الملک الکرم - ثم هدء لهم ان یتخذوا  
خواستند بعضی خاصه یافتند و در سلک امراء آل ایشاه سلک شدند باز در دل  
و ظنهم هذه الدیار - و أعطوا قرى كثيرة من السلطنة المغلیة  
ایشان آمد که پس ملک را وطن خود برگردانند و از سلطنت مغلیه دیهاست و املاک بسیار  
و الاملاک و العقار - و تسوا ایام الغربة و الهمم و الافکار -  
یافتند - و ایام غربت را و نیز همه هم و غم را فراموش کردند - و اوشان  
و بینا هم فی ذالک اذ قلبت امرد السلطنة المغلیة و ظهر  
درین حالت بودند که سلطنت مغلیه زیر و زبر شد و در سمرقند  
الفساد فی الثغور و ما قدر الدولة ان تخالی عن الرعايا تطاول  
فساد پدید آمد و دولت مغلیه را طاقت نماند که رعایا را از تطاول  
المفسدین و الخیسة - و کثر سفک الدماء و بتلک الرقاب و نهب  
دارمانند و کثرت خون ریزیها و گردن زدن و غارت مال و شک  
الاموال و هتک الجباب و استضعاف الانظام و زادت الکروب  
پرده پدید آمد - و انتظام شکل شد و بقراریها زیادت گرفت  
و الآلام فترک الدولة المغلیة هذا القدر من المملكة - و خلص  
پس ناچار دولت مغلیه این قدر ملک را بگذاشت - و مرد  
اعناق امراء هذه الدیار من رتبة الاطاعة - و صادرا کطوائف  
امیران این دیار از رتبه اطاعت خلاص شدند - و اوشان بهیچ طوائف  
الملوک غیر تابعین لاحد من دول و المختارین فی الحكومة ففی  
الملوک شدند و هیچ دولت را تابع نبودند و حکومت با اختیار می داشتند

تلك الايام رجعت الينا دولتنا المنقوذة الى ايام وكنا نرمي عن  
پس ديس ايام دولت مفقوده ما رجوع کرد و ما از کمال شادی نشانه فرحت ا  
قوس المراح الى غرض الافراح بامن و سلام و عشنا عيشة  
می زدیم و به امن و سلامتی و به زندگی سرور و خوشی بسر می  
السرور و الراحة و لبثنا على ذالك الى مددة اراد الله عز وجل  
برویم و ما بریں حالت تا بوقت قائم بماندیم که خداے ازا الجلال  
و العزة ثم طلع نجم اقبال مشرکی الهند الذين سموا بالخالصة  
بخواست باز ستاره اقبال مشرکین ہند یقوم نکھا طلوع کرد - پس در آن  
نقصت بنا ريح الحوادث في تلك الايام - و قلع ما خفيثنا  
روزمانند ہوائے حوادث بر ما وزید و آن ہمہ فیضہ ا کہ ما زده  
بصرا صر بحد هذه الاقام - و صار الامن محروما كسید  
برویم بباد ای سخت این قوہا از جا بر کزہ شد و امن بر ما چٹاں جام  
البيت الحرام - و نبذنا علقنا و علاقتنا بالاضطراب - و خلسها  
شد کہ شکار خانہ گنجہ و بچہوری ہمہ علاقتہ ای ملکیت و حکومت خود را  
الخالصة بقدر الله القهار - فزعم آباءنا فوق نفوسهم بزام الاضطراب -  
گذاشتیم و سکاں آن ہمہ ملکیت ایے ما را بحکم قادر قہار از ما بردند - پس ہمارا  
و ما کادوا يعجزون من المشركين في حدودهم و لكن  
شترادہ نفس ایے خود را زمام صبر در دہن کشیدند و بزرگان ما چٹیں نہ بودند کہ  
القدر اعجزهم و كان في ذالك عبرة لادلى الاصدار - و كذا لك  
در جنگہا از مشرکوں مغلوب شوند لیکن ارادہ الہی اوشانرا عاجز کرد و دریں  
صبت على آباءنا المصائب و تواترت النوايب حتى انقضى الامر  
دانشمندان را سبق عبرت باید گرفت - و همچنین بپروردگان ما مصیبت ا ریختند و  
الى انهم عطلوا من امارتهم و سياستهم و اخرجوا من دار رياستهم  
حادثہ ایے در پے آمدند تا آنکہ کار بجائے رسید کہ اوشانرا از فرمان فرماں و رعیت

فلبثوا فی دار غربتهم الی مدّة نحو ستین اعوام حتی اذا ماتت  
 داری معطل کردند و از دار ریاست خود اخراج کرده شدند پس در جائے  
 الاعداء الذین وقعت بهم محاربات و جهل الناس حقيقة الواقع  
 وطنی قریباً شصت سال عمر بسر کردند تا بوقتیکہ آن مردم بردند کہ با ایشان  
 رجعوا الی الوطن متوارین مستورین بما كانت الخالصة قوما ظالمین  
 جنگ با کرده بودند و مردم آن واقعات را فراموش کردند انکاه سوئے وطن  
 جاهلین یسفلون الدماء علی ادنی عثاء - و لم یکن امن من ایدیم  
 خود مراجعت کردند و پوشیده برانند چرا کہ قوم سکھان قوئے ظالم و جاہل بود  
 لا فی لیل ولا فی نهار و اذا انقضی عہد دولة الخالصة وجاء  
 بر آنے لغزشے خون مے کردند و از دست ایشان امن نبود نہ در شب  
 عہد الدولة الإنکلیزیة فحینما من تلك المصیبة و لم یبق الا  
 و نہ در روز و چون عہد دولت خالصہ منقضی شدہ حکومت انگریزی شد  
 قصص من تلك الفنة الظالمة و حفظت بهذه الدولة العادلة  
 ما ازیں ہمہ مصیبتہا رشکار شدیم و ازان گروہ ظالمان صرف داستانہا برانند  
 اهراضنا و دماؤنا و اموالنا و نسینا کل ما جرى علينا فی الايام  
 و باین دولت عدل پسند آبروئے ما و خونہاے ما و مالہاے ما محفوظ شدہ  
 الخالیہ - ولا نلت ان هذه الدولة مبارکة لمسلمی هذه الدیار  
 و ہرچہ بر ما در عہد سکھان گذشتہ بود ہمہ فراموش کردیم و بیچ شک نیست کہ  
 و قد اعطت کل دیانتہ و سلطتہ حریة تامّة من غیر الاکراه  
 این دولت برطانیہ برائے مسلمانان مبارک است و ہر مذہب را کامل  
 و الاجبار - فنشکر الله و نشکر هذه الدولة فاننا نقلنا به الی  
 آزادی بخشیدہ است و بیچ اکراه و جبر نمی کند پس شکر خدا بجای آیم و شکر این  
 اللجنة من النار - بیدہ ان القسم قد اتبذوا الحق ظہریاً - و  
 دولت ہی کہنے کہ بدینہ او از آتش بیارغ و بستان نقل کردیم - آری این سست کہ

لم يأتوا فيما دونه الا امرا قرياً - وقد جمعت همهم على اعدائهم  
 پادريان حق را پس پشت انداخته اند و هر چه زشته اند بجز افترا در او پيچ چيزی  
 الاسلام - و قلع آثار سيدنا خير الانام - يدعون الناس الى اللطى  
 نيست و محتبائے پادريان بر مخدم کردن اسلام مجتهد است و می خواهند  
 والدرك - تاصبين شرك الشرك - ويقولون ان المسيح ابن  
 كه نشانهای سيد ما بهترين خلق مخدم کنند - مردم را سوى آتش سوزان می خوانند  
 مريم جمع في نفسه سر الناسوت و اللاهوت و ان هم الا عباد  
 و دام شرک گسترده اند و می گویند كه مسيح ابن مريم جمع کرده است در نفس خود  
 الطاغوت - و الذين قبلوا دينهم من اهل الاسلام و ارتدوا من  
 راز ناسوت و لاهوت را و ايشانرا بپيچ چه کار ايشان پرستش طاغوت می کنند  
 ملة سيدنا خير الانام - فهم ينجدون في هذه البلاد في زهاء ثمانين  
 و آنانكه از اهل اسلام دين اوشانرا قبول کردند و دين بنی صلى الله عليه وسلم بگذرانستند  
 الفأ و يزيهون و هم يسيون نيتنا صلى الله عليه وسلم و  
 اوشان درين بلاد قریب هشتاد هزار يا ازین زياده یافته می شوند و اوشان بنی صلى  
 يشتمون - و يكيهون ما يكيهون - و يريهون ان يهدوا بوج  
 الله عليه وسلم را دشنامهای دهند و از انواع اقسام قریب با می کنند و می خواهند  
 الاسلام و يهدمون - و يتسلقوا فيه مفسدين و يسموه - و ان  
 كه برج اسلام را شهردم کنند و برائے استيصال اندرون اين برج بيايند و مسلمانانرا  
 القسوس قد خرجوا عن العدة و الاحصا - و بلدنا عديد الحصص - و ما  
 از ان برج بيرون کنند و پادريان از عدد و شمار خارج شده اند و در مقدار همچو سنگ نيز  
 بقى من بلاد لا حرة الا نصيبنا خياهم فيها - ما وجدوا كيدا الا استعماله  
 شدند و ايج شيريه دست باقى رساند كه در ان خيمه ماى اين مردم نباشد ايج فرجه نيافتند  
 و ما ملكوا الا اظهروا و استعرت حريم و كثر طعنهم و ضربهم و  
 كه استمالش نكردند و ايج مكره نديدند كه ظاهرند كردند و جنگ شان گرم شد و ضرب

من جهنم  
 تا آنكه از آنجا نجات  
 خواست كه مردم را از جهنم نجات دهد پس فرود آمد و نازل گرد و الهيت بهم گشت و بشریت را سعادتي چو شيد و بهر خدا و رحمت من داخل شد و آنجا آسمان

بعد قد اصبروا على انه صلب المسيح و تحيا الموصيين به هذا الذبيح وقالوا ان الله لما اراد ان ينجي الناس من جهنم  
 برين احراز كنند كه مسيح مصلوب شد و ايمان در شان خود را اين ذبيح شوم به صليب بافتن خود نجات داد و بنی كرنه كرس خدا تائي  
 انزل ابته و كتبه و كتبه الناسوت و صلب و لكن و دخل جهنم ابن الله و لبث فيها الى ثلثة ايام و و ذرا  
 خواست كه مردم را از جهنم نجات دهد پس فرود آمد و نازل گرد و الهيت بهم گشت و بشریت را سعادتي چو شيد و بهر خدا و رحمت من داخل شد و آنجا آسمان

اردو مکائد لم یُر مثلاً فی الاولین و لم یوجد تطیرها فی العالمین  
 و طعنشان بکمال رسیدن کما فرود کشتن آن در اولین و آخرین یافته نمی شود - و خدا  
 در حق الله ان المسلمین لا یتطیعون ان یبادروا احزابهم در حق  
 تعالی دید که مسلمانان تابع مقابلہ ایشان نمی توانند آورد و دید که مسلمانان  
 ضعیفا اصحابهم قریب فضلاً من عنده فی مقابلة هذه الافواج  
 مکرور هستند پس بمقابلہ این فوجهای زینی محض به فضل خود فوجی بر آسمان  
 الارضیة افواجاً فی السماء - و انزل مسیح الموعود لیکسر صلیب  
 طیار کرد - و مسیح موعود خود را از آسمان بر زمین فرود آورد تا صلیب  
 الاهداء - و ان هذا الکسر لیس بسیف و لا سنان کما زعمه فریق  
 دشمنان را بشنید - و این کسر صلیب به سیف و سنان نیست چنانکه زعم  
 من عجمیان - بل الکسر کله بدلیل و برهان - و آیات من السماء  
 بعض کوران است بلکه تمام اقسام شکستن بدلیل و برهان و نشان و حجت  
 و سلطان - و لا یتستعمل سبب من اسباب الارض و لا یؤخذ  
 باشد که بر دلها تسلط کنند و هیچ سببی از اسباب زمین استعمال نخواهد شد و نه هیچ  
 سلاحی من اسلحة هذا العالم و یتزل الحق لیعدم الباطل بسلام  
 سلاح از اسلحه این عالم گرفته شود و حق نازل خواهد شد تا باطل را بآن  
 لا یراه الخلق و کان هذا مقدراً من بدو الزمان - و مکتوباً فی  
 سلاسل معدوم کند که خلق آشنائی بیند و از ابتدا همین قدر بود و در کتب  
 کتب النبیین و من خالفه فقد عصا وصایا المرسلین - و لا  
 یغیران مکتوب بود و هر که مخالفت کند پس او وصیتهای رسولان را مخالفت کرده است  
 یاتی المسیح بمحاربا بالاسنة و السهام و المہفات - نعم یاسی  
 و مسیح درین حالت هرگز نیاید که با نیزه و تیر و تیغ جنگ کند باشد اگر  
 بمحاربا بالمزراق و الآیات - و من علاماته ان تسعوا عند وقت  
 بجای خوارق و نشانهها آمدن او ضروری است و از علامات او این است که

که انجلیست - قد جاء فی الامداد ان اسلح الموعود لیکسر الصلیب و یؤتی فی کسر الاما حلیب فتمشی بر حق ان کسر الصلیب لیس  
 در ادعیه آمده است که مسیح موعود صلیب را خواهد شکست و در کتب قدس حجت او خواهد نمود و خدا و قدس را بپایند  
 بالمحاربات بن یضع المردی کما هو یکسر صلیب علی الصلیب بالآیات - صد الله  
 است که شکستن صلیب بمحاربا بمزراق او خواهد بود که او خواهد جنگ با خود کرد و قریب باشد که در دنیا هیچ محاربان و محاربهایی بر نشان ایشان نخواهد داشت

بجھینے اخبار المعارفات - ثم تسکت الدول کلها ویملون الی المصلحات - کلاقی حرب  
 شما نزد آمدن او خبر پائی جنگ خواہید شنید - از ہر دولت تا خاموشی فراموش شد و سوزی مصلحات اجماع رفت  
 فی الارض کلا غلبۃ الفتن والمبدعات - وتمیل النفوس الی التقوی بعد کثرة المعاصی وظلمۃ شمس بدقتہ  
 خواہند کرد و پیچ جنگی در زمین تھیں ممانہ و نہ فتنہ مار و قمار غلب جائے - و نفوس انسانی بعد کثرت معاصی و تاریکی شمس بدقتہ زمین و سبیل سبک  
 علی وجہ الارض و میل النفوس الی السیئات - و انکسرت دولۃ الیوم کف تراءت عسلکرا لاجلہ و ظہرت دایات  
 بری ہوسوی پر پیکاری میں خواہند ہو و وادہ و شاہان شنید کہ چکروں شکست کا مظاہر ہوئے اند - و علم پائے فساد بظہور  
 الفساد - و تجلی علی القلوب سریر ابلیس - و اشاع اہلہ المکر و  
 آندہ اند و بر دلہا تخت ابلیس مقبلی شدہ است - و اہل او مکر و  
 التلبیس - و نعت کوساتہ - و صاحت من کل طرف بوقاۃ -  
 تلبیس را شایع کردہ اند و آواز طبلہاے شیطان بلند شدہ و بوق او از  
 و جالت خیولہ - و سالت سیولہ - و تروفت بحد الفتن تموجت  
 ہر طرف شور افگندہ و اسپ پائے او در جولان اند و سبیل پائے روان ہستند و می بینید  
 و آفات الارض فی ظہورہا متوالیہ - و کثرت احزاب الفاسقین -  
 کہ دریا پائے فتنہ در موج اند و آفتہائے زمین در ظہور خود پے در پے ہستند و گردہ ہای فاسق  
 و قلت جماعۃ المتقین - و الذین قالوا انا نحن علی دین اللہ الاسلام  
 بسیار شدہ اند و جماعت پرہیزگاران کم شدہ است و آنانکہ می گویند کہ ما مسلمانان ہستیم  
 اسات قلوب اکثرہم سمع الاجتہاد فابقی فی القہم الا اسم الذین وصاروا کالانعام - و استبدلوا  
 برائیدہا اکثر اوشان را از پروردگار و برائیں رکف آتشان بزمانہ دین و جز غارہ و مجرماں ہاں شدہ اند - و بعض  
 الخبیثات بالذی ہو من الطبیات - و عشتوا طباہم بغواشی الظلمات  
 چیز پائے پاک چیز پائے پلید را گرفته اند یعنی پاک از دست دادہ و ناپاک را در بدل  
 و اعرضوا عن ذکر اللہ بتوجہہم الی العالم السفلی و الشهوات - فلما  
 او گرفتند و طبیعت پائے خود را در پے پائے تاریکی پوشانیدہ اند و ازین کوتوجہ شان بہالم سفلی  
 اعرضوا عن جناب الحق رکعت نفوسہم و انجذبت قویہتم الی  
 و شہوات شدہ است - از ذکر الہی اعراض کردہ اند پس ہر گاہ کہ از جناب باری اعراض کردیم



الخرافات الدنیویة و المقتنیات المادیة لمناسبتهم بالخبثیات - و اشتد  
 نفسائے شان از ترقی باز مانند و محبت شان بسوئے اشیاء مادیہ بجناب شد  
 حوصم و نفهم و شغفهم بها و القاهم شیخ نفوسهم فی السیئات -  
 چرا که ایشانرا با چیزهای غیبت مناسبت بود و حرص و آرزو و رغبت شان  
 و تمایل علی الدنیا و زخارفها الفانیات - و كلما استكثروا فيها و ازداد  
 سوئے آن غیثیات بدرجہ نہایت رسید و شدت مرض نفسائے شان ایشانرا در پیرہا  
 حوصم علیها و شغفهم بها رجعوا خائبین غیر فائزین الی المرادفات  
 انداخت و بر دنیا و زینتہائے فانیہ دنیا سرنگون شدند و چند آنکہ در دنیا زیادت طلب کردند و حرص  
 و ما کانت عاقبتہم امرهم الا الضنک فی المعیشة - و انتیاب الاذی علی الوجه - و ما  
 رطیح در آں زیادت کردیم ایشانرا امارا دیہا و ناکامی با پیش آمد و انجام کارشان تنگی در حق دہیہا  
 نفهم و کذبهم و کیدهم و صغفهم لدنیائهم - و استاصل الله الواحة من قلوبهم و  
 درود و در دنیا و در دوزخ ایشان و دروغ ایشان و فریاد و بانگ ایشان برائے دنیائے ایشان از حق تعالی  
 ازال اضطیاع الامن من جنوبهم و ترکهم فی انواع الغم و التثؤنات  
 ایشانرا نہ بخشد و خدا تعالی ازل او شان آرام را بر کند و طغتن امن از پہلوهای شان دور کرد  
 مع التغافل من الدین و الصلوات - و ما بقی لهم ذوق و المناجات  
 و ایشانرا در گوناگون غم و تشویشات با وجود تغافل در امر دین و گمراہی بگذاشت نہ ایشانرا در دعا  
 ولا تلذذ فی العبادات - فحاصل الکلام ان الناس فی زماننا هذا قد انقسموا  
 زوقی اندوز در پرستش نمزستہ ماندہ - پس مائل کلام این است کہ مردم در زمانہ منقسم بدو قسم اند و قسم  
 الی قسمین - و الحق کل قسم مرض بقدر رب الکونین - فالقسم الاول قوم النصارى  
 راہبیت خدا تعالی مرضی لاحق گردیدہ - پس قسم اول قوم نصاری است و قسمی کہ ایشانرا بر اسمعی  
 و تلذذہم للدنیا کالکفار فی عبادۃ المخلوق کالاسرار و القسم الثانی فی ...  
 دنیا بچو کسے پرستند کہ شراب خوردہ باشد و در پرستش مخلوق بچو قیدیای ہستند و قسم دوم آنرا ہستند کہ گویند  
 المسلمون الذین یقولون انا نحن مومنون و ما بقی فی اکثرهم  
 کما سلمان ہستیم و در اکثر او شان شیرینی ایمان نماندہ و نہ از علم قرآن

حلاوة الدین و الایمان و لاعلم کتاب الله القرآن و بعدوا من  
 شریعت چیزے باقی مانده و ایشان از عملهای نیکی و کارهای رشد و صلاح دور  
 اعمال البر و افعال الرشید و الصلاح - و انتقلوا من سبیل الفلاح  
 افتاده اند و از راه های نجات سوئے طریقہ های تنبہای منتقل شده اند و انحراف  
 الی طرق الطلاح - و عاد جمہرہم رماداً - و صلاحہم فساداً و  
 شان خاکستر شده و نیکی شان بفساد مبدل گشته - و سوئے دنیاوی  
 رکنا الی الدنیا الدنیا - و رکدوا بعد جہیم فی اماکن الخیر و الاضرار  
 ناچیز میل کرده اند و بعد از آن کہ در مکانهای غیر از بہر رضامندی باری  
 حضرة العزة - و ترکوا سبیل ابراہیم - و اتبعوا سبیل جہیم - و  
 تعالے رواں بودند از آن ہمہ نیکی ها باز ماندند و سیرت های ابراہیمی را بگذاشتند و سیرت  
 صادوا لابلیس کالمقرنین فی الاصفاد - و المقدبین فی الاتقاد - و غرّبوا  
 جہنمی اختیار کردند و مرشیطان را اسیران شدند کہ در بند های مضبوط ہماستر تشدد بست  
 بایدیم مساجد الله لثلاث الصلوة و لم یبق فی اعینہم جاہ الاذات  
 و در قید ہا کشیدہ شدہ اند مسجد های خدا تعالے را از جہت ترک صلوة بدستہای خود  
 و عذرة الدعاة الماسعوا للموذنین ثم ما حقدوا الی المساجد للعباد ان یکذبون و لا  
 تراب بکرہ اند و عزت ہا ندارد و رازہ خوانند و کلام در چشم شان آید چرا کہ باگ را شنیدند باز  
 یخافون - و یخافون و لا یتقون - و یقربون حرمان الله و لا یجتنبون  
 برای نماز نہ شتافتند - دروغ می گویند و نمی ترسند و خیانتہای کنند و تقوی نمی ورزند  
 و یفسقون و لا یمتنعون - ملئت بطونہم من الحرام - و المستم لوثت باکاذیب الکلام  
 و محرمات خدا را ارتکاب می ورزند و پرہیز نمی کنند و بدکاری می کنند و باز نمی آیند  
 و تزنی اعینہم و لا یجشون قہل الله العلام - و قد صادوا اعواناً لاهل الکفر یسوء  
 شکہای شان از حرام پرہستند و زبانہای شان بدروغ آلودہ و چشمہای ایشان زنا می  
 اعمالہم - و ارضوا الشیطان بضلالہم - رفعت من بینہم الامانة  
 کنند و ایشان از خدا دور مانده نمی ترسند - و باعث بدکاری ہاے خود اہل کفر را بدکار گردیدہ اند و بکار ہی خود

وضاعت الديانة - وما بقي من مصيبة الا ارتكبوها - وما من

شیطان را راضی کرده در ایشان نه امانت مانده نه دیانت و هیچ گناهی باقی نمانده که از انتخاب آن

جرمة لا ركبها - وتركوا القرآن وما دعا اليه - وتبعوا الشيطان

نکودند و بیع جرمے نبوده کہ بعمل تیاوردند و قرآن و وصایایے اورا ترک کردند و شیطان و

وما اغوى عليه - وصاروا كاليهود قرعة ناسئين بعد ما كانوا

ترغیبات او را پیرو شدند و احمد بیرواں بوزنهای رانده از حق دور گشته شدند بعد از آنکه

اسودا مادین - فلاجل ذالك ذاقوا الذلة بعد العزة - وصفت

امپو شیراں یلوند - پس از ایں سبب ذلت را بعد از عزت چشیدند - و نادارها

عليهم المسكنة بعد ايام الدولة - و ذلك جزاء قلوب مقفلة -

بر ایشان زوند بعد از آنکه صاحب دولت بودند و این پادشاه آن دلهاست که برایشان

و اقام صدور مخلقة من رب العالمين - يا حسرة على هؤلاء

تقل زده اند و سزائے آل سینہ یاست کہ رہائے شمال بستہ اند۔ اے حسرتہ بریں

المسلمين - انهم تركوا الدين لدنياهم - وآثروا هذه الدار على عقباهم -

مسلمانان که ایشان دین را از بهر دنیا ترک کرده اند

واجبوا الفساد - وعادوا الصدق والسداد - ونسوا نموذج قوم افتتحوا بالشمال لأكمل

دعا را دوست داشتند - و راستی و درستى را دشمن گرفته - و نموده كسانى را فراموش كردند كه يكماى

الاتقياد - وذبجراتقومهم بالمحبة والوداد - الذين سقواستان الملة بدماهم - وهذا هو

اطاعت شریعت شہادت چشیدنہ و جانہا سے خود را از محبت و وداد نزع کردند۔ آنگاہ باغ ملت را بخونہا سیاه

بنیان وجودهم لارضاء بنائهم - والذين تلحقوا بائنا الدنيا ورجعها وقدرها - اولئك

خود آپ را دند و بنیاد وجود خود را بر اے خوشنودی بانی خود سمار کردند۔ و انانکہ بالا پیشہ کے دنیا و برعہا کران و پسیدہ ہا

قوم كثر وافي هذه الزمان - واتم فقدوا تقواهم وانغضبوا مولاهم با انواع العصيان - وكن

ایک ایک کو دیکھو۔ انہیں یہ معلوم ہو کہ انہیں کس قدر تقویٰ کی ضرورت ہے۔ انہیں یہ معلوم ہو کہ انہیں کس قدر تقویٰ کی ضرورت ہے۔ انہیں یہ معلوم ہو کہ انہیں کس قدر تقویٰ کی ضرورت ہے۔

التي هي منهنم تنفعهم حب الاموال والاعمال والنساء واقتى قلوبهم لوعة الغضة والعقيان -

پسینی کہ محبت مال و الماکہ زنان در اول ایشان فرو رفته است و دل ایشان را عشق سیم و فرسخت کرده -

و دستوا نفوسهم بهمومها بعد ما جلت مطلعها نور الاسلام  
و نفسهای خود را بغم دنیا در خاک پنهان کردند بعد از آنکه نور اسلام و  
و ایمان و اذا روا بعض امور دنیایم غیر المنتظمه اخذهم  
ایمان مطلع آنها را روشن کرده بود و اگر بعض امور دنیای خود را  
الضی بالکظم و لا یبالون دینهم و لویهم اذکانه و تهدم  
غیر منتظم بیابند چندان بے قراری ایشان را بجای که بر آمدن نفس مشکل  
جدران و یگرهون ان یظهروا علی ابدانهم شعار الاسلام -  
گردد و پروای دین هیچ ندارند اگرچه کرانه های آن شکسته شوند و دیوارهای آن منهدم گردند  
و یحبون ان یلبسوا لباس اهل الکفر و عبدة الاصنام ترکوا  
و کراهت می کنند که بر بدنهای خود لباس اسلام ظاهر کنند و دوست می دارند که  
فريضة الصلوة و صیام رمضان - و لا یحضرون المساجد و  
لباس اهل کفر و بت پرستان بپوشند - فريضة نماز و روزه های رمضان ترک کرده  
ان سمعوا الاذان - بل یکره الکثری مخيلة ان یبرزوا للتعبیه - و  
اند - و مسجد نمی روند اگرچه پاک نماز بشنوند بلکه اکثر تنگبران کراهت میکنند که برائے نماز  
ما ترمی فیهم من سنن العید الا لبس المجدید - و ترمی  
بیرون آیند و از سنتهای عید اسلام هیچ چیزی در ایشان نه بینی بجز نهجیه پوشیدن  
الکثرهم اعتضدوا قربة الملعدين - و استفادوا لیسیر الکافرين  
و اکثری را از ایشان نه بینی که مشک ملحدان به بازو آویخته اند و سیرت کافران را  
و حسبوا ان الوصلة الى الدولة طرق الاحتيال و الاختیال  
بهیچ خود ساختند و خیال کردند که وسیله سوی دولت طریقهای جله گری و طرز  
و الاباحة و انتاهم فکرهم بان الفوز فی المکائد - فیستقرونها  
و غرت و بے قیدی است فتوحی داد دلهای ایشان که کامیابی در کماست پس تلاش  
و یصدون مواضعها کالصابد - و منهم قوم یستو کفون الاکث  
کما می کنند و بهیچ شکاریا منتظر موقعه آن می باشند - و منجدشان قوس هست که

بالوعظ و النصيحة كالعلماء - و يطلبون الصيد بتقمص  
 چکیدن سے خواہند دست | را بذریعہ وعظ و نصیحت اچھے علماء و در لباس فقہا  
 لباس الفقهاء - و یامرون الناس بالبر و طریق الصالحاء - و  
 شکار سے جویند و مردم را بہ نیکی سے فرمایند و خود آن کار نمی کنند - و  
 یفسون انفسهم و یحسبون هذا الطريق من الدهاء - لا  
 می پندارند کہ اہل طریق ذہینکی است - سرہ نمی کنند امور دین را بہ چشم  
 بنفقدون امور الدین بعین العقول - و لا یعنون النظر فی  
 عقل - و نظر را بدقت و احسان در سبانی اصول دین خرج نمی کنند -  
 مہانی الاصول - و لا یسلکون مسالك التحيقات - و ما یجودہم  
 بر راہ تحقیقات نمی روئد - و نمی یابی ایشانرا مگر اچھے چارپایان بلکہ  
 الا کالجہادات بل ہم کالجہادات - و یظہرون الحلم و الرفق  
 اچھے شجر و بجر - و حلم و رفق را ظاہر سے کنند گویا ایشان باخلاق  
 کانہم مہذبوا باخلاق النبوة و الولاية - و اذا روا ان استغفام  
 نبوت و ولایت آراستہ اند - و چوں می بینند کہ از نرمی ہیج نفی و  
 لا یلکدی رجوعوا الی الاعتلاط و الشکایة - یاثمون الابرار -  
 خط نفس حاصل نشد پید گفتن و شکایت کردن رجوع سے کنند - بگناہ  
 و یکتفون الاختیار - و یفستقون الصالحاء الکبار - و یجتہون  
 نسبت می کنند نیکان را و بجز سبب نمی کنند اہل صلاح و رشد را و نسبت بجهالت میکنند  
 قوما یتکملون الانظار - مع انہم کفر جاہل ما یعلمون ما  
 آناں را کہ در علوم نفساں کامل است باوجودیکہ ایشان خود نادانان اند و نمی دانند کہ اسلام  
 الاسلام - ثم یضعون من الذین اتوا العلم و یحسبون انہم  
 چہیت باز از درجہ سے افکند اہل علم را و گمان سے کنند کہ ایشان  
 ہم العلماء العظام - یرودون فی مسارح لمحاتہم - من  
 علمائے عظام اند - طلب سے کنند در چراگاہ انظار خود - کہے را کہ پرکن

میلاد و فاضل بعد سماع کلمات - و یضمون عند سماع  
 ترنم و انہائے ایشانرا بعد شنیدن کلمات ایشان و در دل سے  
 غدوائتم - من یزید عدد درکھاتم - یخوفون الناس بزواجہ  
 دارند در جائے رفتن او اول صبح خود کہ شخص پیدا شود کہ عدد کہ ہم آفیل ایشان زیارہ کند مردم  
 و عظمہ - ولا یخافون اللہ بلفاظہ لفظہم - ایسترون اخلاق  
 را بزرگائی و غلہ خود می ترسانند و از خدا نمی ترسند کہ از دامن شاں چہ سے برایہ  
 الزمر بانشار اشعار - و یبوحون الیہم عند خامسة الرعط  
 مردم بجمع را بخواندن شعر خوش می کنند و ظاہر سے کنند بر ایشان وقت ختم و غلہ  
 بھاجات و اوطار - لیفرجوا غمہم بدرہم و دینار - و یدلفون  
 حاجات خود را تا اندوہ ایشان را بدرہم و دینار دور کنند - و سوئے امرا  
 الی الامراء - و یظہرون علیہم انہم من اکابر العناء - و  
 ے روند و بر ایشان ظاہر سے کنند کہ ایشان از اکابر علماء ہستند - و خدا  
 اسبغ اللہ علیہم من علم الحدیث و القرآن - و الناس یتکلفون  
 ایشانرا علم قرآن و حدیث بطور کامل دادہ است و مردم بر وقت  
 ہم الاقتان بمکائد عبدة الصلیان - ثم یشیرون الی انہم  
 فتنہ اندازی پادریان از ایشان مدد کافی سے یابند - باز سوسے این اشارہ  
 من حاة الملة ومن الذین یدلوا صالہم و یحتملہم فی سبیل الدین لورضا المحض و لا یأخوہم شغل الا  
 سے کنند کہ ایشان از حامیان ملت ہستند و برایہ ینزال ہست خود صرف کردہ و  
 الوصل لیلو وافر یضتمہم الیہم و الناس ولیروا غلہم - و لیس من سیرتہم  
 ایشان را ہیچ شغل جز این نمادہ کہ مردم را ہدایت کنند و تشنگی ایشانرا بشانند  
 لیخلقوا لکل احد دیباچتہم - و یرفعوا الیہ حاجتہم فانیصل الیہم بقولہ  
 و عادت ایشان نیست کہ نزد ہر کس آہر دے کہ وہ کہند حاجت خود پیش او بر دین و ہر کس را  
 کہ او کہد امکا و حیلہ و قد یفقد ان رئیسایہم لہم وظیفہ او یعطی لہم صلاۃ لما  
 کہ ایشان ہی چیز من دادہ کہ وہید جوئی کا گندہ اتفاق سے آند کہ ر ہیے برایہ ایشان وظیفہ مقرر میکند

وجدتم كالمسانكين الباكين - فلا شك ان هذه العلماء قد  
 چرا که ایشانرا همچو سائل گریه کنندگان می یابند و هیچ شک نیست که این علماء  
 انتهوا فی غلوائهم - وسددوا فی خيلائهم - و اصروا علی جهلائهم -  
 در تجاوز ایستاده خود از حد تجاوز کرده اند و در پندار خود بیایک شده اند و اصرار  
 و لوّوا الناس بالوان خزعیلاتهم - و قد تجاوز الحد غیثم -  
 کردند بر امور باطله خود و مردم را برنگهای امور باطله خود رنگین کردند و گمراهی  
 و اهلك الناس بغیثم - اذا وعدوا اخلفوا و اذا غضبوا  
 ایشان از حد در گذشت و ظلم ایشان مردم را هلاک کرد - چون وعده می کنند  
 اغلطوا - و اذا حدثوا كذبوا - و نشر نموذج السوء زهوم -  
 وعده خلافی می کنند و چون خشمگین می شوند سخت می گویند - و چون سخن می  
 و اضرو الحق لهوهم - و اقتسا قلوب الناس سوء اعمالهم و  
 گریزند در دغ می گویند و خنوت ایشان نمونه بد را فاش کرده است و بازیچه ایشان حق  
 قبح سیرتهم بعد ما عثروا علی سیرتهم - یجتزؤون علی السبب  
 را ضرر رسانیده است و دلهای مردم را بد اعمالی و بد خلقی اوشان سخت کرده است پس  
 بعزم صمیم - کانهم لیسوا بمرآئ رقیب علیم - ذلت اقدامهم -  
 زانکه بر مآذ اندونی شان اطلاع یافتند بر بدی یا بعزم خالص ببردند می کنند گویا ایشان  
 و ادبوا الناس اقلامهم - و تغیر حالهم - و کدر زلالهم - ما  
 در نظرگاه خدای تعالیان و دانند نیستند - بفرزیند پای ایستاده ایشان و هلاک کرد مردم را  
 یاخذهم ندم مع كثرة الذنوب - و یصدون المزرعة مع  
 قلهای ایشان و حال شان متغیر گشت و آه صافی شان کدر شد - با وجود کثرت گناهان  
 عدم ذرع - المحبوب - لا ینتهجون مهجة الاهتداء - ولا یعطون  
 پشیمان نمی شوند و با وجود بخردن تخم ریزی امید گشت می دارند - طریق هدایت را راه  
 علی احد الا بطریق الریاء - قد کان فیما من الزمان  
 خود نمی گیرند و بر مردم شفقت نمی کنند مگر بطور ریاکاری - در زمان پیشین هوا و هوس مثل

اهواء کاهوائهم - و لكن ما خلا قوم من قبل في شبة  
 هوا و هوس ایشان هم بوده است مگر قومی پیش ازین نگذشته که در تیزی ظلم برابر  
 اعتداءهم - يوقظهم الله فيتناصرون - و يجذبهم الحق فيتقاعسون  
 ایشان باشند خدا ایشان را بیدار می کند پس بتکلف در خواب می روند و حق ایشان  
 جمعوا العصب بانواع غرارة - ولا يسمعون الحق كانهم في  
 راه کشت پس متاخر و پست می روند - تعصبا بانواع غفلت جمع کرده اند - و حق را  
 مغارة - ولا يوجد فيهم شيء من بصيرة ولا بصارة - قد  
 نمی شنوند گویا ایشان در غارهای هستند هیچ بصیرتی و بصارتی در ایشان یافته نمی  
 بهم الشيطان عليهم مواريا عنهم عيانهم - فانساب في عروقهم  
 شده - شیطان بر ایشان داخل شده بطریقی که ایشان شیطان را ندیده اند - پس داخل شده  
 و شرايينهم و اغزى عليهم اعوانه - لا يستطيعون ان يسمعوا  
 در رگهای ایشان و شریانهای ایشان و مددگاران خود را بر ایشان حرکت داد هرگز  
 كلمة الحق فيثبون وثب الحق - و يزفرون زفرة القبط - و  
 طاقت ندارند که کلمه حق را بشنوند پس همچو پیشه می کنند و دم کشیدن  
 ينفات ان يتميزوا من الغيظ - و يحملقون الى من قال قولا  
 گراست سخت - و اندیش پیدا می گردد که اعضائے شان از باهم جدا شوند و حمل  
 يخالف آرائهم - و لو كان يواخي آباءهم - ترى منهم حالية الدنيا  
 می کنند بر کس که بر خلاف رائے شان سخن گفت و اگرچه اوزار و دستار پدران  
 الدنية - و ترى احتداد بصوم في الافكار السفلية - و اما  
 ایشان باشد - در امور دنیا همت ایشان عالی خواهی یانت و در افکار سفلیه  
 في امر حماية الدين فقد خبت نارهم - و قادی اوارهم -  
 چشم ایشان تیز خواهی دید مگر در امر حلیت دین پس آتش شان فرو نشسته است و  
 يوافون الامراء بالمداينة - و يقعدون قبالتهم على لحم  
 شدت گرمی شان پوشیده شده است - ملاقات امیران بهداهد می کنند و در مقابل آن مردم بر گزشتن



مشوی و خبز سمیذ للمواکلة - و لو كان من اهل البدعات  
بریان و نان سپید برائے خوردن می نشیند اگر چه او شان از اهل بدعات و معصیت  
و المعصیة - و لا یخرج من افواههم کلمة تخالف آراء  
باشند - و از دهن شان چنان کلمه نمی برآید که مخالف رائے این گروه  
هذه الفئة - و یخالطونهم کالماء و الراح بجمال الفرحة -  
باشد - و همچو آب و شراب باو شان بجمال خوشی می آمیزند و برائے  
و یمدون ابیدیم فرحین للمصاحبة - فالحاصل انهم یرضون  
مصاحبة بحالت خوشی دستهای خود دراز می کنند حاصل اینکه اهل دولت  
اهل الدولة و الحكومة بلطائف الاحتیال - و یسجدون  
و حکومت ارا بلطائف حیل با راضی می کنند - و کسی را که در دست او  
کل من ملک امرا و یتزکون طریق الجدال - و اما الغریاء  
چیز باشد سجده می کنند و طریق جدال بگذارند - لیکن غریبان و  
الضعفاء فیء اسون تحت اقدامهم و یلقضون باقلامهم و لا  
کمزوران زیر پای ایشاں مالیده می شوند و بقرای ایشاں کافر  
یرون کفر من یجلب منه ما یقتنی او یستدفع به الاذی -  
گردانیده می شوند و کفر آنکس نمی بیند که از او امید حصول چیزی باشد یا  
فلا یسئلون من ذا - و یقولون یا سیدی انت فقط  
از او امید دفع آزار می باشد پس آنجا نمی پرسند که این کیست و میگویند  
غیرت بحامد لا یخصه - و یستقرون للقائه الطرق - و  
که اے جناب تو از غیر خود بحامد غیر متناهی فائق هستی و برائے ملاقات او راه  
یستفتون الخلق - و لا یرحون مکانه - حتی یروا عیانه -  
می جویند و درائے بستر او کشادن می خواهند و از مکان او جدا نمی شوند تا برتنی که  
و اذا لقوا سلموا الی الی و کلموا خاشعین - اولئک هم علماء السوء و اولئک  
او را نه بیند و چون دیدند خشمه او را سلام می کنند - و کلام می کنند بکمال عز و فروتنی پس علماء بد هستند و همین کسانی

هم الملعونون على لسان خاتم النبیین - یزیدون عرض  
 اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم بر ایشان لعنت کرده است می خواهند مال و  
 الدنیا و لا یزیدون الآخرة و آثروا الحیات الدنیا و استأثروا  
 متاع دنیا را و نمی خواهند آخرت را و زندگی دنیا را اختیار کردند از روز  
 من یوم الدین -

جزا نویسد گردیدند -

فالحاصل انهم قوم یختارون کل طريقة یُرشح بها اناء  
 پس حاصل کلام این است که ایشان هر طریق را اختیار می کنند که  
 و یحضرون کل ارض یخرج منها ماء - و یصیدون الخلق  
 بدان آوندے پکازیده شود و هر زینے را می کنند تا ازو آجے بیرون آید و شکار  
 بیکاء و غیب فی ناد رحیب و یزید صفر راحتهم - دنة  
 می کنند که خلق را بگریه و زاری در مجلس وسیع و زیاده می کنند تہی دخی ایشان آواز  
 نیاحتهم - و ما کان مجلبة الدمع الا الشئ الذی اذاهم کالشئع  
 گریه ایشانرا - و سبب گریستن بجز حرص دنیا هیچ نباشد کہ ایشانرا آگاه است

و کذالت ینفدون اعمارهم فی فکر هذه العیشة - و انساهم  
 و ہمین عمرائے خود را در فکر این معیشت بسر می کنند - و شیطان فکر  
 الشیطان فکر الآخرة - اینما وجدوا تقصا نصبوا شرك الوعظ  
 آخرت از دل شان فراموش کرده - هر جا که شکار می یافتند دام و علف و نصیحت  
 و النصیحة - و یمشون على مساق واحد اضمره فی النبیة  
 گسترند - و بر یک روش می روند کہ در دل پنهان می دارند و نیست  
 و لیس هو الا جمع الاموال و اشباع العیال بالکفر و الخدیعة  
 آن روشن میگزینند جمع کردن مال و سیر گردانیدن عیال بذرعیع مکر و فریب

و یستقرون البالکین و المرحبین فی مجالسهم لیتزولوم منزل  
 و تلاش می کنند کہ گریه کنندگان و مرجا گویندگان در مجالس شان مجبور باشند

القیس و الذبالة - و ان اعطاهم بغی ملا و عرضت علیهم  
 تا از ایشان کار آتش و فتیله بر آید یعنی مجلس گرم شود - و اگر زن فاحشه پیر  
 حراما لا احلالا فیتسلکون ولا یتکلون لرحم علی تلك  
 مال داد که حرام بود نه حلال بگیرند و هیچ کلام نمی کنند بوجهی که بر آن مرد  
 الجیفه - و تری ابناءهم یقتضون مدرجهم - و یقرون مدرجهم  
 می دارند - و بر بینی پسران ایشان را که می جویند راه اوشان را و میخوانند رفته  
 تشابهت قلوبهم بابائهم الضالین - الا قلیل من عباد الله  
 اوشان را و با پدران همراه خود تشابهت میدارند - مگر اندکی از بندگان نیکو کار  
 الصالحین - ما دانتهم تقوی القلوب - و استعداد الله  
 نزدیک نیاید اوشانرا پرہیزگاری دل را و باز پس گرفت  
 صلوهم فما بقی فی صدورهم الا ظلمات الذنوب - و منهم  
 خدا تعالی علمائے ایشان را پس نه باقی ماند در سینہ مائے ایشان مگر تاریکی  
 قوم لا یدرون الفقر ولا یتطلعون طلع مقام الولاية -  
 گناه را و از ایشان کسی نیست که فقر را نمی داند و نه از مقام ولایت آگاهی  
 و معذات خالج قلبهم انهم اهل الله و علی الهدایة -  
 دارند و باوجود این در دل شان پیدا شده است که اوشان اهل الله و هدایت  
 و تری اکثرهم یخبطون فی اسالیب الفقر و الطریقة - و ما  
 یافته هستند و اکثر ایشان را غرضی دید که در راه ماے فقر و طریقت گم می روند و کار  
 اصروهم الا التخلیط و خلط البدعات بالشریعة و لیس فی  
 شان فساد انداختن و آمیزش بدعات در شریعت باشد و نیست در دست شان  
 ایدیم الا لانتساب بسلاسل الاسلاف - و ما هو الا  
 الانسب قادی و نقشبندی و غیره و این نسبت محض چون زنجیر است  
 کسلاسل بعین الانصاف - قد خطفت الشیطان نور صدورهم  
 اگر بچشم انصاف بنگری - و شیطان نور دل ایشان ربوده

و اودعها الکبر و العجب و الریاء - و زین اعمالهم فی اعینهم  
و در سینه های شان تکبر و پندار و رایا بنهاد و در چشمهای شان عملهای  
فأثروا الرجونة و الخیلة - یستون لرجوع الناس الیهم -  
ایشان را زینت داد پس رجوعت و خود پسندی را اختیار کردند - بدین خورش  
و بیبجون بمدح الجالسین الیهم - و یحبون ان یتجدوا  
فی ثوبهم که مردم سوسه ایشان رجوع می دارند و بتائیش آنان مسرت ظاهر می کنند که  
بما لم یفعلوا - و ان لا یسمی ذنبهم ذنباً و ان اجروما -  
نزد ایشان می نشینند و دوست میدارند که توبیخ شان بصفاتی کرده شود که در ایشان یات  
فهذا هو الذی دعاهم الی التمام - و منهم من قبول  
نمی شوند و اینکه گناه شان بخانه موسوم نشود اگرچه ارتکاب هر چه کنند پس این همان  
الحق و اضلهم فی الموائی - یوغلون فی مقاصد الدنیا  
سبب است که سوسه دانسته گرد شدن ایشانرا بخواند و از قبول حق منع کرد و در صراط  
الدنیة - و یسقطون عند مهمات الدین کالمیت - ما  
گمراه کرد - در مقاصد دنیا بسیار تیزی روند و در وقت مهمات دین همچو مرداری افتند  
یاهضون لا وایکراً أمر و یاهضون الشاظر - و یقومون لنفسهم  
در ادا امر الهی بشناط خاطر مانده می برخیزند - و برای نفس اماره خود بصد  
الامارة کالمیش الشاظر - یتلقفون ما وافق هوی النفوس -  
چالاک بر می خیزند - زود فراموش گیرند هر چه موافق هواست  
و لو من ایدی القسوس - و لا یقبلون ما کان یخالف حکم  
نفوس ایشان است اگرچه از دست پادریان باشد و قبول نمی کنند آنچه  
اهوائهم - و لو کان من آباءهم - لا یهلون شیئاً من الحقیقة  
مخالف خواهش های ایشان باشد اگرچه از پدران ایشان باشد - از حقیقت  
و المعرفة - و جمعوا فی اقوالهم و اعمالهم انواع البدعة - و اما  
و معرفت چیز نمی دانند و در اقوال و اعمال خود گوناگون بدعات جمع کرده اند

عامة الناس من المسلمين - فقد تبع اكثرهم الشياطين -  
 مگر عامه مردم از مسلمانان - پس اكثرشان تابع شيطانان شده اند -  
 و ترى احدائهم و شيعتهم منزهين في السيئات - و  
 و خواهی دید جهانان ایشان را و پيران ایشان را غرق در بدیها - و خواهی  
 ترى بلبائهم لدنياهم و للبنين و البنات - يميلون عن  
 ربه شدت اندوهشان برای دنیای ایشان و برای پسران و دختران -  
 الحق عند الخصام و المراء - و يحضرون المحاكمات لخصب  
 وقت خصومت از حق اعراض می کنند و در جائی حکومتها حاضر می شوند  
 حقوق الشركاء - يريدون ان يدعوا الاخوان و يقتلوا نفوسهم  
 تا حقوق شرکاء غصب کنند اراده می کنند که برادران را دفع کنند و خالص  
 حقوق الارث - و لا يذكرون يوم الجزاء لا على وجه الجحد  
 برای خود کنند حقوق وراثت را و یاد نمی کنند يوم جزا را نه بر وجه تحقیق  
 و لا العتبى - و يعزائم الكتياب و اضطراب لغوت شئ  
 نه بطور بازی - و پیش می آید ایشان را اندوه و اضطراب برای لغوت  
 من هذه الدار - و لا يتفهمون اسفهم على فوت الدين كله  
 شدن مقاصد دنیا - و دین اگرچه بتمامه فوت شود بیخ اندوه ایشانرا  
 كالكمار - يموتون للدنيا و لا يخجلون من عدمهم و لا يفضل كعدمهم -  
 نمی گیرند - برای دنیا می میرند و فرو نه می نشینند بجه آزایی شان و ذاکل  
 و لا يحجون ليوم يغضب فيه مولاتهم و صمدهم - ضل سعيتهم  
 نمی شود اندوه پنهانی شان و برای آن روز اندوه گیر نمی آید که در آن  
 في الحياة الدنيا و ما بقي لهم به من حسن و ماتت قلوبهم  
 خداوندشان برایشان عقوبت ناک شود - کوششهای شان در زندگی دنیا ضایع شد و ایشانرا  
 فلا يفتقرون من هذه النفسية - و اوددوا انفسهم مورد  
 بدان شعور نیست نماز و دلایل شان بر زندگی ازین غشی بهوش نمی آید و جاهائشان خود را مورد

سخط الله ثم لا يتركون مسوى الفجرة - لا يبيرون الا المسرة  
 غضب الهی کرده اند باز راه بدکاران نمی گذارند - نمی روند مگر آن راهی که  
 الذی يخالف طرق الودع - ولو تعدد بانه من مناه  
 مخالفت راه پرپیژگاری است - اگرچه ظاهر کرده شود که این از منیبات  
 الشرع - يحسبون بول ابليس مؤنة - و روث النعم نعم  
 شرع است پیشاب ابلیس را باران خیال می کنند و سرگینهای چارپایان را  
 بلغ الزمان الى الانقطاع - وما انقطعت مادة تربتهم الذی  
 نعمت می شمارند زمانه تا بعد انقطاع رسید و آن کجی ایشان منقطع نشد که از ایام  
 دخلتهم من الرضاع - اصبتهم الذمائم - مذ میطت عنهم  
 شیرخوارگی در ایشان داخل شد - بدیهه دل ایشان از آن وقت برده است که  
 القائم - واستسوانة الدنيا قیمتها - و حسبوا جهلها صیبا - و استغفروا دیمتها -  
 از ایشان تغییر پیدا کرده شدند و بزرگ پنداشتند زینت دنیا و پنداشتند جهل را و پنداشتند  
 و استانسوا بجمالها - و ولعوا بجمالها و جمالها - و خدعهم  
 و بسیار شمرند باران او را و آتش گرفتند بجمال آن و حریص شدند بچراغ آن  
 حلاوة عشرتها - و تحمل قسرتها - و طراوت بسترها - و  
 و شترهای آن و فریب داد او شامرا شیرینی صحبت آن و خوبی ظاهر حله آن و تازگی  
 تالق بسترها - و ما امعنوا النظر فی قوسها - و ما سرحوا  
 آب باران تازه او و درخشیدن ظاهر صورت او و درشتناختن آن نظر عمیق را بکار برند  
 الطرف فی میسرها - و هتأوا نفوسهم بالزور - و ابتدوا  
 و در روی او چشم را نگذاشتند که آنچو ملاحظه کند و مبارکباد گفتند نفسها را بدروغ و  
 استلتم يد المکار الغرور - جهلوا جذرانها المتهاجنة بروية  
 زودی کردند برسیدن دست مکار فریبده را - و پنداشتند آن را که از اندرون پاره پاره  
 شنبیدها - و خلبوا بجماراتها و ما تذکروا قصص حصيدها -  
 بودند بباغش آن نشا غنچه و بمارتها آن فریفته شدند و قصه های ویران شده آن

و ان ایمانهم احال صفاته الاولى - و قاب روحه و ما  
نخوانند - و ایمان ایشان صفات اولین خود را متغیر کرده و روح او قاب شد  
بقی الا المبیوتی - و بعد عات علمائهم غیرت صورته الاسلام - و از کشته کار نسیب  
در صورت بیولا مانده - و بعد آنکه عالمیان ایشان تنغیر کردند و دست اسلام را در اوج فرگشت نمودند  
مع کونه کالدر غمام فتدری الیوم برقه خلبا - و الدهر به  
حالانکه او سحر شمشیر بود پس بے بینی امروز برق او را بے باران دزدان را  
قلبا - و کل من الاقران یرید ان یبلعه - و یقصد کل  
او چیدگر و هر یک از اقران اراده می کند که فرد خود آن را و هر دشمن  
عذو ان یقلعه - العلوم الطبعیة تضری به الخطوب -  
تقصه می کند که آن را از پیچ برگزند - علوم طبیعی بر آفانده بود کار می  
و کذا لک الهیمة اهی الحروب - و فی طرف اقر لیل  
سخت را - و همچنین علم هیئت گرم کرد جنگبار و در طرف روشن شد شب  
البراهمة - و صالوا علینا بافراط القوق الواجدة - و من جانب  
هند و ایل - و بیاعت افراط قوت و اهرم بر ما حمله می کردند و از جانب فلاسفه  
بعض الفلاسفة - و طعنوا و لا تطفی کمثله الیاب العاصفة -  
بر فراستند - و از حد در گزشتند و مثل آن طوفان باد تند نمی باشد -  
وان هذا الاسلام الذی بدلت آیهة فاجبت هیئتة تراکام بینهم که جل یدلایه منقطعة و رجلاة تنقاد لاق  
و اسلام که شکل او تبدیل کرده شده و هیئت او زشت و انموده اند و این مذهب او مثل آن شیعه خواهد بود که دوست او بدیده باشد و  
بینهم القزل من الفزار - و لیس لیدیة لیحارب فی المضمار  
هر دو پاسه او در وقت رفتن دست و پیاوراند - عارضه لنگ او را از گرختن بازی دارد و دست  
فما الجیلة عنه بجوم هذه الخطوب - و لزوم ثلث الحرم باب  
نیست که آن جنگ کند - پس کدام جلد است بوقت فرا رفتن این حادثه و لازم شدن  
من غیر ان یرحم الله من السماء - و یرحم وجه الاسلام مع ید الیقیناء  
این جنگ را بجز اینکه خدا تقاسم از آسمان رحم فرماید و چهره اسلام مع دست سفید او بتاید

و هذه الاث ترون ان التوب الخارجية انتهت وعادى الاسلام ففكت وغار منبجهم ومياهه فاضت.

و اما من بعد من بينه كحادثه ما تمير وني في كيد كرا نده اند و چشم اسلام زمين نورفت و آب الهه اهل كم شنه ند -

و اوقت مجامع الدين وانقلعت واقضت مضامع اهل الحق و

رفت و خال شد مجلسكاري و منتقل شد و درشت شد خراب گاه اهل حق و

الراحه هربت - و استعالت الحال و قاترت الاهوال - و

آسايش كبريخ - و برگشت حال و متواتر شد خوف با - و

انقضت ايجاد العقول - و خلت مرابطها من العلماء

اسباه عقلا زغمي شدند و خالي شد طويهايه آنها يعني علماء

الفول - و نيا المراج بفقدان الصالحين - و كثرات الانعام

نمانند - و تاساوار شد منزل با بوجه فقدان صالحين و چارباياں بسيار

و اودى من كان من الناطقين - و احتذى الاسلام الوج

شده و هلك شد كسيه كه از ناطقان بود - و اسلام از سودگى نعل در پا كرد

و دسم المسلمين الشخا - و قاترت ايام الخيبة و الشقا

د فرو گرفت مسلمانان را غم و غصه و روزايه فبيدى و بدبختى و محرومى متواتر

و الحومان و استوطن العقول وهادا و ما بقى فى الررس

شده و وطن گرفتند عقل با زمين پست را و نه باقى ماند در سر

الا التكبر كالشيطان - و ان الاسلام مذ اتزله الله على

مگر تكبر چون شيطان - و به تحقيق اسم از وقتى كه ظهور او بر زمين شده

الارض لم ير هذا الهوان - و ما صار كمثل هذا اليم الدين المهان

ندیده است اين ذلت را - و نشد همچو اين روز دين الهانت كرده

و ليس فى دسم المسلمين دواء هذه العلة التى جرت على اللسن كالفصة - و لا مساع

شد و در هانت مسلمانان ندر دوا اين بيمارى است كه چهل قصه بر زبانها چايدى است و نه اين كه اين

هذه العصة - فتلهم كمثل غريب فقد مطيته فى الاتماع

غصه را فرو برند و صبر كنند - پيل شل و شان شل آن مسافر است كه مركب خود را در پايان



و ليس عسده شئ من الغذاء و الماء - و كان في ذلك

کم کرد که خالی از عذارت و مردم است و نزد او هیچ چیز خوردنی و آشامیدنی نیست - و در این بود

فاذا فاجاه حزب من الاعداء - و معهم سيوف و اسنة

که ناگاه گروهی از دشمنان بدو رخ کردند - و به او شمشیرها و نیزه ها بودند

و صالوا بشدة البطش كالهوجاء - و كان له حبيب من

و شدت سختی همچو باد تند حمله کردند - و او را دوستی بود از اهل حکومت

اهل الحكومة و الفوج و الدولة - فبلغه خبره و ما اصابه

و فوج و دولت - پس او را خبر آن مسافر رسید که چنین مصیبت

من المصيبة - فالحق و الحق اقول انه يبدر اليه لنصرته

بر او افتاد - پس این راست راست می گویم که او بزودی قناتر سوار

و يبلغ مقامه مع جنده و اعران دولته - و ينبغي حبيبه

خواهد رفت و آنها که او باشد مع لشکر و اعران دولت خود خواهد رسید پس از آن

و يجزى كل احد جزاء جرميته - فذلك مثل الله و

مصیبت درست قناتر خواهد داد و هر گناه کار و مجرم را سزا می دهد و خواهد رسانید - این است مثل

مثل دينه و يعرفه العادون - و انكنت لا تعرف ففكر

خدا و دین او و این را عارفان می شناسند - و اگر تو نمی شناسی پس در آیت

في آية انا له لحافظون - و ان في ذلك لآية لقوم يتدبرون -

انا له لحافظون فکر کن - و در این تدبر کنندگان را نشانی است -

فادرك فانيك و اعنتم ساعتك و اشفق عليك و على

پس دریاب فوت شده خود را و غنیمت دانی ساعت خود را و بر خود

عترتك - و لا تنس ايام اقبال المسلمين - و لا تنس من وعد الله

و بر خدایشان خود بترس و روزگاری اقبال اسلام را فراموش کن و از وعده جنانی

و رب الناس و رب اجسامهم و رب نفوسهم عندكم كالعبيد الا انهم لا يذوقون عذابي

و رب ما بین او و رزق را در میان است و چنانکه اجسام او شان را می چرد و زمین را بر پرده نفس پایشان چون که نشوند نه می بینند

و لا تنس من وعد الله

و الافات عمت - و القلوب فسدت - و صغار الذنوب  
و آفات عام شده اند و دلها خراب گردیده و گناهان صغیره و کبیره  
و کبائرها کثرت - و کان قبل ذالک لا یقرون الفسق  
بالحمد رسیدہ - و پیش ازین هیچ کس ارتکاب فسق و فجور بطور علانیہ  
و الفجور علانیہ - و الآن یزنی احد و یراہ آخر و لا یعدو  
نہ مے کرد - و اکنون یکے زنا مے کند و دیگرے می بیند و اورا بدی  
سیئہ - و تری مجالس تنعقد بجماری زانیہ و مزامیر  
اندی شنند - و مجلس ہائے بیند کہ انعقاد آن بدختر ہائے زانیہ و مزامیر  
و مدامتہ و لا یعترض علیہا احد من حلقة - بل یسترون  
و شراب می باشد و هیچ کس از آنان اعتراض نمی کند - بلکہ بدین  
برویہ تلک البغایا و یقبلونہن و یشربون الخمر بہن فی  
زناہائے زانیہ خوشش می شوند و بوسہ می دهند ایشانرا و در وسط بازار ہاں زنان  
وسط الاسواق من غیر حیاء و خشیہ - ان فی ذالک لایۃ  
بغیر شرم و خفت شراب می نوشند - و این بر آئے ان مردم  
لقوم یتفکرون - و ان عمادۃ الاسلام قد انہدمت - و اصول  
نشان است کہ ٹکری کنند - و بہ تحقیق عمارت اسلام منہدم باشد و اصول  
نشست - و دیاخ العداۃ عصفت - فکیف ینکرون  
او پرانگدہ گردید و اداہائے تند دشمنی تیز شدند - پس شما چگونه ازین انکار  
ضرورۃ حکم ینصر الدین - و یقوی ما ضعف و یقیم  
می کنید کہ آمدن حکم ضروری است تاکہ دین را مدودہ و ہرچہ ضعیف شد آن را  
البراہین - و انتم ترون ان کثیراً من الافات نزلت علی  
قوت دہد بر این قائم گزیدہ می بینید کہ بسیارے از آفتہا بر اسلام نازل شدہ است و  
الاسلام - و ظلمات احاطت قلب الانام - و کیف یفتی  
تاریکی عظیم بر دل ہا احاطہ کردہ - و چگونه دل شما فتوی

قلبکم ان الله رى هذه الافات كلها - و آس الضلال  
 رہم کہ خدا تعالیٰ اس آفت کا دید و اس ہمہ گراہی کا و جہالت کا  
 و الجہلات باسرها - ثم لم یرحم عبادة المستضعفين - و لہم  
 راستہ پرہ کرد - باز ہندوگان سرور خود را بنظر رحمت ندید و ہلاک  
 یدرت حزبه الہالکین - وانکم لا تعلمون سنن الله او تربیون -  
 شہزادگان را نہ در یافت - اگر شاہ سنہائے خدا را نہ دے و انہد یا شک  
 فانظر و االی سنکم التی علیہا تداوون - فانکم تفسقون زرعکم علی اوقاتہا - ولا یرضی احد  
 پس نہت کے خود را بہینہ دے اس عادت کو بران عادت پیدا دے - و نہت زاعت اکثر و بار وقت آن آب ل و بہہ و پچس اور شہا  
 منکم ان لا یستعمل آلات الموت عند حاجتہا - و اذا البشیر مثلاً احکم یعدار من بیستہ  
 نے کر د کہ وقت فرودت آلات کا شکاری استعمال کند - و چون بچے را از شہا فرودادہ شود کہ دیوار خانہ او  
 یرید ان یتقض ظل و یجہ مصفرا و یقوم ولا یری  
 افتادن سے خواہ روئے او از غم زردی گردد و برے خیزد و سردی  
 برداً و لا حراً و یطلب المعاد و یرم الجدار شققة علی  
 و گرمی را نمی بیند و سہار را می خواند و دیوار را درست می کند تا اورا  
 نفسه و علی الاہل و الینین - فکیف یظن ظن السوء باللہ  
 یا زوجہ اورا یا پسران اورا آشتی فرود گیرد - پس چگونہ بر خداے کریم و رحیم  
 الکرم الرحیم و یقول اقلہ لا یمالی ضعف دینہ القویم -  
 بدگمانی می کند و می گوید کہ او را ایچ پروا سے دین قویم اسلام نیست  
 مع رویة هذا الخلل العظیم - الا ساء ما تتحکمون - و  
 باوجودیکہ اس خلل عظیم را سے بیند - پس بلاشبہ اس را بد است  
 تعلمون و لا تقسطون - ولو یواخذ الله هذه الامة  
 کہ بدان حکم می کنید و ظلم می کنید و انصاف نمی کنید - و اگر خدا تعالیٰ اس امت را برگزانیان  
 بظلمہم لفعل بہم ما فعل قیام بعلماء الہدح - و لکن یؤخرہم  
 شان موافقہ کرے البتہ یا پیشان ہاں کار کرے کہ قبل ایشان بعلماء یہود کردہ بود مگر او ایشان را

الى الاجل الموعود - اجل مسعى لعالم ينهكون و يتوبون الى

تا وقت موعود مهلت می دهد تا مگر ایشان از کارهای

الله الودع - و لعالم يتفكرون الا يدون انهم لمولا هم ما عملوا - و

راشت خود باز آیند و سوز خدا تعالی که محب نیکوکاران است رجوع کنند و ناشاید فکر کنند - آیا

ليوم الدين ما استبضعوا - و لينظر كل امرء اميشي قويم

نمی بیند که ایشان بچند خود چه کار کرده اند و برساند روز جزا چه بضاعتی گرفته اند و باید که هر استادی نظر کند که

الشطاط او كبتا كما لانعام - و ليتدبر انه ستر بعين الزلال

او راست قدمی رود یا پھر چارپایان و تدبر کند که بچشم شیرین خوش شده یا برهمنیها

او بملاح السراب و الجهام - انظروا كيف تكابدون

نمایش آب دایر بے باران - ببینید که چگونه سختی را برساند

المصوبة له نياكم - فاني كرتكم كهذا الكرب لمولاكم - و يشهد

دنیا که خود می کشید - و برای خدا آن بقراری کیاست که بچوایں بے قرارها باشد - و هر نفس

كل امرء ان شاء انه رجل سعي في سبيل نفسه و ما ولى -

گواهی می دهد که او چنین مردی است که در راه برای نفس خود درید و

ليحصل ما قصد من الهوا - و ما امط عنه قط و عناه

درمانده نشده تا مگر خواست او حاصل شود و محاسب دور نشد از سختی و مشقت

و عناه للدين و لله ما عنا و بادر في هيلة الخاشع الى

او در سبیل او که برای دنیا بود و برای خدا تعالی گساید و توفیق نیابد و بصورت فروتنی

الحكام - و ما بادر خائفا كثره الى الصلوة و الصيام - و قصد

سوی حاکمان همیشه می رفت و سوز نماز و روزه بشاید آن وقت گساید و بجزای خود و مجالس

مجالس البطر و المراح و الفسق و الریاء و الامانة تلك

خود ستانی و شادمانی و فسق و ریاکاری قصد کردند - اگر چه برای

الاسفار الصعبة - و ما حضر في سكة صلوة عروبة - و

این سفرهای مشقت برداشت و در کوچ خود برای نماز جمعه حاضر نشده - و

ان كان هذا الرجل من العلماء فيشهد عليه نفسه انه  
 اگر این شخص از علماء باشد پس نفس او برو گواهی می دهد  
 انفذ عمك في الرياء - و ما ارتقى قط في منبر الوعظ و  
 که او عمر خود در ریاء بسر کرده است و گاهی بر منبر وعظ بالا نه بر آمد  
 النصيحة والدعوى - و ما مثل بالذروة - و ما بكي و ما  
 و نه بر بالاتر جائے از منبر بایستاد و در وقتی نفرمود  
 صاح عند اكتظاظ الجامع بحفله - و ما اري هناك  
 زد که مسجد جماعت خود تنگ و پر شده بود و نه آنجا آواز ابر  
 دعد جهامه و حفله - و ما برز خطيباً في اُبهة الائمة -  
 بے بران خود بنمود و برائے خطبہ خواندن بطور اماں طیار شده  
 و ما سكر على عصبة الحاضرين عند تاهب الخطبة إلا و كان  
 ظاهر نشد و بر جماعت حاضرین بر وقت طیار خطبہ سلام گفت مگر  
 قلبه نملوا با انواع الهوى - و كان يستلک کف المندی  
 دل او بگوناگون خواہش لما پر بود - و بود چکیدن سے خواست کفائے  
 بالندی - و ما قال الحمد لله المعطى في بدو خطبته إلا  
 مجلس را بہ بخشش و گاهی در ابتدا خطبہ این محفت کہ حمد خدائے را کہ علامتہ است  
 ترغيباً في العطاء و تشويقاً لعصيته - و ما قال الله الذي  
 مگر اینکه در دل میداشت کہ مردم مرا چیز سے دهند و گاهی در خطبہ این نہ گفت کہ خدا  
 يقضی الحاجات و يحسم انواع الاداء - ألا ليحث الحاضرين  
 ہاں خدا است کہ حاجت برابرہا می کند و سختی را می برد و این ہمہ از  
 على الاعطاء و الاداء - و ما قال ان الله يحب اهل السماح  
 بہر این باشد کہ تمام مردم را از بہر داد و دہش ترغیب دہد و می گوید کہ خدا  
 و الجود و الكرم - و يهلك البخیلین كما اهلك عاداً و ارم -  
 اہل جود و بخشش دگر مژدادست می دارد و بخیلان را ہلاک می کند چنانچہ عاد را و ارم را

لَا يَرْغَبُ الْمُصْلِحِينَ فِي الطَّوْلِ وَالْإِحْسَانِ - لِمَا لَدَا كَيْسَهُ  
 کہ قوم ہود علیہ السلام پر ہلاک کرو۔ و ایں ہمہ از بہر ایں باشد کہ نمازیوں را رغبت عطا و احسان  
 بِالْفَضَّةِ وَالْعَقِيَانِ - وَان كَانَ هَذَا الرَّجُلُ مِنَ الصَّوْفِيَّةِ  
 کند تا کیسہ اورا بہ زرد سیم پر کنند۔ و اگر ایں شخص ازاں گروہ صوفیہ باشد کہ از  
 الَّذِينَ يَبَايِعُهُمُ النَّاسُ لِيُثَبِّتَهُمُ اللَّهُ عَلَى التَّوْبَةِ وَيَكْتُمَ  
 مردم بدین غرض بیعت می گیرند کہ آقا دلہائے او شان بر توبہ ثابت شوند  
 فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَيَغْرَسَ فِيهَا اشْجَارَ الْحَبَةِ - وَيُزَيِّنَ  
 و خدا تعالی در دلہائے ایشان ایمان را بنویسد و در آہنہا درختہای محبت  
 التَّقْوَى فِي أَعْيُنِهِمْ وَيُشْرَحَ صَدُورَهُمْ لِأَعْمَالِ الْخَيْرِ وَالْبِرِّ  
 بنشانند و تقوی را در چشمہائے شان زینت داد نماید و سینہ ہائے ایشان را برائے  
 وَالصَّلَاحِ وَالْعِفَّةِ - فَلَا شَكَّ أَنَّ قَلْبَ هَذَا الْمَرْءِ وَ  
 اعمال خیر و صلاح و عفت منشرح کند۔ پس یوح شک نیست کہ دل ایں شخص  
 زُرْعَةِ الْإِيمَانِ يُشْهَدُ عَلَيْهِ وَيُلَوِّمُهُ - وَيُلْعَنُهُ بِمَا يَخَالِفُ  
 و تخم ایمانی او ملامت کند اورا و بدو لعنت کند۔ زیرا کہ ظاہر او مخالف  
 ظَاهِرُهُ بَاطِنُهُ وَيَقُولُ لَهُ يَا هَذَا مَا هَذَا الشَّرُّ الَّذِي  
 باطن اوست و بگوید اے فلان ایں چہ داسے است کہ بجز شر و ایں چہ  
 نَصَبْتَهُ وَالشَّرُّ الَّذِي ارْتَكَبْتَهُ - إِلَّا تَعْلَمُ أَنَّكَ رُجُلٌ مَا  
 شرکی است کہ ارتکاب آں کردہ۔ آیا نے دانے کہ تو مردے استی  
 حَظِيَّتِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ عِلْمِ الْفُقَرَاءِ وَلَا مِنْ حِلْمِ الْمُصْلِحِينَ  
 کہ یک ذرہ از علم فقرا و حلم صالحین ترا بہرہ نیست و نہ ترا  
 وَمَا أَهْلَى لَكَ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ الدِّينِ - وَمَا مَسَّ قَلْبُكَ  
 راز کسی از راز ہائے دین بجنشیدہ اند۔ و نہ دل ترا خوردہ از  
 نَوَارِ الْمَشْرِعِ الْمَتِينِ - وَمَا شَرَحَ صَدْرُهُ  
 نور ہائے شرع متین مس کرد۔ و نہ سینہ تو منشرح کردند و

ما أكثر سدرک و ما علمک الله علما من علوم المعرفة -  
 نه درنت کنار تو مثر گردید - و خدا از علوم معرفت بیچ علی ترانه  
 و ما آتاک رجمة من عنده و ما کنت مجلی الحکبة -  
 بخشیده است - و ایچ رحمتی خاص از نزد خدا ترا داده نشده و تو از  
 و ما تحققت فیک آثار کامل و مکمل - و ما استجیب  
 اسپان دونه این راه اول اسپ نیستی و در توشانه کامل و مکمل ثابت نشده - و پذیرفته  
 بک دعاء مرسول - و لست من الذین آیدوا من جناب  
 دعائے امیدوارنده قبول نشده - و تو از آنان نیستی که در رستته تأیید حق یافتند که بادی  
 الحق فی وقت لا ردع معهم ولا مساعد - و لا من الذین  
 بیچ یاری کنند، نبود و نه موافقت کننده - و نه از آنان که مردم  
 فهموا الناس اسرار الدین و اصوله و القواعد - الذین کانوا  
 را از دانسته دین و اصول و قواعد آن خبر دادند - آنکه اسلام را  
 للإسلام مومنین - و للملة مومنین - و لادلة الرسل مومنین  
 پسند کننده بودند - و لست را استوار کننده و برای دلائل پیروان تأکید  
 و لقلوب الطالبین مسددین - و الذین حفظوا الاقوام من  
 کنندگان و برای دلها طالبان تقویت دهندگان - آنکه قوم را از وسوس  
 الوسوس الشیطانیة - و الذین وصلوا الارجام بالملن الروحانیة  
 شیطان نگهداشتند - و آنکه با مسانهای روحانی خویشی با پیوند دارند  
 ثم تسئله نفسه ای فضیلة توجد فیک لتعد من الائمة -  
 باز نفس او ازو سوال می کند که کدام فضیلت در تو یافته می شود تا ترا  
 و لیتبعک الناس لاستفاضة الازاد تلك الفضیلة - اُعطیت  
 از امانان شمرده شود و تا مردم برای حصول افراد این فضیلت پیروی تو کنند آیا  
 معارف لا توجد فی غیرک من العلماء و الفقهاء - او تقاض  
 تر آن معارف داده شده که در غیر تو از علماء و فقهاء یافتن نمی شود یا بر تو

عليك اسرار الغيب اكثر من غيرك من حضرة الكبرياء

فیضان اسرار غیب زیادہ تر از دیگران سے شود

ادفیک قوۃ قدسیۃ قتردع الالهواء بالتباعث - و من ورنک

یا در تو قوت قدسی است کہ حرصہائے نفس از پیروی تو باز داشته

بیعیۃ یجد متاعاً من متاعث - ثم بعد هذا الارث

می شنوند و ہر کہ ہر بیعت کرون وارث تر شد او از متاع تو متاع یابد باز پس

یعد للرحلة اعداد السعداء - و یرحمہ اللہ من عندہ فیصیر

ایشان وراثت یافتن برائے کوچیدن بچہ نیکیاں آمادگی میکنند - و خدا بروحم کردہ از صلوات

من الصلحاء - فیدرع حلل الودع - و یدای علة العثار

اورا سے گرداند - پس پیراہ ہائے پرہیزگاری می پوشد و بیماری لغزش و پیموشی را

و الصرع - و یسوی کل اود العمل و الاعتقاد و الاخلاق -

علاج سے کند و ہر کجی عمل و اعتقاد و اخلاق را راست سے گرداند

و یتجو من سلاسل النفس و اغلالها و یتزل له امر الاعتقاد

و از سلاسل نفس و غل ہائے آن نجات می یابد و برائے او حکم آزاد کردن

و انکنت ما اعطیت کثل هذه الصفة و رفع الکمال - فبین ای

فرد می آید - و اگر ایہ صفت و ایہ کمال ترا نداده اند پس بیان کن کہ کرم

کمال اخفی فیک انکنت صادقاً فی المقال - ا اعطیت

کمال در تو پوشیدہ است اگر تو در قول خود صادق - آیا عصا آسمانی

عصا کعصا موسی - او آية الدم لمن عصی اوبیدہ البیضاء لازیری

عصائے موسی ترا دادہ اند یا نشان خون برائے تا فرماناں یارست سفید او بر آئینہ بیند

او اعطیت اعجازاً کاعجاز القرآن - او وُهب لك بلاغة کبیرة

یا ترا معجزہ ہجو معجزہ قرآن دادہ شدہ ایلافت بیان ترا بخشیدہ شد ہجو بلاغت بیان

رسول آخر الزما فان الولی یاتی علی قدم الرسول - و یعطی له من

پیش از آخر الزمان زیرا کہ نبی بر قدم رسول خود سے آید - و او را ازاں خوارق



الخوارق ما أُعطى لرسوله المتبوع المقبول - وقد اتفق أهل  
 داره می شود که رسول تنبوع را عنایت شده - و اهل دلبا برین متفق  
 القلوب علی ان الولاية ظل للنیوة - فما كان فی الاصل من  
 اند که ولایت ظل نبوت است - پس هر چه اصل را از انواع  
 انواع کمال یعطی للظل علامة للظلیة - و كان من کمالات  
 کمال باشد ظل را نیز می دهند تا آن نشان ظلیه باشد - و از کمالات  
 رسولنا صلی الله علیه و سلم معجزة حسن البیان - كما هو  
 رسول صلی الله علیه و سلم یحیی ایں بود که او را معجزة حسن بیان داده  
 یحیی فی مرآة القرآن - فمن شرائط الولاية الكاملة اعجاز  
 بودن چنانچه ایں امر از آئینه قرآن ظاهر است - پس از شرائط ولایت کامله  
 الکلام - لیتحقق الظلیة بالتشبه التام - ولا یختلج فی  
 ایں است که ولی را اعجاز در کلام باشد تا بوجه تحقق ظلیت تشبه تام حاصل گردد - و  
 قلبك ان هذا الامر یقترح فی معجزة کتاب الله الحجید  
 در دل تو ایں وسوسه نه گذرد که بدین فرع کرامت که بلاغت بیان است در معجزة  
 فان الظل لیس بشیء بل یتراى بلباسه الاصل و یحلی  
 قرآن قدر می واقع می شود چرا که ظل بذات خود چیزی نیست و ظل در ماهیت  
 هوئیة الاصل فی مرآة الظل كما لا یخفى علی الرشید - و  
 خود همان اصل است که بصورت ظل ظاهر شده مثل صورتها که در آئینه متغلس  
 لو فرض القدر لیطلعت المعجزات كلها بالکرامات - فانها  
 می شوند - و اگر فرض کنیم که ازین قسم کرامت قدر می در اعجاز قرآن کیم لازم می  
 قد شابهها فی صور ظهورها علی وجه الخرق و کونها  
 آید - پس ازین خیال همه معجزات بحکامات اولیا باطل می گردند زیرا آنکه آن همه کرامت در بودن  
 فوق العادات - فلا شک ان هذا الوهم باطل بالبداهة  
 آنها خارق عادت مشابه به معجزات افتاده اند - پس هیچ شک نیست که ایں وهم به جهات باطل است

و من قیل الاغلو طات - ولا یزعم کمثل هذا الا الغبی

و از قیل مخالف است - و هیچ کس چنین زعمی نه کند مگر آنکه سیل

الذی ذهب عقله بسیل التقصبات - و لیس عندنا جواب

تقصبات عقل او برده باشد - و نزد ما جواب طبیعت

قریبه خامده و فطنة خامدة و لا حاجة الی رد هذه

بسته و زیر یکی فرو نشسته نیست و حاجت رد این خرافات

الخرافات - و لو كان لهذا الاعتراض مورد من موارد

نیست - و اگر این اعتراض را موردی متحقق از موارد جواب بودی

الصواب - فكان من الواجب ان یمنع رسول الله صلی

پس بر رسول صلی الله علیه و سلم واجب شد که صحابه

الله علیه و سلم صحابته من تکلمهم ببلاغة البیان و

خود را از گفتن ایشان بلاغت بیان و فصاحت تقریر برای سید

فصاحة التبیان سداً للباب - و لكن الرسول صلی الله

منع فرمود - مگر رسول خدا صلی الله علیه و سلم

علیه و سلم ما منهم و ما اشار الی ان ینقوا من هذه

سهم ایشان را منع نکرد و نه برین اشارت فرمود و این ظاهر

العادة - و ما ندّد بانه من مناهی الشرع لما فیہ راحة

نه کرد که این عادت از منهای شرع است چرا که درین بر سه

من الشرکة - بل حث علیه فی مواضع فما استقالوا منه

از شرک یافت می شود بلکه در چند مقام برین رغبت داد پس صحابه

لیتأدّوا مع کلام حضرة العزة بل قصدوا للنظم و الذکر

ازین خدمت در گذشته اش خواستند و این معذرت پیش نه کردند که طریق بلاغت و فصاحت

و کثر شغلم فی هذه المهمة - و لم اشعار و قصائد و

دور از ادب کلام رب مجید است بلکه بر نظم و نثر پیش آمده و درین راه اشعار بسیار شد و مرایشانرا

عبادات ساقها علی نایج البلاغة - و دوت فی الکتب المشهورة - ومن العلوم الله  
 شعرا و قصیده ها و عبارات اند که بر طرز بلاغت آن را دارند و در کتب مشهورة فشرده اند - و معلوم است که  
 کان طائفة من الشعراء الماهرين و الفضلاء المتکلمين  
 طائفة شعرا و تقریر کنندگان در حضرت نبوت موجود بودند - باز بدان  
 موجودین فی حضرة النبوة - ثم اعلم ان کلام الاولیاء  
 که کلام اولیاء برائے کلام انبیاء همچو سایه است  
 ظل کلام الانبیاء کاشکل منکس و مرایا متقابل و هما مخرجان من  
 مثل شکل منکس آینه ها با هم مقابل و هر دو از یک چشم بیرون می آیند  
 صین واحدة و ما هو ثابت لاصل ثابت للظل من  
 و هر چه برائے اصل ثابت است برائے ظل نیز ثابت است  
 غیر تفرقة - و لا یعرف کلام الولاية الا بمشابهة بکلام  
 و تفرقة جائز نیست و کلام دلالت شناخته نمی شود مگر چون بکلام نبوت  
 المبیق فی کل صفة و هیئة و کفایت هذا ان کان  
 در بیت و صفت مشابهت داشته باشد و ترا این قدر کافی است  
 لث حظ من معرفة - ثم ترجع الی اول الکلام - فاعلم  
 اگر ترا بهر از معرفت باشد باز ما سوس کلام اول رجوع می کنیم  
 ان الزمان قد تغیر بالتغیر التام - و کثرت المعاصات -  
 پس بدانکه زمانه تغییر تمام پذیرفته و گناهان بسیار شدند  
 و قلت المواسات - و اذری اهل القلوب مع حلول  
 و غمخواری کم کردید و اهل دل تحقیر کرده شدند با وجود فرود آمدن  
 الالهوال - و مساودة الاعداء و حمل الاثقال - لا یرضی  
 ترسنا و مبتن دشمنان و برداشتن بارها - دشمن راضی  
 العدو الا بسکوة مصرعهم - و اعدام اثر مظلوم - و جعل  
 نمی گردد مگر به سستی جاسی انگیزدن او نشان و بدور کردن نشان طلوع ایشان - و گردانیدن

الحمد مودعهم - و یزید الماسدون ان یطمسوا معالمهم  
 شکاف قبر جائے سپردن ایشان عسداں می خواهند کہ جائے پند ایشان را  
 و میروا مطعمهم - طالت السن کل سفیه و رعاع - و  
 تا پدید کنند و طعام ایشان را تلخ گردانند - زیانهای هر یک سفید و مردم  
 غلب کل مسود علی مطاع - و عقوق الابیاء انقض ظہر  
 آنکس دراز شد و هر کس بر بهتر غالب شد - و تازانی پسران کرشست  
 الابیاء - و ولد دواءهم الزاع الداء - و تعود اکثر الناس  
 پدران را و دواء ایشان گوناگون بیماری را پیدا کرد و عادت گرفتند اکثر  
 مواصلة اللہو - و تعودهم بحبهم مداومة الزهو - و عکس  
 مردم پیوستگی بازی کردن را و عادت گردانید ایشان را عجب ایشان پیشگی  
 الامل تعلیم الصبیان - و صار حصاء الاخلاق والایمان  
 کبر و ناز و دلاگران نمود امید را تعلیم صبیان و در گذشته شد اخلاق و  
 و غیر هیئۃ الاعداد - و احاطت للطبیعة طبیعتهم  
 ایمان را و علم هیئت فوجان را متغیر کرده است و علم طبیعت طبیعت  
 فملکوا طرق الاحقاد کالمیراث - و نسوا الله و قدره و  
 شان را تبدیل کرد پس همچو ارثان ملک طریق ایست محاد شدند و فراموش  
 اتخذوا الاسباب المأ و حسبوها کالغواث - و یستفرون  
 کردند خدا را و تقدیر او را و اسباب را خداست خود گرفتند و فراموش خود دانستند  
 من الذین آمنوا و یحسبونهم جاهلین ناقضین کالاتماشا  
 و بر مومنان استنہای کنند و ایشان را همچو زمان حق ناقضی دانند  
 و دخلوا فی بطن الفلاسفة کہ دخل الامرات فی الاتحاد  
 و در شکم فلاسف چنان داخل شدند کہ مردم را در قبرا داخل می شوند - و  
 و لم یبق لقدم شرح المصدر للایمان لما هبت ریح  
 باقی نماند هیچ قوس را شرح صدر براسه ایمان چرا کہ باد نسف زدند

الفسق و قسّی القلوب بهذا الطوفان - الا قليل من  
 و دل با سخت شدند بیاعت این طوفان مگر اندک مردم از  
 عباد الرحمن - و کما کان من اخلاق فاضلة - و  
 بندگان خدا تقی و هر قدر که اخلاق فاضله بودند و سیرتہائے  
 شمائل محمودة مرضیة - فقد رکبت فی هذا العصر  
 بہتر و پسندیدہ بودند پس ہوائے آن دریں زمانہ  
 ریجھا - و خبت مصابجھا - و قلّ التقوی و التوکل علی  
 بابتاد و پراغبات آن مردند و کم شد تقوی و توکل بر  
 اللہ القدیر - و افراط الناس فی استقراء الحیل و تجسس  
 خدائے قادر و مردم در تلاش حیل و تجسس تدبیر از حد  
 المنذایر - لا یؤمنون باقتدار اللہ و یوم الاثم - و لو  
 در گذشتہ و ایمان نہ مے دارند بریں کہ خدا قادر است و  
 کافرا مومنین لما اجتروا علی الاجترام - ما بقی خوف  
 جحمان را سزا خواہ داد و اگر اہل ایمان بودند بے برگناہ کردن جرات  
 اللہ فی قلوبہم - فلاجل ذالک طغی سیل ذنوبہم - و  
 نکردند بے - خوف خدا اور دل ایشان باقی نماندہ است پس از ہمیں سبب سیلاب  
 عصفت بہم ہوجاء عصیانہم - و صارت عیشتم کلہا  
 گناہان ایشان از حد در گذشت و تند باد نافرمانی شان سخت وزید و تمام از غی ایشاں  
 لمقیم و شیطانہم - اسلمتم دنیاہم للکوب - و القہم  
 برائے نفس ایشان و شیطان گردید - سپرد اوشاں را دنیائے اوشاں باندوہ و انداختن  
 طلبہا فی نار النوب - یتعلمون لہا کثیرا من العلوم  
 ایشان را جستن دنیا در آتش مصیبت ہا می آموزند براے دنیائے خود بسیارے از  
 النخب - کمثل الہیئة و الطبیعة و فنون الادب - فان  
 علوم برگزیدہ همچو علم طبیعی و ہیئت و فنون ادب - پس اگر

لم يرفعوا عند الامتحان و اتعدوا في الصبب - فنادوا  
 پاس نشند در وقت امتحان و نشانیده شدند در شب بیخه نفل شدند پس  
 يهلكون انفسهم و تصعد زفرتهم كالسحب - و ان نادوا  
 قریب است که خود کشی کنند و ناله و آه شان همچو ابر بلند تر گردد - و اگر در  
 بمراهم فیتقمرون عند شخ الارب - و یرون قولا عینهم  
 امتحان پاس شوند پس از نشاء می جنبند بوقت بر آمدن حاجت می بینند  
 فی المال و سکنیتهم فی النشب - هذه مهم فی منتجع  
 تنگی چشم شان در مال و آرام شان در تنگ این نوبت است ایشان است  
 الهوا و مری الطلب - یقرؤن الكتب بشق الانفس و  
 در بشتن خواهشهای نفس و اندازن طلب از پیر آن - می خوانند کتاب را بشت  
 الوجی و التعب - و یبیتون مذكرین مفکرین فیما ادرسوا  
 نفس با و بسودن و مانده شدن و شب می گذرانند در یاد گرفتن سبق و در نگر  
 و یسبق بعضهم بعضا فی الخبب - و ینضون فیہ رکاب  
 معانی آن و در دویدن بعض بر بعض سبقت می کنند - و لاغری کنند درین کار  
 طلبهم حتی یخاف علیهم دواعی العطب - و یرید کل  
 شتر آن طلب خور را تا آنکه خور آن اسباب و امراض پیدا می شود که از آن  
 احد منهم ان یكون حظیا و مالک الفضة و الذهب -  
 پاک شوند او اراده می کند بر یک از ایشان که صاحب قدر و دولت و اقبال و  
 قیسی له یجهد النفس فی ليله و نهارة و یذیب جنبه  
 مرتبت و مالک زو سیم باشد پس می دود براسه آن در شب و روز و  
 فی مطالعة الكتب - و تری كثيرا منهم استلم شدة  
 می گذارد جسم خود را در مطالعه کتابها - و بیارسته را از ایشان خواهی دید که سخت  
 جهدیم او اخذیم الصرع بهذا السبب - و ذلیل  
 محنت شان اوشان را اسلول کرد یا مروع شدند و زندگی در حرص بزر

الحيات في هوا الذهب - و ما تروا و غابت اشباحهم  
بر باد رفت و مردند و کالبدهای شان چون جاب

الخبیب - و انسدت الحیل ثم نزل الاجل فخلص ارواحهم  
ناپید شدند و بسته شدند حیلها باز فرود آمد موت پس ربود جانهای

بید الحرب - فهذه مال الدنيا و مال شدة الجهد لها  
ایشان را بدست غارتگری - پس این انعام دنیا است و انعام کوششها از بهر آن

و نموذج شعبة من الشعب - یا حصرة على الذين اغتروا  
است و نمونه و شایسته است از شاخه های آن - ای حسرت بر آنان که بر

بجلاوتها و تضارعتها و تسوا مرارة المنقلب - و اذا قيل  
شیرینی و تازگی دنیا زینت شدند و تلخی بازگشت را فراموش کردند - و چون

لهم اتقوا الله و لا تنسوا حظكم من العقبی قالوا ما العقبی  
ایشان را گفتند شود که از خدا بترسید و بهره خود را از روز جزا فراموش

ان هي الا قصص تحتها اهل العجم و العرب - و افراط  
نکند میگویند که روز جزا چیست این همه قصه ها هستند که اهل عجم و عرب

کثیر منهم فی الطباع الذميمة - و فسدت نفوسهم و  
آنها را از خود تراشیده اند و اکثر نفس ها در شرست بگوشیده از حد در گمراشته اند

رعت رؤسهم و مالوا الى الحسنة و الدانة و البخل  
د فاسد شدند نفسهای شان و غالی شد از ماده عقل سرهای شان د سوسه کیکی و

و الشح و الکبر و الفسوق و المعصية - و زائل اخوی  
و رواجی در بخل و حرص و بدکاری و نافرمانی و زائل دیگر

من الوباء و الشح و الغيبة و الغيبة - و لا تری  
مثل ریا و بغض و کلاه و غازی میل کردند و نخواهی دید

نفساً ولی وجهها شطر الحضرة - الا قليل من الاتقاء  
نفسی را که سوسه حضرت عزت رد کرده باشد مگر اندکی از آن پرهیز گاران

الذین ہم کالنادر المعلوم فی هذه الطوائف الكثيرة  
 کہ ایشان بقایہ این مردم کثیر ایچو نادر و معدوم اند  
 المستکثرة - و تزی الوفا من الاحداث و الشبان - الذین  
 و خواہی دید ہزار در ہزار نوجوان و جوانان را آنانکہ  
 تعلموا العلوم الجديدة و فنون اهل الصليان - ما انقاد  
 علوم جدیدہ و فنون رواج دادہ عیسائیوں را آموختہ اند دلہائے ایشان  
 قلوبهم لرب العالمين - و ظلموا انفسهم بانكار خالق السماء  
 دُنياں بردار خداوند عالمیان تماندہ اند و با نکار ذات پیدا کنندہ زمین و آسمان  
 و الارضين - و ما تقيّدوا بقيود المشرع و شعاع الاسلام  
 بر نفسہائے خود ظلم کردند و بقیہ ہائے شرع و شعاع اسلام مقید نہاندہ -  
 و خلعوا خلعة الملة و صاروا كالانعام - و ما بقى اعتقادهم  
 و خلعت فاخرہ ملت اسلام را از بر کشیدند و چون چار پایاں شدہند  
 فی الله كما هو فی الملة الاسلامية - بل خرجوا من حکم  
 و اعتقاد اودشان در خدا تعالی ایچو عقائد اسلام نماند بکہ از حکم باری تعالی  
 الله و دخلوا تحت حکم الفلاسفة - و سلموا نواصيهم الى  
 بروں شدند و تحت حکم فلاسفہ در آمدند و پیشانیہائے خود را در  
 ايدي الملاحدة الغربيين - و اعرضوا عن الحكمة اليمانية  
 رستہائے ملحدان مغربی سپردند و از حکمت یمانی پیچہ حقان قرآنی و  
 و عرفان العربيين - فخرتم الملاحدة حيثما شاءوا - و بعدوا  
 معرفت مومنان اہل عرب اعراض کردند - پس ملحدان اودشان را کشیدہ نہ پر جا خواستند  
 من رحم الله و بغضب من الله باؤا - و اساطيرهم  
 و از رحم خدا تعالی دور افتادند و زیر غضب خدا تعالی آمدند و بچشتن پیش آوردند  
 شياطينهم - و مزقتم سراحينهم - و اضلتم طواغيتهم - و  
 ایشانرا شیطانہائے ایشان و پارہ پارہ کرد ایشانرا گر گہائے ایشان و گمراہ کرد ایشان



شنت علیہم الخارة و نزعتم منهم یواقیتهم - و قاموا  
 عز گهائے ایشان و عمار کرد ایشان را طاعتیائے ایشان و از هر طرف برائے غارت بر ایشان افتاد  
 الی شن ایمانهم فاقهراقوا ماءها - و ما ترکوا فیها الا  
 و باقی نماند ایمان ایشان روزی که و سوره شک ایمان ایشان برخواستند پس همه آب آن  
 اھوایم - فبعثت اللہ فیہم مصلحا منهم لیرد الیہم اموالہم  
 ریخته و بیج چیز در آن بجز بواسطے نفس اماره آن نگذاشتند - پس خدا تقاتلے در ایشان  
 و یفیض المال و یومنہم من اھوایم - فان المخالفین قہم  
 ہم از ایشان مصلحی ببعثت فرمود تا امانت ایشان را در ایشان رد کند و آن مال  
 لم یكونا منفکین من غیر حجۃ بالغۃ و ضربۃ دامغۃ  
 ایمانی را بکشت در ایشان پیدا کند و از خوف در آن آرد - چرا که مخالفان قوی میمند  
 بما بلغوا فی نشاءتم الظلمانیۃ الی ہودیۃ الیہیسیۃ و اھلجوا الی عصاۃ دامغۃ  
 کفریعت بالغ و ضرب شکند و سر از خوف باز آیند و ندانند - چرا که ایشان در پی درش ظلمات خود را با حسیب الیسیب رسیدہ  
 وانہم تبعوا الفلاسفۃ فی جمیع ما رقمہ بنانہم - و نطق بہ  
 بودند و محتاج شدند موسی علیہ السلام استگند - چرا که ایشان در جمیع آن امور پیروی فلاسفہ کردند کہ  
 لسانہم - و دخلوا بطونہم - و استیقنوا ظنونہم - و استحسنوا  
 سرگشت فلاسفہ آنرا نوشت و زبان آنان گویا شد و در شکم ہائے ایشان داخل شدند  
 شئونہم - و استبدلوا الزقوم بالقی ہی لھنۃ الجنة و  
 و گمانت ہائے ایشان را یقین پذیر داشتند و کما ہائے ایشان را نیکو شمرند - و زقوم را بهوش آن  
 اخذوا الخنزف و اضاعوا و شاح دررہم الیتیمۃ الفریۃ  
 طعام گرفتند کہ قبل از طعام بہشت بطور نمونہ داده شد و سفال را گرفتند و جیل در ہائے یگانہ  
 و قالوا ما اخلت عقدنا و ما انکشف غطاءنا الا بکتب  
 ضایع کردند و گفتند کہ عقد ہائے ما حل نشدند و پرده ہائے ما انکشف نشد مگر بکتب ہائے  
 الفلسفۃ - و ان ہی الا حیل کاذبۃ و کلمات مخلوطۃ  
 فلسفہ - و این ہمہ جیل ہائے دروغ و کلمات آمیختہ بکرو افترا ہستند

بالمکر و الفریة - بل ما حصلت لبانة نفوسهم الامارة-

بلکه حقیقت این است که حاجت نفس اماره شان

لا فی طرق الاباحة و الخروج من الریقة الملیة- ولا

بجز این امر حاصل نمی شد که از ریقه ملت و فحش بیرون آیند - و نمی

یعلمون ان شرایع الانبیاء قد هدت الی حضرة عقل

دانند که شریعتهای انبیاء سوسه آن درگاه هدایت کرده اند که از آن

عنها عقول الحكماء - و اوضعت اسراراً لم یزل الفلاسفة

عقول حکما غافل اند و واضح کردند آن رازها را که همیشه بودند

فی ظلمات منها لا یعلمون طرق الاهتداء - و السیر

فلاسف در تاریکی از آن نمی دانستند راه هدایت را و درین راز

فیه ان الانبیاء یلقون العلوم من الله العلیم الحکیم-

حقیقت این است که انبیاء علیه السلام از خدای علیم و حکیم علم می یابند

و الله لا یفعل عن النهج القویم - بل یجمع فی بیانہ

و خدا تعالی از راه هدایت غافل نمی شود و جمع می کند در بیان خود

علوم صمیمة و دلائل مبصرة توصل الی الصراط المستقیم-

علوم صمیمه و دلائل روشن را که تمام صراط مستقیم می رساند

لما لا یجوز علیه الذهول و هو نذر کامل تنزه شانه عن

چرا که برو غفلت جائز نیست و او نور کامل است و شان او از

ظلمة الراى السقیم - و اما العبد فلا بد له ان یغفل

ظلمت رایی بیمار پاک است - مگر بنده پس برای او ضرور است که اگر

عن شیء دون شیء و یذهل عن امر عند اخذ امر آخر

چیز را نگاهدارد از چیز دیگر غفلت کند و اگر امری را بگیرد

و لیس فی یدہ قاذون عاصم من الذهول و الخطاء-

امر دیگر از دست فراموش ماند چرا که در دست او قاذون نیست که از خطا و غلطی نجات

و اما صناعة المنطق قبحه سقط و ليست بحاجة قط  
للمصنعة منطق پس این صناعت هیچ وردی است و هرگز ازین اوستند  
من هذه الموهجاء - و قد ضلت الحكماء الفلاسفة  
مفوضا متواذ داشت و حکما باوجودیکه ضاعت منطق را امام خود  
مع اتخاذهم هذه الصناعة اماما - و كثرت في آراءهم  
گرفتند بارگمراه شدند و در رائے رائے ایشان بکثرت اختلاف  
الاختلافات و التناقضات و الشبهات فما استطاعوا  
و تناقضات پدید آمد پس نتوانستند  
ان يقطعوا بها خصاما - فلذلك تجد الفلاسفة يخالف  
که بمطابق قطع آن پیکار کنند و از همین سبب فلاسفه را می بینی که در  
بعضهم بعضا في الآراء - و كل احد منهم يدعي كمال الدهاء - وهذا هو الامر الذي يتميز  
راستای خود یکدیگر مقلات می دارند و هر یک از ایشان دعوی کمال فزاینده می نماید و اینها را می بینی که بدو متمیز  
به النبي و من تبعه عن الفلسفي - فإياك ان تعقل  
می شود پیغمبر و هر که تابع او باشد از فلسفی پس خود را ازین خود را  
عنها و تبعد من حضرة العليم العلي - و قد عثرت على  
که ازین امر غافل شوی و از حضرت علیم و علی دور گردی - و تو برین مطلع شدی  
ان هذا الزمان زمان الفتن و الاحقاد و البدعات -  
که این زمان زمان فتنه و کج روی و بدعت است  
و ملئت الارض ظلما و جورا و قل عدد الصالحين  
و زمین از جور و ظلم پر شده است و مردان و زمان نیک کم  
و الصالحات - و من اعظم المصائب على الاسلام ان  
شده اند - و از بزرگتر مصیبت ها بر اسلام این است که  
الذمية الجديدة الذين ورتوا شيوخهم المسلمين - يجهلون  
ذمت جدیده که بدان پیران خود را دانسته اند - نسبت به عمل میکنند

اهل الاسلام باجمعهم و يقولون ان الفلاسفة من الصائدين  
 تمام مسلمانان را و می گویند که فلسفیان بر راستی هستند -  
 و قالوا انهم فازوا بدرجة التحقيق - و شربوا مستوفین  
 و گفتند که فلاسفه به درجه تحقیق رسیده اند - و ازین شراب خالص  
 من هذا الرحیق - و اما الانبیاء فاصابوا بعضا و اخطوا  
 سیراب شده اند - و نعوذ بالله کلام انبیا علیهم السلام بصیغ و غلط  
 بعضا و کلامهم مخلوط بسدید و غیر بسدید - و كانوا  
 مخلوط شده و در

فی الامور الحکیمة کتبی و بلید - فانظروا الی ای حده  
 امور حکیمه پیچیده و بلید بوده اند پس به بینید که تا کدام  
 بلغ امر توهمین الاسلام - و ان هذا هو البلاء المبین  
 حد امر توهمین اسلام رسیده است - و این بلاء ظاهر و از  
 و من الدواهی العظام - و یقتضی هذا الوطن ان یزال  
 مشکلات بزرگ است - و این مقام می خواهد که نوری  
 نور من السماء - که خارجت ظلمات مخوفة من ارض  
 از آسمان نازل شود همچنانکه تاریکی های ترساننده از زمین  
 قلوب العیال و الجلاء - لیوفی الله الوطن حقّه و  
 دلها را کورای و جاہلان برون آمده تا که خدا تعالی این حالت موجوده  
 یدرک الذین كانوا علی شفا الباب - و هذا من  
 راح حق او بحال و تمام دهد و تدارک کسانه فرماید که برکنار بپایان افتاد  
 سنن الله كما لا یخفى علی اولی الالباب - ولا شک  
 در این از شبهات خدا تعالی است چنانچه برداشته اند پوشیده نیست - و هیچ  
 ان هذه السموم بلغت الی حد احسست بها قلوب  
 شک نیست که این زهرها به حد رسیده اند که دلها را زمان و کودکان

النسوان و الصبيان - فضلا عن عقول اهل البصيرة  
 نیز آنها را محسوس کرده اند قطع نظر از اهل عقل و معرفت  
 و العرفان - و ما كان امرها هيئتنا بل لا يوجد  
 و کار این زهر را آسان نیست بلکه غیر آن  
 نظيرها من بدو الخلقة الى هذا الاوان - و اهلک  
 در بیخ زمان یافته نشده - و هلاک کرد  
 اکثر ما اهلک سموم سابق الزمان - و ما بقى خوف  
 زیاده تر از آنچه هلاک کرد زهرهای زمان سابق و در کرانه از  
 الله في زاوية من زوايا القلوب - و وسعها حب  
 کرانه های دل با خوف خدا تعالی باقی نماند و در گرفت تمام  
 الدنيا و شغفها بالمحبوب - فخلق في السماء بحذاء  
 تمام صحن دلها محبت دنیا و اندرون را شکافت کرده داخل شده - پس در  
 ما حدثت في خواطر الناس - ليكون الامر لله الواحد  
 آسمان آن امر پیدا کرده شد که در دلهاست مردم پیدا شده بود تا که همه امر  
 القهار و يقطع ما نبيه ايدي الخناس - فان الغيرة  
 خدا را شود و هر چه خناس بافته است آنرا قطع کرده شود - چه اگر  
 الاطيه لا تعطي الضلالت عمراً طويلاً - و تاتزل منه  
 یزیت ایمنی گمراهی را عمر طویل نمی بخشد و نازلی شود  
 حربة الصدق و يقتل ما دجل الحق حجة و دليلاً  
 از دهر حربه صدق پس قتل میکند آنرا که پوشیده حق را لیکن نه قتل جسم بلکه  
 ولا تحسبن الله مخلف وعده رسله - او منسی سنته  
 از روی تمام محبت - و گمان مکن که خدا تعالی مخلف وعده خود کند یا سنتها  
 و سبک - فانه جواد كريم یرحم عباده عند المصائب -  
 در راه های خود را فراموش کند - چرا که صاحب جود و کرم است بروقت مصیبت بر بندگان خود

و یزّل رُحمه عند انقیاب النوائب - و کذا لک جبروت  
 رحم می فراید و ہوں معیت آپ پر رہے ہیائیںد رحم او نازل میشود - وہ بچیں از ابتداء  
 عادته من بدو الخلقۃ - وقد قرّعت علی انکار هذه  
 پیدایش ہمیں عادت (د جاری ماندہ است) - و بر انکار این عادت وعید  
 العادۃ - فتحتسبوا من مجدّد این هو عند هذه الفتن  
 فرمودہ است - پس خبر پرسید از آگاہان کہ باوجود این فتنہا و این زمانہ  
 و هذا الزمان - وقد انقضت علی رأس المائۃ  
 مجدّدین کوہاست - و بر سر صدی سال گذشتند و ملت محمدیہ  
 من سنین وثقبت الملة باسنة اهل العدوان - و  
 علی صاحبہا الصلوۃ والسلام از نیزہ ہائے ظالمان سوراخ کردہ شدہ - و  
 لا یترک اللہ مدینۃ دینہ کعمارۃ خربث - و جدران  
 خدا نقالے شہر دین خود را بچھ عمارتے بنی گذارد کہ خراب شود و نہ  
 ہدمت - بل یبنی سورہا و یبنی محصورہا - و یدع  
 بچھ دیوار ہائے کہ منہدم شوند بلکہ فصیل گردا گرد آزا بنائی کند و آنا کند و محاصرو  
 صول الاعداء - و یطقی ما ظہر من نار المراء - حتی  
 اند آنا ز اشہات می بخشد و دوری کند حلد دشمنان را - و فروری نشاند آنچہ ظاہر شد از آتش خدوت  
 لا یبقی لمسلم من ایدی القدا غزع - و لا فی هذا  
 باقی نماند برائے مسلمانان از دست دشمنان ترسم و غرق - و نہ کافران را در  
 بیت الدین لکافر طمع - و ہکذا تمشی امر اللہ علی  
 منہدم کردن خانہ دین طمع و امیدے - و بچھیں امر الہی از قہر جاری ماندہ  
 حمز الہود - و لزوم ظهور الفاسد لمعان هذا الظہور - و  
 و لازم ماندہ است ظهور فاسد را روشنی این ظہور - و اگر تو  
 انکنت لا تعرف هذه السنة فاقراء فی القرآن ما قبل  
 این سنت الہی ما نمئی شناسی - پس قرآن را بخوان و بہ بین کہ

لموسى - اذهب الى فرعون انه طغى - فانظر كيف استغنى  
 موسى را چه گفته اند که برو سوئے فرعون که او طاغی شده است - پس نظر کن  
 طغیان فرعون و جود الکیم - و کیف ارسل الله رسوله  
 که چگونه طغیان فرعون و جود کلیم علیه السلام را بخواست و چگونه اله تعالی رسول  
 عند غلو هذا الکافر النیم - ثم لما ظهر الفساد و کثرت  
 خود را بر وقت غلو این کافر نیم فرستاد - باز چون در زمانه آشفت صلی الله علیه و سلم  
 احزاب المفسدين فی زمان خاتم النبیین - و عیادت  
 که خاتم الانبیاء بودند فساد غلبه کرد و گروه های مفسدان زیاد شدند و پرستش بت باشد  
 الاصنام و تراث القدير العلام - و وقع فی دوکة و  
 و خدای قار و غیب دان را ترک کردند و امر تمام قوم را فتنه و شبه  
 بوج الاقوام - و اباح الفسق و المعصية اللئام - و  
 گردید - و مردمان دون فسق و معصیت را بر خود حلال کردند و  
 ما بق شغلهم الا الاکل و الشرب کانهم الانعام -  
 بجز خوردن و نوشیدن هیچ شغل شان نماند گویا ایشان چارباها هستند  
 بعث الله رسوله الکریم من الامیین و ارسله الی  
 انحاء خدا تعالی رسول خود را از امتیان پیدا کرد و سوئے جهانیان او را  
 العالمین - و قال قم فامذر و ربک فکبر و ثیابک قطعد  
 فرستاد - و فرمود که برخیز و مردم را بنزساں که گناه ایشان غضب خدا را برانگیخت  
 و الومض فاهجد - فحاصل الکلام ان نبینا صلی الله  
 و چنانکه قرآنی بزرگی خدا تعالی را ظاهر کن یعنی جلال خدا که بتاں را داده شد باز ستاں و جلال الهی ظاهر کن  
 علیه و سلم ارسل لهذا الغرض المذكور من رب العباد -  
 درین اشارت است که بدست ایشان مقهور خواهند شد و جلال و عظمت الهی ظاهر خواهد شد - و از پیروی ایشان  
 و ما کان من نبی ولا رسول الا انه ارسل عند فرغ  
 باش این اشارت است تنوید از هر قسم پیروی دور باید ماند و نیز سوئے این اشارت است که خدا اراده فرمود

من قروع الفساد - و اجتمعت الفروع كلها في زمن  
 است که از صحبت مشرکان که نجس اند ترا جدا کند و شرک را از زمین که بر دارد - و جامه های خود را و  
 نبینا الحماة السیّاد - ثم جاء زماننا هذا فلا تسئل  
 دل خود را پاک کن (شراب یعنی دل نیز آلوده) این اشارت است سوره ای که خدا اراده فرموده است که  
 عما ربینا فی هذا الزمان - و الله قد تمت فی هذا  
 دل را از هر قسم شرک و ظلم و التفات الی ما سوا الله پاک کند - و نیز این هم درین آیت اشاره می کنند که  
 الزمن دائرة الفسوق و الفحشاء و الشرک و العدوان -  
 این شریعت برین همه اجرا مشتمل است - پس حاصل کلام این است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر آن امر فرمود  
 و ماتوا الناس صغيرة و لا كبيرة فما اصبدم على  
 مذکور فرستاده شد و پیغمبر نبی و رسولی نیامده که از پیغمبر شایسته از شاخه های فساد نیامده باشد و این همه شاخه های  
 الثیران - يستحسنون السیّات و يستحلون مراً و یا کون  
 در جناب پیغمبر مجتمع شدند - باز زمانه ما آمد پس پیغمبر که درین زمانه چه دیدیم و بعد از آنکه درین زمانه و امره  
 سمّ العصیان - و کثر دعاء الناس و قل شرفاء هم  
 فسق و بدکاری و شرک و ظلم بمحال خود رسیده است - نیک می شمارند بدی را و شایسته می پندارند الفحشاء را  
 من اهل التقی و الایمان - و انبتوا نباتا خبیثا و  
 می خوردند زهرنافرانی را و بسیار شدند مردم سفید و کم شدند مردم شریف از اهل پرستش و ایمان و نجیب  
 نشاءوا فی مجالس الاتحاد و الارتداد و الکفران - و  
 روئیدگی روئیدند و در مجلسهای اتحاد و ارتداد و کفران نعمت پرورش یافتند -  
 اعطوا حقوق الله غیره و اخذوا طریق الطغیان - و  
 و حق را خدا تعالی را بغیر او دادند و طریق طغیان گرفتند -  
 ما بقی من قوة و لا خلق الا اعطوها لغير الله الهیان  
 هیچ قوه نماند و خلقی که غیر حق را نه داده باشند -  
 مثلاً کانت الحیة جوهراً شریفاً و خلقاً اعظم فی  
 مثلاً بخت در انسان جوهری شریف و خلقی اعظم بود و



الانسان - و اودعه الله تعالى اياها ليقتني نفسه في

خدا تعالى در انسان قوتہائے محبت برائے این ودیعت نہادہ

تصور جمال ربہ المنان - وليكون له بالروح والبيان

بود تاکہ ایشان نفس خود را در اطاعت رب خود فنا کنند و تاکہ از دل و جان

و ليترقى في سبل جه ولا يبق منه اثر و يذوب

خدا را باشد و تاکہ در راہ ہائے محبت او ترقی کند و از وجود او اثری

وجودہ بنار العشق والوہان - و لكن العيان بذلوا

نہاند و وجود او بہ آتش عشق و محبت الہی بسوزد و لیکن نابینایان این

هذه الصفة الجليلة الشريفة في غير محلها واضاعوا

مفت شریف و بزرگوار غیر محل آن خرچ کردند و محوہ بزرگ ایمان

درۃ الايمان - و وضعوا محبة الله في مواضع اهلوا النفس

را ضایع کردند - و محبت الہی را در محل ہواہائے نفس

عند غليانها و الغييان - و نسوا الله و حبه و شفقوا

و جوش آن نہادند - و خدا را و محبت او را فراموش کردند و شیفند

بالغلمان المرود و النسوان - و غابوا عن حضرة الحق

بحال امرداد و زنان شدند - و از جناب باری غائب شدند

و جعلوا حسنها فويل للعيان - لهم اعين لا يبصرون

و حسن آن درگاہ را فراموش کردند پس داویلا بریں کوراں - ایشان را چشمہا ہستند

بها و لهم قلوب لا يفقهون بها فقهوى تلك القلوب

کہ ہاں نمی بینند و دلہا کہ ہاں نہ می فہمند پس این دلہائے شان بغیر رحمان

غير الرحمان - و لصق بها طائفتها فلا يتركها في حين

محبت می کنند - و بدل ہائے ایشان خیال ہائے ناپاک چنان چسبیدہ اند کہ هیچ

من الاحيان - يفعلون سيئاتهم بالحرمية والاجترار

وقتے از ایشان جدا نمی شوند - ہاں آزادی و ویری بدی می کنند کہ

حتى لا يقيم منه قطّ انهم يؤمنون بالله و يوم الجزاء - ولا يتحیل  
 آنکه از این فبیده نمی شود که ایشان بخدا و روز جزا ایمان می دارند - و  
 بر رویه اعمالهم انهم يخافون شقال فرة حضرة الکبرياء - فهذا هو الامر  
 بدیدن اعمال شان در خیال نمی گذرد که ایشان بقدر ذمه هم از خدا می ترسند پس همین امر است  
 الذی اقتضا مصلحاً ينزل بينهم من السماء - و کذا لک  
 که تقاضا کرد که یک مصلح از آسمان بر ایشان نازل شود - و  
 جرت عادة الله فی السابقین من اهل البغی و  
 هم چنین در پیشینیان از اهل جرائم همین عادت خدا قاعی جاری  
 الغلواء - و قد کتب الله قصة قوم فوج و قوم  
 مانده - و خدا قاعی در کتاب خود از بهر همین امر قصه قوم  
 ابراهیم و قوم لوط و قوم صالح فی القرآن - و اشار  
 فرم و اقوم ابراهیم و قوم لوط و قوم صالح نوشته است و اشاره  
 الی انهم ارسلوا کلام عند الفتن و العسوق و افواج  
 کرده است که این همه انبیا در وقت فتنه و بدکاری می فرستاده  
 العصیان - و ما عطلت هذه السنة قط و ما بدلت دماکان الله نسیاً کفی الانسان  
 شدند - و این سنت کلمه مطلق مانده و تبدیل یافته و خدا بجز انسان فراموش کننده نیست - و ترا می قدر  
 فکفایت هذا المرفق سن الله انکنت تطلب دلیلاً و لن تجد لسنة الله تبديلاً  
 بیان الکفایت میکند اگر طالب دلیل هستی چرا که سنتی است که خدا را تبدیل نیست -  
 ثم اعملوا و حکم الله انی امر قد اعطانی  
 باز بدانید خدا بر شما هم کند که من چنان مرده هستم که  
 ربی کما هو من شرائط المصلحین - و ادانی آیاته  
 خدای من مرا آن همه چیز را داد که از شرائط مصلحان می باشد و مرا نشانهای  
 و ادخلنی فی عبادة الموقنین - و انه اتزل علی  
 خود بنهد و در بندگان اهل یقین مرا داخل کرد - و او اندر هر گونه برکت می

برکات و انار مکانی - و ما یقی من منیۃ الا اعطانی -  
 برسن نازل فرمود و مکان مرا روشن کرد و پیر آرزو من نبود کہ مرا نداد  
 و یقینی الانسان ان یكون من بیت الریاسة و  
 و انسان آرزو می دارد کہ از خاندان ریاست و امارت باشد  
 الامارة و یكون له حسب و نسب - فاعطانی ربی هذا  
 و او را حسب و نسب بود پس خدا سے من این شرف تمام کمال مراد او  
 الشرف کہ و ما یقی لی طلب - و کذالک یقینی الانسان  
 و پیر طلب مرا نمائند - و ہم چنین انسان آرزو میدارد  
 ان یكون له وجاهة فی الدنیا و الدین - و کرامة  
 کہ او را در دنیا و دین و جاہتے باشد - و نزد اہل آسمان  
 و عزة فی اهل السماء و الارضین - فوہب لی ربی  
 و اہل زمین او را عزتے باشد - پس بخشید مرا پروردگار من  
 عزة الدارین - و شوقی بشرف الکونین - و قد لا  
 عزت ہر دو جہاں - و مرا بزرگی ہر دو جہاں شرف فرمود - و گاہے  
 یری الانسان موالیه من ورثہ - ولا یكون له  
 انسان نمی بیند کہ بعد از مردن او را فرزندانے است کہ وارث دوست  
 وله يرثہ بعد فناءہ - فیاخذہ غم و حنجر و کأبة  
 پس می گیرد او را غم و بے قراری  
 لعدم ابناءہ - و یعیش حزیناً و یبکی فی مساءہ  
 دل و شکستگی بوجہ نبودن فرزندان و غناک زندگی بسرے کد و می گریہ  
 و کراہہ - فما مستنی هذا الحزن لطرفة عین بفضل اللہ و  
 در شام و صبح و بفضل الہی و رحمت او این غم مرا تا یک چشم زند ہم بس بخود  
 رحمته - و اعطانی ربی ابناءً لخدمة ملئہ - و قد  
 و پروردگار من برائے خدمت دین خود چند پیر عطا فرمود - و گاہے

یهوی المراء ان یعطی له دررُ معارف و علوم مخبـ  
دوست می دارد انسان که او را گوهر های معارف و علوم برگزیده داده شود  
و ان یحصل له نضار و عقار و نشیب - قوه شبیه الی دینی  
و تکبیر و زمین و مال او را حاصل گردد - پس مرا خدای

هذه كلها بجمال الاحسان و المنة - و اقم علی بنصر  
من احسان و منت خود این همه داد - و بر من نعمت های این

هذه الادار و نعم الآخرة - و اقم علی و اسمع من کل  
دنیا و نعمت های آخرت انعام کردند و بر من از هر قسم داد و بخش

فوح العطية - و اعطانی فی الدارين حسنین من عید  
نعمت خود را تمام کرد و بے آنکه از تو بطلبم در هر دو جهان خیر و خوبی

المسئلة - و قد یود الانسان ان یعطی له محبة الله  
را بخشید - و گاهی انسان دوست میدارد که او را محبت الهی بپوشد

کالعاشقين الفانین - و یسقى من کاس المحبیین المجدون  
عشاق فنا شده داده شود - و از جام محبوان و مجذوبان نوشانیده شود

و قد یحب ان یفتح علیه ابواب الکشف و الالهام  
و گاهی دوست میدارد که بر او در های کشف و الهام و اخبار غیب

و اخبار الغیب و الآیات - و تستجاب دعواته  
و نشانها کشاده شوند - و دعا های او جلد تر قبول

باسرع الاوقات - و تصدر منه عجائب الخوارق و  
شوند - و از او عجایب خوارق و کرامات صادر

الکرامات - و یکلمه ربیه و یسترقه بشرف الکلمات  
شوند - و او را پروردگار او بشرف کلمات و

و المخاطبات - فالحمد لله علی انه اعطانی ذالک  
مخاطبه بخشد - پس حمد خدای را که او این همه نعمت ها بخشید

اجمع - و وهب لی کل نعمة كنت اقرء ذكرها في  
 و هر نعمتی که ذکر آن در کتب یا می خوانم یا شنوم مرا  
 الکتب او اسمع - و جعلتی من المقربین - و وهب  
 ارزانی فرمود - و از مقربان مرا گردانید - و مرا علم  
 لی علم الاولین و الاخرین - و حل عقدة من لسانی  
 اولین و آخرین عطا فرمود - و از زبان من عقده برداشت  
 و املاء بملح الادب بیاتی - و حلی کلامی بجلل البلاغة  
 و به نیکین گفتارهای ادب بیان مرا پرکرد - و آراسته کرد کلام را بجلال  
 و قوی سلطانی - فوالله ان کلامی ابلغ فی قلوب  
 بلاغت و قوی کرمجت مرا - پس بخدا که کلام من در دلها آن اثر  
 الناس من مائة الف سيف - فهذا هو الذی  
 می کند که صد هزار شمشیر نتواند کرد - پس این همان چیز است  
 وضعت الحرب بها و فتحت الحصون من غیر جبر  
 است که بدو ضرورت جنگ نماند و قلعه ها را بغیر جبر و ظلم فتح  
 و حیث - و ما کان لخالفت ان یبرز فی مضماری -  
 کرده ام - و هیچ مخالف را مجال نیست که در میدان من  
 و من یبرز فمات قهصاً بانکاری - فلماصل ان الله  
 بروی آید - و هر که بروی آمد پس بلا توقف بوجه انکار من برد - پس حال  
 کرمتمی با انواع الصنیعة - و رزقتی من نعم الدنیویة و  
 کلام این است که خدا تعالی مرا بقسم احسانها بکرم کرده است - و مرا از  
 الدینیة - و راعی اموری بالفضل و الکرامة و احسن  
 نصیای دنیا و دین رزق داده است و از راه فضل و بخشش رعایت امور من  
 مشوای بالتقوی و الرحمة - و بشتنی بان عیونه علی  
 فرموده است و جائے آرام مرا برهم و مهربانی نیکو کرده است - و مرا بشارت داده است که

فی خلوق و مشاہدی و فی کل حالی - و انه یرحمہ  
 چشم او در وقت خلوت و جلوت و بہر حال بر من است و او بر من رحمت  
 و یمیننی و یوئلنی عند اہوالی - و انی اری کلاً  
 بینک و بہ آرزوی آرد و امید می دہم در وقت خوفناک من - و می بینم کہ ہر چہ  
 ہو عندہ کانہ ہو عندی و فی یدی - و انه کھفی  
 نزد دوست گریا آں نزد من است و در دست من است - و او پناہ  
 و ملجائی و توسی و عضدی - و انه سرّی فی قلبی  
 من است و جائے گریز من و سپر من و بازوئے من - و او سرایت کردہ است  
 و عروقی و دمی - و انی متہ بمنزلۃ لا یعلمہا الخلق  
 در دل من و رگہائے من و خون من - و من ازو بدان منزلت ہستم کہ هیچ انسانے  
 من عربی و عجمی - و انه خلقنی و خلق کل قوتی فرجعت  
 آنرا نمی داند مگر عربی باشد یا عجمی - و او مرا و تمام قوتہائے مرا پیدا کرد پس  
 الیہ مع ہذہ القوافل - و انہم رث الیہ کما ینحصر  
 من باین قافلہ بسوئے او بازگشت کردم و سوئے او چنان رواں شدم کہ  
 الماء من ثنن الجبال الی الاسافل - و احاطنی نقشب  
 آب از بلندی ہائے جبال سوئے زیر می آید - و او بر من احاطہ کرد  
 تحت رداۃ - و متعنی بانوار جمالہ فاعرضت عن  
 پس من زیر چادر او پوشیدہ شدم - و مرا با نور ہائے جمال خود متنع فرمود - پس من  
 اعدائی و اعدائہ - و انه نزع عنی ثیاب الوسخ  
 از دشمنان خود و دشمنان او اعراض کردم و او جامہ ہائے چرک و ریم از من  
 و الدرن - ثم البسنی حلل النور و اصلطانی لثاقبہ فی ہذا المزمین - و ابقی  
 دور کرد - باز حلہ ہائے نور را پوشانید و درین زمانہ ہائے ذات خود را بگنجد بہر اسمی دیگر  
 لی غیوہ و هذا اعظم المنن - و من آلائہ انه شرع صدری  
 نگذاشت و این بزرگتر احسان اوست - و از احسانہا آنیکی این است کہ او سینہ مرا

و کمل بدری - فما اصابنی خیر قط لامکار الدنیا و  
 شرح کرد و پدر را بجال رسانید - پس مرا برائے فکرانے دنیا گاهے دل  
 هجومها - و ما آهش احد کایة علی وجهی و جبینی  
 تنگ نشده - و بیچس بر رو و جبین من از بهر دنیا شکستگی را  
 طومها و غومها - و الله جعلنی مسیها موعوداً و مهدیاً  
 شاه نکر - و او تعالیٰ مرا سیح موعود و مهدی موعود  
 موعوداً - ففروط العلماء علیّ و قالو مزدور کذاب - و آذونی  
 گردانید - پس علماء این دیار بر من زیادتی کردند و گفتند که دروغ  
 من کل بامب - و کذبونی و فسقونی و جھلونی و ماخاخوا  
 آراینده کذاب است و از هر جهت مرا بیادند و گنبد کنند و بشتنق و چل کردند و از روز صاب  
 یوم الحساب - و سربوا الی جھت و ما تدبروا الاھادیث  
 نترسیدند - و بطرفے واحد رفتند و در قرآن و حدیث  
 و ما فی الکتاب - و جُذِبَ القوم الی هذه الصائتین  
 تدبیر نکردند - و مردم قوم سلمان سوئے این آواز کنندگان  
 و ما استغفروا طروق الصواب - و فرضوا لهم من اموالهم  
 کشیده شدند و راه راست صواب را نخواستند - و برائے او نشان از مالهای  
 و بیویهم پیدا و روا علی رد کتب و لیکتوا للجواب - فما  
 خود مصیبت کردند تا همیشه رد کتب من کرده باشند و ناجواب بنویسند  
 کان جوابهم الا المسبب و الشتم و الذکر باسوء الاتقاب -  
 پس جواب ایشان بجز این هیچ نبود که دشنام دادند و به بد لقب  
 و دعوتهم لیبارزونی فی المیدان بفروسانهم - و لیسلوا  
 یاد می کردند - و ایشانرا خواندم تا بسواران خود در میدان بیایند و هر شک  
 عنی ما اختلج فی صدورهم و ما خطر فی امری یخافونهم -  
 و شک که در سینه ایشان است و هر چه در دل ایشان گذشته هم از من پرسند

فما خرجوا من بايهم - وما فصلوا عن غايهم - وكان  
 پس از در خود بيرون نيامند و از خانه خود جدا نشوند - و می بایست  
 من شانهم ان يسفرو وجوههم و يتلوا جبايهم بالمسرة  
 که اوشان ازين دعوت من خوش شدند و روئے شان و جبين شان  
 عند هذه الدعوة - و ان يبادروا الى و يفهموني بالكتاب  
 از خوشی روشن شدند و نیز می بایست که سوئے من جلدی کردند و بكتاب و  
 و السنة - و ان الحق يفتح القلوب المزودة و يفتح  
 ست مرازم کردند - و به تحقيق حق دیر می گروانند و لهائے ترسند را و می کشاید  
 الابواب المسدودة - و لكنهم كانوا كاذبين في اقوالهم -  
 ابائے بسته شده را - مگر ايشان در اقوال خود كاذب بودند پس  
 ففروا مع عصيتهم و جبالهم - و قلت لهم جادلوني بالكتاب  
 با عما و رسائے خود بجوینتند و من اوشانرا گفتم که از روئے  
 و السنة - و ان لم تقبلوا فبالادلة العقلية - و ان  
 كتاب وسنت با من بحث کنند و اگر ايس طريق قبول نمی کنند پس بدلائل عقلی بحث کنند و  
 لم تقبلوا فبالايات السماوية - فما قبلوا طريقا من هذه  
 اگر ايس هم قبول نمی کنند پس به نشانهائے سماوی مقابل کنند - پس ايشان ازين هر سه طريق  
 الطرق الثلاثة - و اخذ بعضهم يعتذرون اليّ اعتذار  
 اختيار نکردند - و آغاز کردند بعض اوشان که عذری آوردند سوئے  
 الاكياس - و جاؤني تائبين و بايعوني و تحاسم الله  
 من بنحو داناياں - و نزو من تائب شده آمدند - و خدا تعالى ايشان را  
 من الوسواس الخناس - و البعض الاخرون اصرروا على  
 از شيطان نجات داد - و بعض ديگر بر تكذيب من اصرار کردند  
 تكذبي - و هموا بتمزيق جلابيبي - و قالوا كذبت فيما  
 و قصد کردند بپاره کردن چادرهای من - و گفتند دروغ گفتی در آنچه



ادعیت و کبر ما افتوت - و انکنت تزعم انک من  
 دعوی کردی و بزرگ افترا آوردی - و اگر تو گمان می کنی که از  
 الصادقین - فاتنا بآیة توجب الیقین - و اصروا علی  
 راستان هستی - پس آن نشانها بنا که یقین را پیدا کنند - و بر سوال  
 سنم و ابرمونی - و اخرجوا صدری و آذونی - فارام  
 اصرار کردند و بران زور دادند و مراد تلک کردند و ایذا دادند - پس  
 الله آیات صریحة من السماء - فابوا و اعرضوا کما  
 خدا تعالی ایشان را نشانهای صریح از آسمان بمرد پس سرزدند و اعراض کردند  
 می سیرة الشقیاء - و جهدوا بها و استیقنتها انفسهم  
 چنانچه سیرت اشقیاء است - و انکار کردند و یقین کرده بود دلها  
 و ما اتروا طریق الاهتداء - بید انهم نزعوا عن ارهاقی  
 شان و طریق هدایت اختیار نہ کردند - مگر این است که اوشان جدا شد  
 بعد ما ردوا خوارق خلّاتی - و قلّ احتداد اللد و شدّة  
 و تلک کردن من بعد از آنکه خوارق خدا را من دیدند - و کم شد تیزی خصومت و سختی  
 الخصام - بل جعل بعضهم یخضعون بالکلام - و اتخذوا  
 پیکار - بلکه بعض ایشان در اکلام نرمی اختیار کردند - و گرفتند  
 الادب شرعة - و التواضع ملجئة - و حُبّ الی مَد  
 ادب را طریقه - و تواضع را طریق و دوست داشته سوئے من  
 امرت من الله ذی الایات - ان اعاشر الناس  
 از وقتیکه امر شدم از خدا صاحب نشانها که بامروم بصیر و مدارات  
 بالصبر و المدارات - و ان ابْدی الاهتشاف - لمن جاءنی  
 ساسشت کنم - و اینکه ظاهر کنم خرسندی و سرور را برای آنکه  
 و ترک الاختلاف - و اتخذت لی هذه الشرعة نجعة -  
 نزوم آمد و مدت فرمایشدن را ترک کرد - و گرفتم این طریق را برای خود غذا -

و رجوت به من العدا تودة - فتعری کیرم کتیری  
و امید داشتیم بدین عادت از دشمنان آهستگی - پس کبر ایشان پڑا  
الجبال بعد انجیاب الثلوج - و ما یقی فیهم من الاله  
ظاہر شد که بعد از انشقاق برف کوه با ظاہری شوند - و در ایشان آری آب نیز ہم نماند  
المعروف المروج - و عجبت من قلبی کیت یاخذنی الرحم  
که معروف و رواجی - و من ازل خود تعجب می کنم چگونه مرا بر ایشان  
على هذه العدا - على اني لم الق منهم الا الاذى - و  
رم می آید - با آنکه تحقیق من از ایشان بجز ایذا هیچ ندیدم - و  
قد ارادوا سفك دمي وهتك عيرضي و كملوني بكلم  
اراده کردند که خون من بریزند و عزت مرا ببرند و مرا بجهنم بجهنم  
كالقنا - و لبسوا الصفاة - و خلعوا الصداقة و اقبلوا  
خسته کردند - و پوشیدند بے شرمی را و کشیدند از خود جامه راستی را و بجز  
علي اقبال سباع الفلا - الا الذين تابوا و اصلحوا  
درندگان بیا آن بر من حمله کردند - مگر آنکه توبه کردند و اصلاح دہا  
و كفووا اللسن و عاهدوا ان يحبوا الفحش و ان لا يتركوا النقة  
خود کردند و زبانهای خود بند کردند و عهد کردند که از بدی پروریزند و از بدی بگریزند و از بدی بگریزند  
و ما اسلمهم من اجر ليظن انهم من مغرم متقلون -  
و از ایشان اجر خود طلب نمی کنم تا کسی خیال کند که ایشان از تاوانی زیاده  
و ما اصل بين يديهم ليعطون - و لي رب كريم  
می شوند و نزد بزرگ ایشان می آیم که مرا چیزی دهند - و مرا خداوندی کریم است  
يكفلني في كل حين - و ادبر ان ارحل من الدنيا  
که هر وقت شگفتی حال من است - و امید دارم که از این جهان بگذرم پیش  
قبل ان احتاج الى الآخرين - و والله اني جئت الناس  
زانکه که محتاج دیگر کسی شوم - و بخدا من برای این آمدم که تا مردم

لاجزئ من الحبل الى غداة السَّحَب - و من الجهل  
 را از تنگ سال سوئے بسيارى ابرم بچشم - و از جہل  
 الى العلوم النخب - و من التقاعس الى الطلب - و  
 سوئے علمائے برگزیدہ - و از باز پس رفتن سوئے جستن - و  
 من الهزيمة الخزية الى الفتح و الطرب - و من الشيطان  
 از شکست رسوا کننده سوئے فتح و شادمانی - و از شیطان  
 الى الله ذی الجب - و اريد ان اضع مرهم عیسی  
 سوئے خدای صاحب عجب - و می خواهم کرد جائے غار شہر مرهم عیسی  
 مواضع الثقب - و لکنم ما صالحوا و لفتوا و جرحهم  
 کہ غار شہر را از پس نفیست - مگر اولشان معالمت اختیار نکردند و سوئے  
 الى الخصام - و فصلوا الي اسم الملام - و صادوا سباعا  
 پیکار رک خود بگردانیدند - و نہادند پیکار بنا برائے من تیرائے ملاست را و از حالت  
 بعد ان كافا كالانعام - الا قليل من الکرام - و انی  
 چار پایاں درندہ شدند - مگر اندکے از کریاں - و من  
 جنتهم بايات و قمت فيهم مقام المبلغين - و نصبت  
 نژادشان بہ نشانها آردہ ام و در ایشان بجائے حکم رسانندگان ایستادم  
 لهم نصع المبالغين - و كافا من قبل يطلبون هذه الايام  
 و بکوشش بسیار ایشانرا نصیحت دادم - و پیش تر طلب می کردند این روزها و  
 و اقبالها - و يستقرون دولة السماء ليتقيا ظلالها -  
 اقبال این روزها را - و می جستند دولت آسمان را تا بسایہ او در آیند -  
 ثم اذا افضا الحق الى ديارهم - و نزلت الوحمة على دارهم  
 پس چون حق تا ولایت ایشان رسید و رحمت نازل شد بر ایشان از وجہ  
 لا انتظارهم - فخرجت صدورهم - و انطفأت نورهم - و اننا  
 انتظار ایشان - تنگ شدند و لمائے شمال و فروزد نور ایشان - و ما

ان صرم عیسیٰ یقع کل انواع الحکمة و الحرب و الطاعون و القروح و الجروح و غیرها من الامراض  
 التي تحدث من فساد الدم و کبد الموالید و یخرج عیسیٰ علیه السلام النقا اصابته من الصليب - و المراء  
 ههنا من الحکمة حکمة الشکوک و الشبهات کما لا یخفى علی اللبيب - منہ



بقدر الرحمان - و کم من داع أعولاً كما خض في البكاء  
 بتقدیر خدا سے رحیم و بسیار دعا کنندگان کہ کچھ زن دردہ گرفتہ ہوتے  
 عند الدعاء - و بلغت رستم الى السماء فاندلقت عند  
 دعا بہ بلند آواز گریہ کرتے و افراد ایشان تا آسمان رسید - پس بزودی بیرون  
 هذه الدعوات - و يبرز شخصي بتلك الجذبات - و كنت  
 آدم در وقت این دعا بیرون آمد ہم بدیں جذبات - و من  
 غائباً معدوماً ما ملكت لفظ انا - فكانت دعواتهم  
 غائب و معدوم ہوں تاکہ نہ ملے لفظ انا - پس دعا کے ایشان بیرون  
 ما لبرزنا و هلكم بنا - و لما جئتم كان من شأنهم ان  
 کہ بیرون آدیند ہمارا و ہلاک ہمارا - و چون نزد ایشان آدم پس از ایشان  
 يمشون حبوراً - و ان يمشوا الله على بعثي و ليحيى  
 ایشان ہوں کہ از خوشی پر شہدے - و ایک پر بعث من ستایش خدا تعالیٰ  
 بعضهم بعضاً سروراً - و لكنهم افكروا و سبوا و سعوا في  
 کچھ ایک دگر را از خوشی ہار کھا گیند - مگر اوشان انکار کردند و مرا دشنام داند  
 سبيل التكفير و خيرا حتى قبيل انهم من الاعداء لا من  
 و در راہ بخیر متافتند تا آنکہ روشن شد کہ ایشان از دشمنان اند نہ از  
 الطلاب - فاعوضت عنهم كاليامين - لما ديت في ضيا عثم جل الفاشين - و سيأتي زمان  
 طالبان حق - پس از ایشان امید شدہ و گردانیدم - چو کنن روزگاری ایشان مع خیانت کنندہ گاریدم و غروب آن زمانہ  
 ينخلق عالم باهدابي - و يترك الملوك بمساجن اقوابي -  
 خواہ آمد کہ پہلے بدامن من خواہ آویند - و بادشاہان بسورن جامہ ہے من برگشت  
 ذالك قدّر الله ولا داد لقدرك و ما قلت هذا القول  
 خواہند بت این تقدیر الہی است و هیچ شخص اورا رد نمی تواند کرد و این قول  
 من الهوى - ان هو الا وحى من رب السموات العلى  
 را از ہوائے فتن گفتہ - این چیز سے نیست مگر وحی خدا سے آسمان ہ -

و اوحی الی ربی و وعدنی انه سینصرتی حتی یسلخ  
 و دمی فرستاد رب من سوسے من و وعدہ فرمود کہ او مرا دہ و خواہد داد تا بجسمے کہ  
 امری مشارق الارض و مغاربہا - و تتمیج بحور الحق  
 امر من بہ شرق و مغرب خواہ رسید - و در پائے راستی بروج  
 حتی یحبیب الناس جباب خواہیما -  
 خواہند آمد تا آنکہ جہلمے برتر طبقہ کے سوچ اور دم را در تعب خواہند اذاخت -  
 هذا ما اردنا ان نکتب شیئا من مفسد هذا  
 این آں ستمخانے اند کہ ارادہ کردیم کہ آثار را در بارہ مفسد این  
 الزمان - و نرہنا کتابنا هذا عن ازراء الاحیاء الذین  
 زمانہ بنویسیم - و ما این کتاب را از عیب گیری آن گروہ نیکان منزہ داشتیم  
 ہم علی دین من الادیان - و نغوذ باللہ من ہتک  
 کہ بر دین از ادیان قائم اند - و ما پناہ بخدا بجویم کہ ہتک علماء  
 العلماء الصالحین - و قدح الشرفاء المہذبین سراء کالاف  
 صالحین کردہ باشیم - یا عیب گیری شریفان اہل تہذیب کنیم خواہ  
 من المسلمین او المسیحیین او الاریة - بل لا نذکر  
 از مسلمانان باشند یا عیسائیوں یا از قوم آریہ - بلکہ ما از سفہان  
 من سفہاء هذه الاقوام الا الذین اشہقروا فی فضل  
 ہر قوم ذکر ہماں فرقہ سفہاے کنیم کہ در زیادت بیہودہ و اعلان  
 المہذر و الاعلان بالسبۃ - و الذی کان ہونقی الرض  
 بدی مشہور اند - و آنکہ از عیب سفہت و بد زبانی  
 عقیقت اللسان - فلا نذکرہ الا بالخیر و نکرّمہ و نعرکہ  
 بری باشد ما او را بجز خیر یاد نمی کنیم - و این حق این ہر قوم  
 و نحبہ کالاتقان - و نسوی فیہ حقوق هذه الاقوام اللہ - و نسطام جناح الحقن والرحمۃ - و لا نعیب  
 مسلمانان و عیسائیوں و ہندوان را می دہیم و بر آو شان بازوی ہرانی و رحمت می گستریم - و این

هؤلاء الكرام نصريحا ولا تعريضا رعاية للادب - فان

بزرگان را نه به تصریح و نه بطور اشاره بدیاد می کنیم تا از ادب دور نیفتیم

فی المعارض المندوحة عن الكذب - ولا نقاب

نیز آنکه در طریق اشارات نیز هم رنگی از دروغ است - و اگر گز عیب

المستودین قط ولا ناكل ابداً لعم البیط من غیر

آنرا نمی بر آیم که بظاهر صورت نیک آید و ما گوشت تندرست جانور

المعارضه - الذین عرضوا انفسهم لكل فوج السیئات و

اگر گز نمی خریدیم با آن گوشت پیاپیان خوراک است و مراد از عارضه آن گروهی است که

اعلنوها علی رؤس الشاهدین و الشاهدات - ولا يزالن

بر قسم بدی را بلا تکلف می کنند و بطور علانیه ارتکاب فحش می کنند - و همیشه

يقعون فی اعراض الناس - و يجعلون دینهم ترسا عنه

قدشان را بر پیشانی می ماند که مردم را بجهت آورد کرده باشند و دین خود را بوقت اظهار کردن

اظهار هذه الاذناس - و یجده فی کل قوم کثیرا من هذه

این بریناکی را بطور سبزی می کنند - و در هر قوم بسیار کس ازین فرقه

الفرتة - فان كنت لا تعرف فاستعرض الاقوام کلام

بخوابی یافت - پس اگر تو این را نمی شناسی پس همه قوم را با پیچ و برگز

و سل من شئت عن هذه الحقيقة - و انهم من

خواهی از حقیقت ایشان سوال کن - و ایشان از عامه

عرض الناس و عامتهم لیس لهم قدر فی اعین شرفاء

مردم هستند و در چشم شرفاء اقوام با پیچ قدرشان

الاقوام - یسیئون الاکابر و یکترون اللغظ بولهم من الاتهام

نیست - اکابر را دشنام می دهد و بادل می ریخت بسیار شور می

تزامم بالکین تحت ذلّة و خصاصة - و یكون مدار مذمهم

انگنند - خواهی دید ایشان را گریبان کشندگان زیر ذلت و درویشی - و مدار مذمب ایشان مال

خطایم فیبدلونه به و لو بقصاصة - فالجاصل انا ما  
 حقیر دنیا سے باشد پس باندک چیز سے تبدیل فرستند - پس حاصل کلام  
 ذمنا فی هذه الرسالة - الا الذين یجَاهِدُونَ بمعاصیهم  
 این است کہ ما درین رسالہ ہمیں مردم را بد گنہگار کہ علانیہ ارتکاب  
 و یجِتْرُونَ کالبغایا علی اوزاع الخبایة - و یظہرون عیوبهم  
 مصیبت می کنند و پھر زنان بزاری بر سر سرخ ناپاکی دلیری نمایند - و عیب ہم و عادات  
 و عاداتهم الشنیعة فی وسط الاسواق - و یکشفون ما  
 قبیحہ خود را در وسط بازار ظاہر می کنند و مردم را آن گناہ  
 مستر اللہ علیہم و یبلغون خفایا عیوبهم الی الافاق - فلا  
 وا نمایند کہ خدا بر ایشان پوشیدہ است و عیب ہائے پوشیدہ خود را  
 غنیة لفاسق یجَاهِدون عند العاقلین - فانہم یفتروا بیوتہم  
 تا دور دراز ملک شہرت می دهند - پس نزد عاقلان ہرج و مرج کہے گفتہ شد کہ خود گناہ خود را نقل  
 باییدیم کالجائین - و کما قصصنا علی الشاق من قصص  
 یکند آن عیب نیست زیرا کہ اوشان خود غنائے خود را بچو دیدگان خود را خراب کردہ اند - و ہم  
 اشرار هذه الزمان فی الکتاب - فلا تغنی بہا الا نفوس  
 آن نفس کہ درین کتاب بہ نسبت اشرار این زمانہ بیان کردیم - پس مراد ما از آن ہمیں  
 هذه الاحزاب - و انا براء من تہمة ذم المستورین  
 کردہ ہستمند - و ما ازین تہمت بری ہستیم کہ مردم مستور را کہ  
 القلیلین - و نقضہم الی عالم العالمین - و انما ندع الذین یفعلون السیئات معلنین -  
 قلیل اند بہ یاد کردہ باشیم - و اوشان را بسو خدای پیغم - و ما ندع آنان کی کہ بطور آشکارا ارتکاب بدیہا میکنند  
 و ائی رجل یثبث فی هذا ان السیئات قد کثرت  
 و کلام انسان درین شک تواند کرد کہ بدیہا درین زمانہ بسیار شدہ اند  
 فی زماننا هذا مع فساد العقائد - و ما فینا الا من یقصد  
 دنیا این ہمہ عقائد نیز فاسد گشتہ - و در اینجا کس چنین نیت کہ



هذا فصل من العامة والعمامة - وكثرت الفرق الضالة -  
 تصديق این امر نمکد پس از عوام و خاص پیرس - و فرقه های ضاله بسیار  
 و تواتر فی کل طرف الضلالة - و اکل المتعصبين القذرة كما  
 شدند و در هر طرف ضلالت پدید آمد - و مردم متعصبان خوردن نجاست  
 تاكل الجلالة - و الاصل فی ذالت ما روى عن سيدنا  
 روا داشتند چنانکه گاه پلید خوار نجاست می خورد - و اصل در بیان این ضلالت  
 خیر الانام - و افضل الانبياء الکرام - و هو انه قال صلى الله عليه وسلم  
 آن حدیثی است که از بزرگترین پیغمبران جناب نبی صلی الله علیه و سلم مروی شده و در این  
 حين اخبر عن اواخر الايام لتسلكن سنن من قبلکم  
 است که آنجناب در حالات زمان آخری چنین فرموده است شما بر طریق کسان  
 حذو النعل بالنعل - و اراد علیه السلام من هذا  
 خواهید رفت که پیش از شما گزشته اند و این ملائقت بهر برابری مثل بالنعل خواهد بود - و درین  
 ان المسلمين يشابهونم فی جميع انواع الدجل و الجمل -  
 حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم این آمده فرموده است که هر چه پیشینان از دجل و دجل  
 و قال لتأخذن مثل اخذهم ان شبرا فشبرا و ان  
 و فسق و فجور کرده اند شما نیز هم آں بهر خواهید کرد - و فرمود که شاخه را سید گرفت در اعمال و افعال و فسق  
 ذراعاً فذراعاً - و ان باعاً فباعاً - حتی لو دخلوا جحر  
 مانند گرفتن ایشان اگر یک بالشت بود پس شما هم بالشت و اگر بقدر دلازی دست بود پس شما هم بقدر دلازی دست  
 ضنب لدخلموه معهم - ولا یحقی علی العالمین ان یبني  
 تها از خواهید کرد بعدی که اگر اوشان در مدخل سوسمار خزیده باشند شما هم خواهید خزید - و بر عالمان  
 اسرائیل قد انتزقوا علی احدى و سبعین فرقة -  
 پرشیده نیست که بنی اسرائیل بر یک و هفتاد فرقه تقسیم شده بودند -  
 فاجب منطوق هذا الحديث ان تكون کتلها فرق  
 پس منطوق این حدیث واجب کرده که فرقه های سیدنا جناب خاتم الانبیاء

امۃ سیدنا خاتم النبیین عدۃ - و هذا الاختراق لم  
 ملئ الله علیه وسلم هم یرین مقدار باشند - و این اختلاف فرقا در  
 یکن فی القرون الثلاثة من قرن النبوة الی قرن تبع  
 قرون شد که تا زمانه تبع تابعین ست نبود

التابعین - بل ظهر بعد تقاد الاعوام و السنین - ثم  
 بگذشتن سالها و پیر آمد - بعض روز

ازداد یوما قیما حتی کمل فی هذا الزمان - عازاد الیوم و فزع  
 بروز زیاد شد بعد که درین زمان بکمال رسید - چرا که کینه زیاد شده علم

العلم من صدور الرجال و النساء - و اتخذ الناس  
 از سینه های مردان و زنان کشیده شد - و مردم آموختند

امتهم بهالا - الذین ما اعطوا علما ولا کاهل القلوب  
 خود آموختند که علم و عقل نه می داشتند و نه دانشاں هیچ

حالا - فضلوا و اشاعوا ضللا - و نری ان شکوة  
 اهل امة حال می داشتند - و گمراه شدند و گمراهی را شایع کردند و می بینیم

الدين و صیت جده دینا قد اذنت الی الجحاز - كما  
 که شکوت دین و آواز دین بزرگی را باز پس آمد سرے که و مدینه و فوج آل

تأذ الحیة الی محرمها عند الاوشاز - ما بقی عظمة  
 چنانکه از باز سرے سوراخ برقت سختی باز پس می آید - باقی نمانده است

الدين و عزة حدوده الا فی مکه و المدینه - و تری  
 عظمت دین و عزت حدود او مگر در مکه و مدینه - و درین

فیهما اطلال هذه الهامة کعقبان قليل من الحضنة  
 هر دو شهر آثار باقیه این علامت خرابی دید مانند در تلیل بمرز خزینه

وان کنا نری بعض بدعات ایضا فی هذه الدیار  
 و اگر چه ما بعض بدعات درین ملک هم در بعض مردم می بینیم

فی قلیل من العباد - و لکن قد طردوا اضغاث ذالک  
 در اندک مردم مگر در دیگر بلاد چند در چند ازان  
 علی غیر ما من البلاد - ثم معذالک لا یجحد یسمع قوۃ  
 زیاده این بدعات را یابیم - باز با این همه خوشتر است قوت اسلام  
 الاسلام و عرضه الا فی تلک الارض المقدسة - و  
 و راسخ طیب آن در همین زمین پاک سے یابیم - و زمین پاک  
 اما الارضون الاخری فلا تراها الا کالاتمان المنجسة -  
 دیگر کہ هستند می بینیم کہ همچو مکانهای نجس نمودار شده اند  
 فالماصل ان الذنوب کثرت فی هذا الزمان مع ترک  
 پس حاصل کلام این است کہ درین زمان گناہاں بسیار شدند و ترک  
 الحیاء - بل ہی اذ دخلت فی العقائد والاداء - و جاهر الناس  
 ملایه ہواں بلکہ این گناہاں در عقائد و اداء داخل کرده شدند و مردم علانیہ  
 بها و صادر الزمن کاللبلة اللیلة - و علی ذالک تری القسوس یفعلون  
 از شراب آن سے کنند پس این زمان چنان شدہ است کہ شب تاریک را در روز نور نہانند و پاک این ہستی  
 الناس باغیوطات فی تحریر و بیان - و یعرضون علی  
 کہ ہاریاں گراہے کنند مردم را بہ مغالطہ در تحریر و بیان - و پیش سے کنند بر مردم  
 الناس اصولهم و بنائا من اهل صلبان - و یرغبونهم  
 مال ہائے ایشان را و دختران عیسائیاں - و در مذہب  
 فی ملتہم بعتقار و عقیان - و یزینون حریتہم فی اعینہم  
 خود ایشان را بزر و زمین می دہند - و زمینت می دہند در چشم او شاں  
 و یعتقدون من الطفت صدامۃ - فیری المرتدون ان  
 آزادی و اسبہ قیدی خود را و طیف تر شرب ایشان را می نوشاند - پس ہی پیشتر  
 الصوم و الصلوة و الحقة کانت علیہم کفرامۃ - فالمتخص  
 کہ صوم و صلوة و پیرہیز گاری بر ایشان ہجو مبادا سے بود - پس حاصل کلام این

و در این کتاب که در این باب است و در این باب است و در این باب است

ان الکفر یحارب کثل هذا و الحرب سیال - و الله غیر  
 که از حرف مخالفان این قسم جنگ شروع است و در جنگها همیشه اصول است که هیچ فرقی نماند  
 لهینه فکیف یصدر منه اعتزال - و ما ینقضه یوم  
 نمی نشیند بلکه هر عمل را مناسب آن جواب می دهد و خدا بر آن دین خود غیرت می دارد پس چگونه از  
 الا و البعدات تنجده - و العدو یحرف الکلم و یترید -  
 که از دشمنان جدا شود - و پیچ روزی نمی گذرد مگر بدعوات تازه می شوند و دشمن تخریب میکند و از پیش خود  
 و افتراقت الامة الاسلامیة و دگب کل احد جدة  
 زیادتی است تراشد و فرقه فرقه شد گروه مسلمانان و هر یکی در امر دین راه دیگر  
 من الامر - فذهب رجال الی قوانین القدوة و الفطرة  
 اختیار کرد - پس بعضی مردم از گروه این مذهب پیروی یافتند -  
 من الزمر - و قالوا لن نقبل معجزات الانبیاء و  
 و گفتند که ما معجزات انبیاء و کرامات برگز قبول  
 الکوامات - فانها قصص لا یصدقها قانون الفطرة و  
 نمی کنیم - چرا که این همه قصه ها هستند و قانون نظرت از انقضی  
 لا یجد نمونجا منها فی سلسلة المشاهدات - و  
 نمی کند و هیچ نمونه آن را در سلسله مشاهدات نمی یابیم - و  
 اختار قوم سوادا اعظم و لو جمع الاستراد - و قالوا من  
 قومی دیگر گروه عظیم را اختیار کردند که آن گروه از مردم شرعیه باشد  
 سلسله الجدة اومن العباد - و لا یعلمون ان الاجتماع  
 و گفتند که هر طریق مستوی را اختیار کردیم پس هیچ باجماع از او اندک شهادت را نمی یابند - و نمی دانند  
 قد کان الی زمن الصحابة - ثم حدث الفیج الاعوج  
 که اجماع تا زمان صحابه رضی الله عنهم بود - باز فیج اعوج پیدا شد و  
 و انخرفت کثیر منهم من المجادة - و لذلك اشتدت  
 بسیار کس از صراط مستقیم منحرف شدند - و از همین سبب ضرورت

و هذا مثل من امثال المجاهلیة یضربون علی الاتباع - و الغرض منه مدح الاجتماع - و قالوا من شد و انفراد  
 این شایسته است از مشایخ زمان جاهلیت که می زدند آفریت عمل آن دهند - و غرض از این شایش اجماع است و گفتند که هر قدر از  
 عن الجمهور - فمشاهه کمال و جل نزل تبلیغ و ما نزل یجد من الحسود - فجاء المیل و جوت به مع جمیع ما کان من  
 و از جمهور علیه و مانند پس مثال او مثال آن است که در زمین نازل شد که می یابند از آنکه می آید و در آنکه می یابند از آنکه می یابند از آنکه می یابند

الضوورة الى بعث الحكم من الرحمان - و كان ذالک  
 شد که خدا تعالى برائے رفع اختلافات حکم کننده را بفرسید - و این از طرف  
 و عدم الله النان - فان القوم جعلوا القرآن عضين - و ادعى بعضهم انهم من المحدثين -  
 خدا نشانی وعده بود - چرا که قوم مسلمان قرآن را پاره پاره کردند - و قوسه دعوی کرد که ایشان از محدثان  
 و شتموا عن ذراعیهم لتخطیة المقلدين - و قوم آخرون  
 هستند - و برائے خطاوار قرار دادن تقلیدین آستین از سر و دست خود بر جبینند - و قرعے  
 يقولون ان الاسلام قد بطل في هذا الزمان شرعه -  
 دیگر پیدا شده اند که می گویند که شرع اسلام در این زمانه ابطال شده است  
 و تبعه و ضربه - و قالوا ما هو الا كسر الباردة - و  
 در پستان او پیچ شیر نموده - و گفتند که شریعت همچو اسفند شب گذشته است -  
 ليس كسوم القروح بل كالاشياء القارحة - و قد بئوا  
 و همچو مرهم زخمها نیست بلكه خود زخم پیدا کننده است - و اوشان  
 ثلاث الاداء - و تنوا هذه الاهواء - فانظر كيف تبادى  
 این رائے را در مردم شهرت داده اند و این هواهای نفس را فاش کرده اند - پس به پیش که  
 اعتیاض المسير - و سوت هذه العقيدة في اکثر  
 چگونگی پیچیدگی راه و دشواری آن دراز شد - و این عقیده در اکثر مردم از  
 الناس من الفقير و الامير - و صارت الشريعة كباير  
 فقير و امیر سرایت کرده است - و شریعت همچو چاه  
 معطلة و مصر حصيد في اعين الحكام - فلا يحموز  
 بیکار و شهر ویران گردید در نظر حکام و حاصل  
 جنى عودها كما هو حقها من دؤل الاسلام - و ما  
 نمی شود میوه شاخ او از دولتها سے اسلام چنانکه حق اوست - و هیچ شایسته  
 نوبی ملکا من ملوک ملتنا عند الاثام - ان يراعى  
 از شاهان اسلام بوقت سزای گناه نمی بینیم که بر دقت

حدود الشریعہ عند تنفیذ الاحکام - بل یتوعدون  
 صادر کردن احکام رعایت حدود شریعت کند - بلکہ از غضب  
 غضباً اذا وعظوا لهذه السبیل - و لا یتخافون قهر  
 افزاختے شونند چون برائے این راہ وعظ کردہ شود و از قہر خدا تواسے  
 الرب الجلیل - یقطعون الآثاف و یتقنون العیون - و  
 نہ سے ترسند - بیتی اے بزد و چشم اے کور سے کنند و  
 یحرقون بادی جرم و یحرقون - و مع ذالک لا یستقرو  
 بہ ادنی جرم بیسوزانند و غرق میکنند - و با این ہمہ یقین را  
 الیقین و یتبعون الظنون - یتدبج کثیر من الناس  
 نہ ہی جویند و پیروی ظن میکنند - بسیار مردم وقت غضب شان  
 عند اشتعالهم - و قل من غم بنوالم - یقتلون الناس  
 زنج سے شونند - و کتر است آگہ از عطیہ شان بہرہ داشتہ باشد مردم را  
 بقصاصہ - و لو کان من ذوی خصاصہ - و اذا اعتدتم  
 برائے اندک چیز قتل سے کنند اگرچہ از ناداران و مفلسان باشند - و ہر گاہ  
 شبهة فی خیانة رجل من الرجال - فلیس عندہم  
 اور شان را بہ خیانت کسے شبہ پیدا ہی شود پس زہر شان  
 جزاء من غیر سفک الدم و الاغتیال - یسلون البراء  
 سزائے آن شخص بجز خون ریختن و کشتن ایچ نیست - مردمان بگاہ و  
 للکرب - و لا یخافون اللہ و یوم تزلزل النوب - لا یواعون  
 پاک را بہ اندوہ ہی سپرند و از خدا و از روز زلزلہ آمدن مصیبت  
 العدل عند المكافات - و لا یمیلون من المصاف الی  
 نہ ہی ترسند در وقت پاداش رعایت عدل نمی کنند و از جنگ سوسے صفائی  
 المصافات - لا یعلمون شرائط ارباب الامر و السیاسة -  
 محبت میل نمی کنند - نمی دانند کہ اہل حکومت و سیاست را بر کدام شرائط پابند باید

وما أعطوا حظاً من الفراسة - يقولون انا نحن المسلمون  
 وایچ بهر از دانست ایشان نداده شد - می گویند که ما مسلمان هستیم  
 و يعملون علی رغب و صایا الاسلام و لا یخافون - پیدادوست  
 و بر عکس وصیتهای اسلام عمل می کنند و نمی ترسند - بران  
 علی السیر التي تبائن الورع و التقاة - و لا یبالون الصدق  
 بیترها بدادوست می کنند که مخالف تقوی و پرهیزکاری هستند - و حاضر مسجد  
 و لا یقربون الصلوة - لا یأخذون سبل العدل عنه  
 نمی شود و نماز را قریب نمی آیند - بروقت بودن لغزشهای مردم  
 رؤیة عشرات الناس - و لا یجزمون عند طلب  
 راه عدل نمی گیرند - و بر جستن عیب هم زور خودی انگشت  
 المثالب و یتکون علی السعاة الذین هم کالحناس - و کثیر  
 و در وقت عیب جوی طریق احتیاط نگاه نمی وردند و بر بدگرایان تکیه می کنند که پنهان اند  
 منهم ینفدون اموال الرعايا فی الشهوات - و یلحدون  
 و بسیار از ایشان مالهای فراهم آمده از رعیت را در شهوات خرج میکنند - و بظلم  
 بالظلم ثم ینفقونها فی مواضع الهنات - و لا یراعون  
 می گیرند باز در جاهای بدی خرج می نمایند - و عمل نیکی را رعایت  
 مواقع البر و یتایلون علی الاسراف - و ما تزامم الا  
 نمی کنند و بر اسراف زور می دهند - و ایشان را انحرافی  
 فی مواضع اللعب و اللهو لا علی سواد الانصاف - و لا  
 دیدگر بر در مکان های لعب و اللهو بر مقتضای انصاف - پس  
 شک ان سیئات الملوك ملوک السیئات - لما یبلغ  
 ایچ شک نیست که بدی پادشاهان پادشاه بدی است - چرا که  
 اثرها الی الجائز و الاثیم و الصالحین و الصالحات -  
 اثر آن بدی هم تا پیوه زنان و یتیمان و نیک مردان و نیک زنان می رسد -

و کم من رجال یفعلون بظلم بعد النہاہة - و یزدرون  
 و بسیار مردم اند کہ بیاعت ظلم ایشان پس از تائیدی و بزرگی گنام می شوند بوجہ رد  
 لودہم بعد الرجاہة - و تری ہمس یضیقون علی الناس  
 کردن ایشان بعد از رجاست حقیر شرم می شوند - و بر مردم راہ ملاقات  
 سبیل لقاءہم بالیوابین - فینجد الی السعایة طریقا کثیرا  
 بدر بانان تنگ می کنند - پس غمازاں موقع غمازی  
 من الساعین - و یاتون ابوابہم و یدعون ثبوتا و تحقیقا -  
 می یابند - و بر در او شاں آں غمازاں سے آیند و گویند کہ انکا  
 لیطلبوا لشمل غریب تقریقا - و یفعلون اضالیل - و  
 امر را بشنود رسانیدیم تا کارہ بار و سلسلہ مغلومی را بر ہم زدند - و متعانی دور از راستی می تراشد و  
 یلفقون اباطیل - فینفخون بہا الضعفاء الجہود و حشیدین و یولون  
 امور باطلہ را با ہم پیوند می دهند - پس بدال افترا مردمان ضعیف خستہ حال را  
 المتالمین - و یحققون الاذواج علی ازواج - و لا یراعون  
 سے کشند و در منداں را در سے رسانند - و زن را بر زن ہا سے کنند - در رعایت حقوق  
 حقوقہن و ینہجونہن کنہاج - لا یسظرون الی البلاد  
 شاں نہ می کنند و اچھو پیش ہا رنج می نمایند - سوئے ملک نمی بینند کہ چگونہ  
 کیف خربت - و تشعثت - و الی الرہایا کیف تعکست  
 خراب شد و پر آگندہ شد و نمی بینند سوئے رعایا چساں بر جائے خود  
 و تعلشت - و الی الاجناد کیف نصبت و وصبت -  
 شک شد و امر شاں مختلہ گردید - و سوئے لشکر کہ چگونہ در رنج و تکلیف اند  
 و الی الجیاد کیف عطلت و عطبت - و لا یترکون  
 و سوئے مردنہا چگونہ معطل شد و در رنج افتادند - و نمی گذارند یکدہم  
 درہما تما وظفوا علی ضیاع الرعیتہ - و لو حکمت و اہم  
 ازاں مال کہ بر آب و زمین رعیت مقرر کردہ اند - و اگرچہ مویش ایشان



و ضاعت ذروعهم من الآفات السماوية او الارضية -

مردہ باشند و ذراعتہا ضایع شدہ باشد از آفات سماوی یا ارضی -

و یساقبون للخراج و لو لم يتعمد الارض العهد - و

و در شکنجہ می کشند برائے خراج و اگرچہ بروقت بمان نباریدہ باشد - و

ایچول الملک و ذابت من الجوع الکباد - و لو اعوزت

اگرچہ خشک سال عام بودہ باشد و جگہ از گرسنگی گداز شدہ باشد و اگرچہ چاه و چینی

العلوفات - و عزت الاقوۃ - و لا یبالون حتی تہلک

تا باغ پروریدہ باشند و قوت مردم عزیز الوجود گردیدہ - و بیج پروا نمی دارند تا بپوش

الرعایا او تلفظم ارض الی ارض لشدائد استراء المیرۃ -

رعیت سے پروا یا از زمین سوئے زمینہ افگندہ می شود برائے سختی حاصل کردن

و یتجهون مع صبیانهم سائلین علی ضعف من المیرۃ -

رزق - و برادران بچہ و سوال کنندگان را باوجود ضعف و ناتوانی رزقہ نفس

و لا یملکون فتیلا - و لا یجیدون الیہ سبیلا - لا

و مالکدہ نمی باشند خوارا - و نہ بدان راه بے یابند - باقی

ببقی الامر متاع لیستفہروا بہ علی الایام - و لا ضیاع

نہ سے ماند ایشان را متاع تا بدان ہر روز بے گردش خود مدد جویند و نہ زمین باقی ماند

لاینبہہ سنۃ بھما و یوجع صائل کالضرغام و عدم الریف و منع بیع الارض من

چرا کہ سال ببار آورد و غارت بکنند و گرسنگی بپوشد و زمین بخت باشد و عداوت بران از فروختن زمین مانع

الحکام - و تشبہ البلیۃ حتی تسقط النساء الاجنۃ -

می کنند - و بلا بدرجہ غایت سخت می گردد تا بحدی کہ زنان بچگان را می افگند

و یقول الایماء و لا یجیدون المیرۃ - و مع ذالک یستقریم

و مردان را زیاد می کنند و رزق نمی یابند - و با این ہمہ ایشان را

الشرطیون لخراج الملک و یاخذونہم اخذۃ رابیۃ -

سپاہیان خراج گیر تالاشش می کنند و می گیرند ایشانرا سخت گرفتاری

و یاقبوز و یقولون این تفرون و علیکم هذه باتية۔  
 و در شکنجے کشند و سے گویند کجا سے گریزید بر شما اینقدر روپہ پاتی است  
 فییکون و یقولون یالیت المینة کانت القاضیه - ولا  
 پس این بے چارگان گریہ می کنند و می گویند کاش امروز سرت فیصلہ میں زندگی با  
 یسمعون زفیرم - و لا القوا معاذیرم - هذه همیشه رعایا  
 کردے - و زیاد ایشان نمی شنوند اگرچہ از برگوند عندا کنند - این زندگی رعیت  
 و هم علی الادانک یضضون - و یضربون الحن و یتمرمون -  
 ایشان و ایشان بر تخت ہا سے خندند - و شراب می نوشند و از خوشی سے جہند  
 و بالجواری یلعبون - و فی الیالی یزنون - و فی التصد  
 و بازان ہا می کنند - و در شب ہا بد فعل می کنند - و در روز ہا ظلم  
 یظلمون - و اذا جاءهم احد من الذین احابتم مصیبة  
 سے کنند - و اگر یکے از آناں نزد ایشان بیاید کہ مصیبت زدہ  
 و اخذتم داهیه فیشتمون و یکہقون - و اذا عرض علیہم  
 و حوادث رسیدہ اند پس دشنام سے دہند و دفع کنند - و چون قصہ مصیبت  
 قصہ مصیبتہم تضرعاً و آدایا - فیخضون ساکتین و  
 خود را بتضرع و ادب عرض می کنند - پس خاموشی سے مانند و  
 لا یزدون علیہم جوابا - و لا یعبون بمقام - و لا یبالون  
 جواب شان نہ می دہند - و هیچ پرواہ گفتگوئے شان نمی کنند و نہ پرواہ  
 تضرعہم و ما تزل لهم من احوالہم - و لم یزل امر الظلم  
 تضرع و مصیبت شان سے نمایند - و ہمچنین ظلم زیادہ سے  
 یزداد - و النفوس تصاد - حتی یبور الرعایا و تحترق البلاد - و انہم  
 مردد - و جان ہا شکار سے شوند - تا آنکہ ہلاک می شود رعیت و خراب میشود شہرا - و  
 من ملوث المسلمین - و لا نقص علیکم قصہ الاخرین -  
 ایشان از بادشاہان اسلام اند - و قصہ دیگران بر تو سے خزانیم -

فندعوث یا قدر السماء - این افت من هذه الامراء -  
 پس اسے تقدیر آسمان تزاری خوانیم - ازیں امیراں کہا دور می آتی -  
 الرعايا یصلحون الارض بشتق الانفس للزراعة و الفراسة -  
 مردم رعیت زمین را بصد شقت قابل زراعت و نصب درختاں می کنند  
 و اذا استخرجت فیکبتون الخراج علیهم و لا یؤدرون  
 و چون قابل زراعت شد پس این امرا برو خراج خود مقرر می کنند  
 شرائط السیاسة - و من العلوم ان الرعية قودی  
 بنهر اینکه شرائط رعیت بجا آرند - و این علوم است کہ رعیت خراج کامل  
 الخراج الی الولاية - لکونهم من الحماية - و اذا فانت  
 ازیں وجه سے دہ کہ ایشاں حامیان و حافظان ایشاں ہستند پس چوں  
 شرائط التقہد و التکفل و الحماية - فزال الحق کانت  
 شرائط حاکمیت و ذمہ داری و نگہبانی محفوظ ماند  
 الرعايا خرجت من تلك الولاية - بل الخراج ما بقی  
 مردم رعیت دریں ولایت نماندند - بلکہ دریں صورت آن  
 خراجاں الذی یوظف علی الفلاحین - و صار کالجزية  
 خراج نماند کہ بر مردم زمینداراں مقرر کردہ میشود - و ہم آں جزئیہ  
 التي تضرب علی رقاب اهل الذمة المغلوبین - فلما صل  
 شد کہ بر گردنہائے اہل ذمہ مقرر کردہ می شود - پس حاصل  
 انهم یاخذون خراجهم ان اصاب المطر ارض الفلاحین -  
 این است کہ ایشاں خراج خود از زمینداراں سے گیرند اگر  
 او لم یصیب - و هذا عدلہم فانظر و اعجب - و  
 بارش نشود یا نشود - و این عدل ایشاں است پس ببین و تعجب کن - و  
 کہ الٹ اہم عادات انھوی لا یمکن شرحها - و لا یوسی جرحها -  
 ہم چنین ایشاں عاداتہائے دیگر نیز دارند کہ شرح آں ممکن نیست و نہ زخم آں قابل علاج -

تمر لیا لیم بالخمر و الزمر - و نهرهم فی الترد و القس -  
 شب اسے شان در خمر و زمار زدن می رود و روز اسے شان در زد و تمار میگذرد  
 و معذالک یتقی کل منهم ان یكون مهیا فی عین  
 و باوجود این هر یک از ایشان آرزو می دارد که در چشم مردم با اهمیت  
 الناس - و مظفرا عند الباس - و یخدم عظیمۃ النعمة  
 باشد - و در وقتهای جنگ مظهر و منصور بود - و لکن ایشانرا در شهوات  
 فی الشهوات الدنیا و لذاتها - و مستغرقین فی ملاحیمها و  
 دنیا و لذتہا آن شدید المص خوابی یافت - و در لہو و لعب دنیا  
 بجهل آنها - لا یفارقون کاس الصبأ - و لا ادناس الندماء -  
 و کارهای جهالت آن غرق خوابی دید - از چاہائے شراب جدا نمی شوند و از ناپاکی صحبت  
 لا یطیقون ان یسمعوا نصیحة - او نمیتوانند از الوعظ کلمة -  
 ہم نشینان و ہم کاسد شراب دوری و جتر از نمی کنند - طاقت نمی دارند که نصیحت را بشنوند یا برداشت  
 نیاخذیم عزة و یتوغدون غضبا و غیرة - و یكون اکرم  
 یک کمر و غف کنند - پس خیال بزرگی خود ایشان را می گیر و وسیع شان از غضب و غیرت پری گردد  
 الناس علیهم من ذین لهم حالهم و حمدیم و اعمالهم - یجدون  
 در بزرگتر نزد ایشان کسی است که حالات بد ایشان را نزدشان نیک نماید و تعریف ایشان  
 الامادة و الدولة فی حوادث السن و عنفوان الشباب فی جرمهم  
 و کارهای ایشان کند - فرازندائی دولت دارد اوکل جوانی خود سے یا بند - پس  
 احواءهم و ندماءهم الی طرق التباب - لا یكون لهم معرفة  
 خواہشہاے نفسانی شان و دوستان ہم پیا لشان ایشان را سوار و ہلاکت می کنند - نمی باشد  
 بتدبیر الناس و ضبط امودهم - و لا یطلعون علی ضمائهم  
 ایشان را معرفت تدبیر مردم و نہ این عقل که چنان امور رعیت مضبوطی باید کرد و بر خیالات  
 و مستودهم و لا یعطی لهم دھاء یحفظ بہ اقتضاء و وسط  
 پرشیدہ شان اطلاع نمی دارند و آن عقل ایشان را نمی دهند کہ با این طریق اعتدال را رعایت کرده باشند

و اعتدال - فیسرفون و تکنون ذخائر الدنیا و خزائنها  
 پس اسراف می کنند و ذخیره ای دنیا و مال را بر ایشان  
 علیهم و بال - و ان اصابهم غم فلا یكون لهم صبر و  
 و بال می گردد - و اگر ایشان را غم رسد پس صبر و استقلال از  
 استقلال - و دجما یذهبون الی نهایر باقدهم فیصل  
 دست می دهند - و بسا اوقات دیده و دانسته در پلاکتها می افتد پس  
 علیهم غضب الله و یاتی زوال - لا یرضون عن تخفیر اتقن  
 غضب الهی بر ایشان نازل می شود و زوال می آید - از دانشنده راضی نمی  
 امور السلطنة - و یخذون الرعاع اخذانا کالشیوة  
 شنید که امور سلطنت را به ضبط آورده است و آنچه زنان مردم گنبد را دوست می گیرند  
 فیکون آخر امر ایشان خودکشی می باشد یا جنون یا رسوائی و  
 التبار - لا یعطون فراسة صیحة - و لا کالعقل قریحة  
 تیاری - ایشان را فراست صحیح نمی دهند و نه طبیعت صحیح و دانشندان  
 و تعلم ان من شرائط الالی ذی المعالی - ان یعط له  
 و می آید که از شرائط فرما را این است که دماغ او بلند باشد  
 من دماغ عالی - و عقل یبلغ الی الاعماق و الموالی - و  
 و او عقیق دارد که تا عمیق در عمیق و گرداگرد برسد - و  
 فرد یحیط الاسافل و الاعالی - و ان یعرف ضمیر المتکلم  
 فرسخ دارد که احاطه اسفل و اعلی کند - و اینکه نیت پوشیده کلام گفته را  
 و یشرق بین المتکلم و المتکلم - و یکن علی بصیرة  
 بشناسد و در شکفت و در روشنایی حقیقی فرق قائل گردد و در اجمال بصیرت داده باشند که گویا و را از  
 کانه لوی بذات الصدور - او تکمّل بها کان من  
 راز را آگاه داده شد - یا بجهانت دانست آنچه راز پوشیده بود

السور المستور - و من شرائط الامارة ان يُفوق الامير بين  
 و از شرطهای فرمان روائی این است که نزع کند  
 الورم و الوثاق - و ان يفهم دقائق الامور السياسية -  
 در آس و مزه شدن بکثرت پی و باریکهای امور رعیت پردی - بفهم  
 و يفوق لایزاله جميع اركان الوزارة - وان يعظم رعيه و تنفذ  
 و بر راس همه وزیران راس او قالب باشد و رعب او عظیم باشد و بیک  
 احكامه بالاشارة - و ان يقدر على ضبط الامور و  
 اشاره احکام او نافذ شوند - و اینکه قادر بود بر ضبط امور و با اعتماد تمام  
 الاخذ فيها بالثقة - و ان يودهها بالتدوي و المضاء فيها  
 کارهای سلطنت تواند کرد - و اینکه امور سیاسی را چنان ادا کند  
 على وجه البصيرة الصادقة - و ان تكون له الخوار  
 که اندرون آن بخرد و در آنها بوجه بصیرت فرود و دایکچه خرد راس دانش دل او  
 و دایة القلب كالخضر عند اعتياص المسير - و عند الله في  
 در راه های پیچیده و در وقت داخل شدن در راه های خطرناک از آفت  
 السبل الخفية من دقائق التاثير - ولكن كيف يدركون هذا المقام -  
 تهریس را بیک یاور او باشند مگر این مردم چگونه این مقام را بیابند -  
 و لا يخافون رهم العلام - و لا يتكلمون بوجه طليق -  
 و ایشان از خدای دانه غیب نمی ترسند - و به روش گشاده گفتگو نمی کنند  
 و لا ينطقون الا بعيس و لسان ذليق - فلذالک يلتبس  
 کلام نمی کنند مگر چنان بر جبین و به زبان تیز - پس از بهر این راز  
 عليهم سر الناس - و لا يطيقون ان يوزوا الناس  
 مردم بر ایشان پوشیده می ماند و نمی توانند که همه وزن ترازو مردم را  
 وزن القسطاس - فيتو غرون غضبا على من يستحق  
 وزن کنند - پس بر می شود سینه شان از غضب بر کسی که

الروح و يرحمون من هو كالحناس - يودعون المستحقين  
 مورد رحم است - و رحمے کند بر کسے کہ بچو شیطان است - بی سببند اہل استحقاق  
 لہما - و یعطون البطالین ذہبا - بچاریب اللہ قلوبہم -  
 را گرمی آتش - و بیکاران و بدروشان رازری دهند - جنگ می کنند با خدا تاساے  
 و یسر الشیاطین ذنوبہم - و الذین یختارون لئلا یدہم و یتہبہم  
 دلہائے شان و خوش می کنند شیطان را را گناہ ہائے شان - و آننگہ در حالت کودکی شان  
 فی عہد الصبا - قم یزغبونہم فی الخمر و الزمر و علی نادمہ  
 برائے تادیب و تہذیب ایشان عقوبت می شوند - پس ایشان برائے شرب و مزاجیر ایشان را  
 علی الہی - و یستقرون حیلًا لذلالت فی اوقات المطر و عند  
 رغبت می دهند کہ تا بر بلندی کوہ و پشتہ امام شراہ بنوشند - و برائے این کار در وقت بارش و  
 ہزیز نسیم الصبا - فیتوقون من الشراب فی بعض الاوقات  
 وزید نسیم صبا جلد ہائے جویند - پس اندک اندک از شراب در بعض اوقات می  
 ثم یزیدون و یدامون و ینشاءون فی مثل ہذا الصلاۃ  
 نوشند - باز زیادہ می شوند و براں ہمیشگی می کنند و در ہمیں عادات نشو و نما می یابند -  
 و یقولون ہل من مزید عند المنادیات - و یحذون الی  
 و در جلسہ ہائے شراب می گویند کہ اگر زیادہ است آن ہم بیاید - و سوئے کامل  
 استیفاء اللذات - و کذلالت یستودون کتاب اعمالہم قبل ان  
 کردن لذات سے تائبند - و ہم چنین نامہ اعمال خود را سیاہ سے گنبدہا  
 یخضروا اذہم - و یقل عذابہم - و یتعودونہ یوما فیومًا  
 ایک سیاہ شود پا جامہ ایشان یعنی موسے زمار بر آیند - و ہر گرد و بروت ایشان - و ہر روز عادت  
 و لا ییالون لعنا ولا لوما - و یزعمون ان الخمر یقویہ  
 خمرے کنند و از لعن کسے پروا ندارند - و گمان سے کنند کہ شرب بد نہائے  
 ابہ انہم و یوقظ ثعبانہم - و یخز علی البغایا شیطانہم -  
 ایشان را تقویت می بخشد و مار ایشان را بیدار می کند و شیطان ایشان را بر زنان فاسقہ می انگیزد

و یطینون ان الخمر تحط عنهم ثقل النجوم - و تضع عنهم  
و گمان می کنند که شراب از ایشان بار غما دور می کند - و بارگران غما را  
عباء النجوم - و یقولون انها تقرح الهال و تزیل اللغوب  
از سرشان زو می آرد - و می گویند که شراب دل را قوت می دهد و ماندگی و نیستی  
و الاضمحلال - و اذا شربوا فیهدون طول النهار - و  
را دور می کند - و چون نوشیدند پس همه روز پیاده گوی می کنند - و  
یصدرون علی من لم یذق من الاحباب و الانصار - و  
هر که گاهی نه نوشیده است از دوستان و مددگاران برده اصرار می کنند که  
یقتدمون الیهم کاسا بایدیم و یسقون بالاحبار -  
دپایان شراب دست خود پیش می آورند و به اصرار می نشانند  
ما احضر کراهة او بالانقیاد - ثم یتعذرونها  
هر چه حاضر کرده باشد بجز است یا طاعت - باز عادت می کنند - و  
کل لیل حتی یسقطوا کالجراد - و یجعلون النهار للزينة  
هر شب دو شراب می شود تا بستی که هیچ بلخی نمی افتند - و روز را برای زینت و لباس خاص  
و اللباس - و اللیل للکاس - و قد یتجمع الیهم فی  
بسیار کنند - و شب را برای خوردن شراب و گاهی در بعضی شبها  
بعض لیا الیهم بنایا السوق - و یمکرمن و یعظمون و تقدرون  
زمان بازی می آیند - پس با عزت نشانی می شوند و نراض  
الیهم کنوس من الغیوق - فلا یزالن یتعاطون الاقداح -  
می کنند ایشان را بر شراب شب انجاری - پس همیشه جام شراب می نوشند  
ولا یفارقون الراح - و یظهرون بالحققة المراح - و  
و جدا نمی شوند شراب را و بقیقه خوشی خود ظاهر می کنند - و  
یتذکرون فی مدح الملاحی و افراع اللذات - فقد یجری  
ایمم ذکر می کنند در مدح اسباب لهو و افراع لذات - پس گاهی



الكلام في الطف نوع الخمر وقد يهدر القول في مدح  
 كلام در لطیف تر قسم شراب جاری می شود و مگر سخن در وصف زنان  
 المغنیات - و يقول احد انی آلیت ان لا اتزوج إلا  
 سرودگویان با هم می کنند - و یکی از ایشان می گوید که من سوگند خورده ام که این  
 هذه البغی - و يقول الآخر ان فزت فقد وجدت  
 زن فاحشه را بکاح در آورم - و دیگری می گوید که اگر در پی کامیاب شدی پس بشماره  
 الکوکب الدؤی - و یتزوجون البنایا فیسری سیرهن  
 در خشان را بدست آوروی - و در سخا خود می آرند زنان بازاری را پس سیرت  
 فی وکدهن و یصدر منهم الرزائل طبعاً لا من الإرادة  
 آن زنان در بچه های شان سرایت می کند و طبعاً گیسوی از ایشان صادر میشود نه ارادتها -  
 و لا یوجد فیهم کامهاتهم خلق حسن و لا راحة من  
 در بچه دارهای شان در اوشان خلق نیکو یافته نمی شود و نه بدی - از  
 العفة و الزهادة - نعم یوجد کالبغایا نوع من الجلافة  
 عفت و زادیت - ماں بچه زنان بازاری قسمی از چالاکان در ایشان یافته میشود  
 مع القراع الوقادة - و حب الزينة - و هوی السید و دة  
 ! بیستهای تیز و خواهرش زینت -  
 و السیادة - فیتکبرون و یهملکون و قل ان یختم لهم  
 و سرداری - پس تکبر می کنند و بپاک می شوند و کمتری یافته که خاتمه  
 بالسعادة - و یبرز اکثرهم علی عادة الغمازین و الغمازین  
 اوشان بر سعادت گردد - و اکثر ایشان به عادت غمازان و غمازان ظاهر می شوند  
 و کالجواری الزانیات مجبین - متوغریں مستشیطین - و  
 و بچه و غمازان زانیه عادت غریبی و خشم و اشتغال دارند - و  
 بالکبر رقاصین - لا یوجد فی بطونهم الا صمدیه الخجل  
 از کبر می جنبند - یافته نمی شود در دلها شرم گریم خجل

و الغلّ و العناد - و لا یرضون الا بالتقوة و الفناء -  
 و کینه و عناد - و راضی نمی شوند مگر بتقوة و فساد -  
 لا یصنعون بعباد الله الا شراً - و لا یضمنون الا  
 نمی کنند بایندهگان خدا مگر شرارت - و در دل نمی دارند مگر بدی  
 ضراً - یتباهون بفوز الدنيا الدنیه - مع دعا و سحر  
 را - نمی کنند بمراد یابی دنیا ناکاره - با وجود دعوی اوست  
 الوهبانیه - یعادون الصدق و بنیه - و یلحقون بمن  
 قطع غلق از دنیا - دشمن میدارند صدق را و اهل آنرا - و می پیوندند بکینه  
 یتباهون علی خطاءهم - ثم لا یندمون علی باء ذنوبهم  
 که دشمنی دارند صدق را - متنبه کرده می شوند بخطای ایشان - باز پشیمان نمی شوند بپشیمانی  
 اذ اراهم - و من تصدی لاستبراء ذنوبهم - و استشفات  
 بگویند خود - و هر که برائت بر آوردن آتش جهنم پیش آید و بتامل بگردد  
 فرندهم - فلا یجدهم الا سقطا خالیا من خیر الدنیا  
 نخواهد در جوهر شمشیرشان - پس ایشان را از فیروز دنیا و آخرت خالی خواهد یافت  
 و الاخرة - و من اوتق الناس و من اسامی  
 و از حقیر تر مردم و از قیدیان شیطان  
 الخناس و من الفة المفسدة - و کیف کان علی رشد من خرج من ریح الزانیة -  
 و از گروه فساد کننده گان باشد - و چگونه کسی رشید باشد که دلد الزنا است -  
 فلا شک ان البغایا قد خرمین بلداننا - و اضلین  
 پس هیچ شک نیست که زبان فاحشه ملک را خراب کرده اند و جوانان ما را  
 شباننا - و یمن و یولد من حق قول نبینا المصطفی - کما  
 گمراه کرده - و چه این زمان و به اولاد شان مستغرق حدیث نبوی بنظم برآمد  
 تعلم و تری - و صدق ما قال سیدنا و نبینا فی علامات آخر  
 چنانکه می بینی و می دانی و راست شد آنچه گفت سید او و پیغمبر ما در علامات آخری زمان

الزمان - فان نقطة البغايا قد خاها اكثر اوله و تملأ منه اكثر

چرا که نقطه زنان بزاری اکثر بچگان مخلوط

البلدان - و ما نقصن بل يزدون كما و كيفا و خبثا و ضرا

شده - و این زمان بزاری کم نشد اند بلکه از روی کیفیت و کم و خبث و ضرر

و كل يوم هلم حيوّا - و لهذا ما قدر الله لهذا الزمان

در زیادت است اند - و هر روز حال شان سبک گزشت و شدت بهتر است - و این آن امر است

و اتاح - و طوبى لمن اعرض عنهن و راح - و و سيل

که خدا قائله برائے این زمان تقدیر کرده است و خوش قسمت کسی که از این زمان اعراض کرد و رفت

للذين تمايلوا على رغائب الشهوة - و مالوا الى هذه الفئة

پس و اوپایه بران کسان که بر مرغوبات شهوت خود را افکنده و سوسے این فرقه

الفاسقة - بدون نظر الى العاقبة - يهتدون لاستيفاء

فاسقه میل کرده و سوسے انجام کار نظر نکرده - برائے خدا کامل لذت

اللذة - و يتلون تلو البغايا كسكاري الحانة - و يهضون

سے بیرند - و پس زنان فاسقه همچو مستان شراب خانه می روند - و پس ایشان

على اثرهت كجدايا الطيبة و اجورية الكلبة - و يدورون

بر سے خیزند همچو بچگان آهسته آهسته و همچو بچگان سگ ماده پس سگ ماده - و

بهن كما يبدون في اهداء النفس الامارة - و قد سهاهن

بخمیه این زمان گردش میکنند در غواشه ها به نفس اماره - و جناب رسول الله

رسولنا صلى الله عليه و سلم طيبة الدجال - و قال قد

صلى الله عليه و سلم نام این زمان خبیة الدجال نهاده است - و فرموده است

قد خرجت قداسة هذا المحتال - لينذرن بظهوره

که خدا قائله تقدیر فرموده است که این زمان فاسقه همچو آهسته خود را آهسته پیش

كدلالة كثرة الفار على الطاعون الاكال - و السر فيه

از دجال ظهیر خواهد کرد و همچو کثرت و نشان که بر طاعون دالالت سوسے کند - و راز درین

ان البغايا حزب بنحس في الحقيقة - و يُظهرون على  
 این است که زنان فاحشه در حقیقت پلید اند - و بر مردم پاک و  
 الناس طهارتهم و نظافتهم باذراع الزينة و الالبسة  
 نظافت خود را بزینت و لباس و سرخی رخسار و نازکی  
 و الثياب الخمد و النعومة - و هذه دجل منهن  
 سے نمایند - و این دجل بیاض است همچو دجال  
 كالرجال و شابهنه بآتم المشابهة - فجعلن كارهاض  
 و این زنان بدجال مشابعت تمام دارند پس دجال را بطور  
 له علامة لهذه المماثلة - ثم ان الدجال ليست  
 پیش خیمه قرار داده شدند بوجه این مماثلت که در میان است - باز  
 افعاله كالرجال - بل یستر وجهه الكاذب كالنساء و  
 این هم ستر است که کارهای دجال همچو مردان نیست بلکه دجال همچو زنان روی  
 یرمی نفسه كالصادقين لصيد الجبال - و یخفی مكنسده  
 دروغ خود را می پوشد و همچو صادقان برای شکار جبالاں خستین را می نماید و  
 كقبة یخفی شیبها بالادهان و الخضاب و انواع  
 زیبائی خود را همچو آن زن پوشیده می دارد که پیرانه سالی خود را بامش وین  
 الاعمال - ففي هذه اشارة الى ان الدجال و البغايا  
 و خضاب و غیره اعمال می پوشد - و درین شال اشارت است که زنان فاحشه  
 المسيرة واحدة هذه الفرقان تشابهان فی الخلیل و الافعال - و تماثلان  
 و دجال را در جلد جوانی و کار سازی مشابعت می دارند - و  
 فی الافتعال و جذب القلوب بلین المقال - و توسع  
 نیزه دروغ گویی و پنهان تراشی و کشیدن دلها بزم گفتگو مشابعت شان باهم واقع است و می بینی  
 بعض البغايا العجائز تظهر وجهها بالتدهينات و التسمیلات  
 بعض پیر زنان فاحشه را گوی نمایند و خود را بدهن مالدین و خود را آراستین

و التزینات کالشیات - فیحسب الجاهل وجهها الدیم  
 و زینت دادن همچو جوانان - پس نادانے روئے زشت اور اچھ  
 کالبدر فی اللعان - فکل ما تفعل البغی بالملکیده -  
 ماہ تابان سے انگارو - پس آن ہرکارا کہ زن فاحشہ بکر و فریب  
 و ثری جلادته کالطیبة - کذالک یفعل الدجال و  
 و اچھ آہوارہ چالاکی و ہلکی خود سے نمایہ - اچھیں دجال زینت تقویٰ  
 یظهر زینة التقوی و العفة فی بطنه یغلی  
 و عفت ظاہر سے کند - و در شکم او شراب  
 الرحیق - و الوجه کانه الصدیق - و یحجب طوائف  
 جوش سے زند - و رو چناں سے نماید کہ گویا مردگست راستباز - و  
 الانام - بزینة تملق اللسان و اراءة التواضع فی  
 می پوشد و نمایا میکند طوائف انام را بچرب زبانی و نمودن تواضع در  
 الکلام - فقد وقع هذه و هذا کالمرايا المتقابلة  
 کلام - پس زنان فاحشہ و دجال اچھ آئینہ کے باہم مقابلہ اند  
 و فی هذا اشارة اخرى من المحفوة النبوة - و هی ان سیئہ اذا  
 و دریں اشارہ دیگر نیز است از وہ گاہ نبوت کہ چون یک بدی بکمال سے رسد  
 کثرت و کملت و طغت و تموجت فھی تحدث  
 و زیادہ سے شود و موج می زند پس آن  
 سیئة اخرى بالخاصیة - التي تحاکي الاوسل فی  
 بدی دیگر را کہ مشابہ دوست پیدا می کند آنکہ بدی اول را در زنگاہے کیفیت مشابہ  
 الوان الکیمیة - و قد جربنا غیر مرة ان نساء  
 سے باشد و ماہر آموخیم کہ اگر در خانہ زنان  
 دار ان گشت بقایا فیکون رجالها دیوثین دجالین  
 آن خانہ فاسق باشند پس مردان آن خانہ دیوث و دجال می باشند

و هكذا وجد تلازمهما من الاولين الى الاخرين -

و همچنین تلازم ہیں ہر دو اولین تا آخرین ہمیشہ موجود ماندہ -

فنگر انکنت من العالمین -

پس اگر عقلمند هستی دین فکر کن -

ثم نرجع الى ذكر الملوك و الامراء - فنقول

بار ما سوت ذکر ملوک و امرا رجوع سے کنیم - پس میگوئیم

ما بقی علی امراء هذا الزمان حتم و لا حاجة الى الازراء - و

کہ بر راز امرا این زمانہ حتم و هیچ حاجت عیب گیری نیست -

انهم انفسهم في زمانتها الى اقسام - و تناوفا في فسق

و ایشان درین زمانہ ما بسوتے چند قسم منقسم شدہ اند و در بدکاری و

و اجرام - فبجد بعضهم مشغوفين بنساء و مدام -

ارتکاب مختلف افتادہ اند - پس بعض را تو فریفتہ زنان و شراب

و بعضهم بالوان طعام - و تشاهد بعضهم مفتونين

خواہی یافت و بعض را سوتے طعامہا بخارنگ - و بعض را فریفتہ

هذا ما رتبنا في بعض ملوك الاسلام - و امراء

این آن امور اند کہ در بعض ملوک اسلام دیده ایم - و نیز

هذه الملة الذين صادوا كالانعام - قصروا همهم على

در امیران این ملت کہ همچو چار پایاں شدہ اند - ہمت خود را بر

اللذات - و ترکوا حمى الخلافة كالفلوات - ما بقی

لذات بستہ اند و گذاشتند مرغزار بادشاہی را همچو بیابان - شغل ایشان

شغلهم من دون الاصطباح - و لا ذریعة راحتهم

سبب شرافت و بچ نماندہ - و نہ ذریعہ آرام شان

من غير الراح - يشربون الكميات الشموس اذا جھب

بجز شراب - سے فرشتہ شراب تند را چوں ہوا نمود

برنات الثانی - و مطلقین الی اغارید العوانی و الاغانی -  
 آواز تارائی چگ - و قصد کننده سوس آوازهای زنان خربصورت  
 و مستهلکین علی صوت برهه من الادانی - و منهم  
 و سرودها - و هلاک شوندگان بر آواز زن درخشنده از صفای جلد نگیند که از زبان و بعض  
 الشمس المراطر - و توائی السحب و سوت بشیمها الحواطر -  
 باز دارد آفتاب را - و ظاهر شوند ابرها و بدین آنها در لیا سرور  
 و قد فسدت بلادهم من انواع الفتن - و قزلت  
 شدند - و ملک شان از گوناگون قتل و تباه شده - و بر رعیت  
 علی الرعایا الوان المصاب و المحن - المسالك شاجرة  
 شان گوناگون مصیبت و محنت و نازل شدند - راهها ترسناک  
 و القبائل متشاجرة - ما کان لاحد ان یسافر فی بلادهم  
 اند و قبائل باهم اختلاف دارند - طاقت کسی نیست که در ملک شان تنها  
 بالافراد - فیذهب او یقتل و لا یدرکه احد للامداد -  
 سفر کند - پس غارت کرده میشود یا قتل کرده می شود و هیچکس  
 لا یرون هؤلاء الی نظام حکام الدولة البرطانیة و  
 ندو او نتواند کرد - این مردم نمی بینند چگونه حکام دولت انجلیزیه  
 حسن صفاتهم و دزانه حصاتهم - و اسالیب سیاستهم  
 انتظام کرده اند - و چگونه بطور ترقی نشی و آهستگی کار می کنند  
 و اعاجیب فراستهم - غایبوا کل علیل و ما ترکوا من داء  
 و طریقه های رعیت پروری شان و کارهای عجیب فراست و دشان - هر بیمار را علاج کرد  
 دخیل - یدرکون کل مستغنیث و مغول - و یسعون  
 هیچ مرض اندونی را نگذاشته - تدارک میکنند هر مستغنیث و درگیر کننده را و سوسه هر کار  
 الی کل معضل - و یسعون کل اودی بایدیم - و  
 شکل می دهند - و برابر میکنند هر کجی را بدست خود - و رحم

الذین يستعذبون السفر الذی هو قطعة من العذاب -

ایشان سفر خوش ہے افتد آن سفر کہ در حقیقت پارہ از عذاب است -

ليصطبروا بتساء المضرب و ينضروا بهن واطوبهم و يستقروا

تا بران یورپ شراب خورد و بہ ایشان چشماں خود تازہ کنند و خوشی

یرحمون کل مظلوم بایادیم - یبدؤن بعائدة - فھر

ہے کنند ہر مظلوم را بہ نیت ہائے خور - ال خود بطنیہ آغلہ کنند یا

یتفقون بفائدة - یتفقون فی امور السیاسة کثیرا

تائذہ آن ہے بردارند - در امور آبادی رعیت بسیار مال خرج

من المال - ثم ترجع الیهم اموالهم فی المال - یملکون

ہے کنند - باز آخر کار مالہائے شان سوائے شان بازی گردانیدہ

بندرس عود بستانا - و باستقالہ بکمان پھانا - انظروا

تائذہ بردارند - مالک میشوند بہ نشانیدن شائے بستان را و بخوش کردن دہ

کیف اھراقوا المال عند دواھی الطاعون - مع اساعاة

بافہ را - بہ بینید کہ چگونہ بروقت حادثہ طاعون مال خرج کردند باوجود بدھنی

الظن من الجھلاء و کثرة الظنون - فما کانوا ان یبالوا

جاہلان و کثرت ظن ہا - پس چنان نبودند کہ پروا

نفسا ابیة - حتی یکملوا دایا و رویة - و کذالک ایضا

ایچ سرکش کنند تا بوقت کہ رائے و حاجت خود را بشکیل رسانیدند - و ہمین

طریق سلطان الروم باقاصیہ و ادانیہ - و ارجو ان

من طریق سلطان روم برمایا اعلی و ادنی می یابم - و امید دارم

لا یختلف ظنی فیہ - و لا شک ان اذکار خیرہ فی

کہ سلطان موافق عن من باشد و مخالفت آن نباشد - و شک نیست کہ ذکر

العرب سائرہ - و محامدہ علی اللسن دائرہ - فندعو له

خیر او در عرب مشہور و ستارہ است و تعریف ہائے او بر زبان جامعی است - پس



مریخ الشباب - فتارة یغزبون و اخوی یشترون کالغراب  
 جوانی را بکمال رسانند - پس گاهی سوز یورپ می روند و گاهی سوزند و گاهی  
 و یتسون مما لکم لفرط اللجج بالشهوات - و اذا دعاهم  
 غراب - و از دیانت حرم و شهوات ملک برائی خود را فراموش میکنند - و چون در راه  
 و نطن فيه ظن الخیر - فان بلاءه محفوظه من  
 برائی او دعای کینم و ظن نیک داریم چرا که ملک او از گزند  
 الضیر - و هو علی خیر کما سمع من الروایات - و  
 محفوظ است - و او بر خیر است مطابق آن روایات که رسیده اند و  
 ما لا تفهم من امور قنادر و انما الایمال  
 آنچه حقیقت بعض امور را ندانی فهم پس تاویل آن می کنیم و  
 بالنیات - و علیها مدار الجزاء و المكافات - و نری  
 اعمال وابسته نیتها هستند - و بران مدار پاداش و سزا است - و می بینیم  
 انه تجوی علی یدة حسنات کثیرة و هو خادم الحسین  
 که بر دست او بسیار نیکی می جاری می شوند و او خادم حسین است  
 و نور الله عیناه ببرکة هذه العینین - و للدين  
 و خدا هر دو چشم او روشن کرد برکت این دو چشم - و برائے دین  
 و حماة وظائف مستکثرة فی حضرة دولته - فهدا  
 و حامیان دین در دولت عالیہ او و تعینا بجه شار اند - و همین  
 هو السبب لا قبالة و عظمته و عزته - بید اما  
 سبب اقبال و عزت اوست - مگر ما دیدیم  
 رتینا و شاهدنا ان بعض ارکان دولته قوم خائنون  
 و مشاهده کردیم که بعض ارکان دولت او خیانت پیشه  
 و ما بقى الارتباب - و کما جرى علیه من المصاب  
 اند هیچ شک باقی نماند و هر مصیبت که بر سلطان آمد پس از قویتر

و ذاءم لفضل بعض المهمات - فيتعلمون بعض  
 ايشان ايشاناً برائے فیصلہ بعض مهمات بخوانند پس از رکوع و اوائی بلیست و  
 و لعل لعدم المبالاة - و یعیثون کالسکاري لا طلع  
 اعل دفع ے کنند - و ہجو مستان زندگی می کنند از نیک

فاقوی اسبابها هذه الاحزاب - فالخاصل اننا لا نزي

اسباب آں ہمیں مردم خائن اند پس حاصل سلام این است

السلطان بلائمة - ولا تذكره الا بمدح و شحمة -

کہ اس سلطان را نشاندہ است انہی کنیم و اورا بجز حمد و ثنا یاد نہ می کنیم

و ندعو ان يهب الله له ازید من هذا علم دقائق

و دعا ے کنیم کہ ازین ہم زیادہ خدا تعالیٰ علم باریکی بارسہ سلطنت اورا

السلطنة - ويقطع مادة التغافل من اركانہ و يفتح فيهم

عطا فرماید - و مادہ تغافل از ارکان او برد و روح بشیاری

روح النقيظ و الجلادة - و يهب له عونا و همما

و مستی در ایشاں بدر - و سلطان المعظم را آن عزم و ہمت

كما يليق لهذه المرتبة - التي هي ظل الحضرة - و قد

برسختہ کہ لائق این مرتبہ است کہ ظل حضرت خداوند است و عادت

جرت عادة الله بان غضبه يهل على الغافلين كما

خداوندی چنین رفتہ است کہ غضب او بچنان بر غافلان فرود آید کہ

يهل على المحرمين - و يسقون من كأس واحدة من

بر مجراں فرود آید - و از یک جام ہر دو را سہ نوشا ند

دب العالمين - ولا نزيد ان تكلم اكثر من هذا في هذه السلطان

و مانہ نخواہیم کہ ازین زیادہ تر در بارہ این سلطان بگوئیم -

وقد بلغنا اخبار في بعض عمائد دولة فحقها تحت ذيل الكتمان - من

و در بارہ بعض از اسلاطین با خبر ما رسیدہ اند پس انہا باین پوشیدگی داریم - نہ

لهم عَمَّا شَان وَ زَان - وَ لَا يَبَالُونَ أُمُورَ الْحَلِّ وَ الْعَقْدِ  
 و بزرگ ملک ایچ خبر ندارند - و ایچ پرداسے امور حل و عقد نہ مانتے  
 وَ لَا يَهَابُونَ النَّسْرَانَ - وَ لَا يَخْرُجُونَ مِنْ مَغَارَةٍ وَ  
 وَ از زمان جدا نہ می شوند - و از غار بیرون نہ آئند اگرچہ  
 اِنْ اَعْتَلَّاهُمْ عَدُوٌّ عَلَى غَوَارَةٍ - وَ مَا اَهْلَكَكُمْ اِلَّا الْبَغَايَا  
 دشمن اگر شما را غافل یافتہ بکشد - و ہلاک نہ کردہ ایشانرا مگر  
 وَ الْغُبُوقُ مَعَ التَّغْذَى يَقْلَايَا لِحْدَايَا - لَا يَتَوَجَّهُونَ اِلَى  
 زمان ناهشہ و شراب شب و لالہ آں کہ کباب بزغالہ است - سوئے رعیت  
 الرِّعَايَا وَ فِصْلُ الْقَضَايَا - وَ قَدْ كَثُرَتْ الْبَغَايَا لِمُشْقِقِ  
 و فیصل کردن مقدمات متوجہ نمی شوند - و برائے بد بختی مردم زمان  
 النَّاسِ فِي هَذَا الزَّمَانِ - وَ دُفِعَ رَسْمُ الْحِجَابِ فَصَرَنَ  
 ناهشہ دریں زمانہ بسیار شدہ اند - و رسم پردہ نماند پس برائے  
 وَبَالَا لِلشَّبَّانِ فَاَمْطَنَ مِنَ الرَّجْعِ لِنَامِهِنَّ - وَ مِنْ  
 جوانان و بال شدند پس از رولم برقع برداشتند و از  
 الْاَتْفَالِ الْجَاهِلِينَ - وَ تَرَى النَّاسَ يَتَادَمُونَ عَلَى  
 و ہن با حکام را و سے بینی کہ مردم بہ ہمراہ ایشان در  
 الشَّرَابِ فِي الْاَسْوَاقِ - وَ يَتَعَاطُونَ كَالْعَشَّاقِ - وَ يَمَّا  
 بازار ما شراب سے خوردند - و ایچو عاشقان با یکدیگر تداضع پیالہ می کنند  
 تَسْقُطُ بَعِيٌّ مِنْ كَثْرَةِ الْخَمْرِ فِي وَسْطِ السُّوقِ وَ مَمْرُ  
 و بسا اوقات زن ناهشہ از کثرت شرابخوری در وسط بازار و گذر ممر  
 الْمَرْمَرِ - فَيَصْلَاهَا مِنْ عَشْقٍ عَلَيْهَا كَالْخَمْرِ - وَ عَيْشِي حَامِلًا  
 پیدریش سے شود - پس عاشق آں زن اور ایچ خراں بردارد - پس اورا برداشتہ  
 فِي السُّوقِ كَالنَّهْدِ مَبِينٍ - وَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ اِلَيْهِ ضَا حَكِينَ  
 ایچ مزرگان در بازار می رود - و مردم سوئے او می بنگرند و می خندند

و لاعنین - ره لایالی لوم الامین - فیمہ بكل سکتہ -  
 و لعنت می فرستد - و این پروائے ملامت کسے نمی کند و بہر کوچہ بصورت  
 بهیئۃ مجبۃ و کیفیۃ مخزنۃ - الجوز فی البطن - و الشاہ  
 عجیبہ و کیفیت رسوا کنندہ می رود - شراب در شکم و زن جوان بر پشت  
 علی الملق - و بیڈل فی مہادات بنی جہد استی و تشغفہ  
 و فرج می کند در علاج زن فاحشہ کوشش طعین و آل زن  
 حباً فیكون اسرہا - و تجذب الیہا قواہ باسیرہا - و یستعذب  
 بدل او فرو می رود و او از روسے محبت اسیر او می گردد و کشیدہ  
 تعذیبہا لالہاب عذابہا - و یصدق زورہا مخافۃ اذوارہا -  
 می شوند سوئے آل زن قوتہائے او تمام و کمال - و شیریں می پندارد عذاب کردن آنرا بوجہ  
 یقرب بہا و شک الردی - و لا یتبع سبیل الہدی - و یتلافی  
 سرخی و آفرینگی رخسار فاحشہ و باور می کند دروغ آنرا ازین خوف کہ مبادا جہاد اختیار کند از  
 الصیۃ - و یختل البنیۃ - و یتزل عقیلۃ لہا - و ان الثقیب  
 قریب بہلاکت می رسد و نمی گیرد راہ اے ہدایت را و صحت در سہم بر سہم می شود و در بنیہ اخلال پدید  
 احشاءہا بالطوی - و من علامات القیامۃ کثرۃ العاصی و  
 می آید و برائے آن فاحشہ زن گرامی حمل خود را میگذارد اگرچہ رومہ آن از گرسنگی فروختہ شود -  
 قلۃ الصالحات - و اعلان الفسق و الجور و عدم المبالات -  
 و از علامات قیامت کثرت زنان بدکار و کمی زنان نیکوکار است و فسق و مجور را آشکار کردن و اینچ  
 فلا شک ان هذا الزمان زمان هذه السیئات - و لا  
 پروانہ داشتن - پس هیچ شک نیست کہ این زمانہ زمانہ این آفتہا است - و هیچ  
 یتعظ احد بما ناب الناس من الوباء و القحط و غیرہما  
 کس پند نمی گیرد بدینچہ فرود آمد مردم ما از وبا و قحط و دیگر آفات - و  
 من الافات - و لا یتذکرون ما دھمهم من انواع الصائب  
 ای کس یاد نہ می گیرد آنچه فرود گرفت ایشان را از اقسام مصیبتہا -

و الوان النوائب - و تجللت لهم العبر فلا يعتبرون فهذا  
و رخا رنگ حادثه - و ظاهر شدند برائے شان نشانهای ترسانده پس  
من العجائب - يعادون الله و لا ينجحون للمسلمين -  
ترسيد پس اين عادت شان از عجائبات است - با خدا جنگ می کنند و سبے آشتی نمی  
ولا يتخذون سبيل الصلاح و التوبة و العلم و السر  
خند - و طريقهای صلاحيت و آهنگی و علم را اختيار نمی کنند و راه  
فی صدور هذه المعاصي و الخطيات - ان الناس قد  
در صادر شدن اين معصيت و خطا اينست که مردم از خدا سبے  
غفلوا عن الله جليل الصفات - و نسوا يوم المكافات -  
بزرگ صفات خود قائل شده اند - و روز سكافات را فراموش کردند  
و كفرت القلوب بوجود رب الكائنات - ثم اختلفت الذنوب  
و دل شان از وجود باری تعالى منكر شدند - باز گناها را از وجه اختلاف  
باختلاف الدواعي و الاسباب - و حدث كل ذنب بمناسبة  
اسباب تختلف - و پیدا شد هر گناه بمناسبت حرکت دهنده  
الحرك و الجذاب - فمن أصلي بيلية مجاعة - اضطر الى  
و کشنده - پس هر که بلاء گرسنگی گرفتار شد او سبے کیسیر بركا  
طرد و سرقة - و من ثقل حاذة بعيال و دين اضطر الى  
و دزدی مضطر گردید و هر که پشت او بوج عيال و قرض گراں گردید او  
تختلف دعه و احتيال و مین - و من اصبا قلبه حسن  
سبے دعه خلافي و جید گری و دروغ مضطر شد - و هر که دل او خوبصورتی  
جارية من التمد اضطر الى خائنة الاعين و تقييس العين بالله و ان تقض  
دفعترے از زنان نرم اندام برد او شکستهای چشم او بیکردن چشم بادت کار و دشمنی توبه و  
التوبة و العهد و المواعيد - فكذا لك فرط في  
عهد و دعه مضطر شد - پس هم چنین کوتاهی کرد در امر الهی

جنب الله كل احد من الفاسقين والفاسقات - تحريك من التحركات ثم ان للصحة و المقامات  
 هر يك از مردان بکار و زنان بکار به تحريك از تحركات - باز صحبت و آمیزش را  
 تاثيرات - و في مجالس السوء سموم و آفات - و من استنكر  
 تاثير است - و در مجلس استی بدی زهرا و آفت است - و هر که شر او  
 شتره من الخالطات - فلا یترجی برده الی وقت الوفات -  
 از خالطت مستحکم گردد پس تا بمردن امید بهتری او نیست -  
 و من ضعف و هوم فی الشرفش قوی و شیب به عصی - ولا یصلح  
 و هر که کمزور و کلان سال در پیرانش بدی او قوی است - و پیران سال او سخت از او است و هیچ  
 قلبه استی و لا فلسفی - و یموت علی الطبی - و لا یبزع  
 طیب و حکیم اصلاح دل او نتواند کرد و بر غث خواهد مرد و از گمراهی  
 عن النبی - و لا یفی منشرة الی الطبی - فانه و افاه الشیب  
 باز نخواهد آمد - و نامه اعمال بد او پیچیده نمی شود چرا که بدو پیری نگویند  
 المعکس فما کان له نذیرا - و ولی العیش النصیر فما خاف  
 کتده آمد پس او را نترسانید و عیش تازه رو تافت پس از آنکه  
 تا فضا نذیرا - بل زاد میلنا الی اموال الدنیا و عقامرها -  
 و حقیق که باقیانده است بلکه رغبت او در مال دنیا و زمین آن و جامداد آن و  
 و ضیاعها و نضارها - و حدائقها و ثمارها - و سلکها و  
 و زر آن و باغ آن و بر آن و چیزهای آرام دهنده آن و آرام  
 سکینتها - و زهرها و زینتها - و الموت وقف علی رأسه - و قرب وقت انهدام  
 آن - و گلهای آن و آرایش آن زیاده شد - و موت بر سر او انداخته شد و وقت خواب او وقت از  
 و معذالک یود ان یکون له کل ما فی الارض من  
 با وصف آن دوست میدارد که هر چه در زمین است همه او را حاصل  
 الخزان و الدفائن و العلوم و الفنون و البلاد و الحصون - و البعاس و  
 شود چه از قسم خزان و چه از قسم دفائن و هر قسم علم و فن و چه از قسم شهر و چه از قسم قلعه و چه



وَحَثُّوْا عَلَيْهِ وَدَعَبُوا فِيْهِ بِالتَّصْرِیحِ - وَبِمَا ادْخَلُوا هَذِهِ  
را بسیار تأکید کرده اند مردم را باین آیه گفتند و علانیه در آن ترغیب داده - و چون ایشان این  
الاباطیل فی الاعتقاد - اضطروا الی ان یرَوْجوها و یرقبوا مواقعها رقبه اهله الاعیاد  
امور باطل را داخل اعتقاد خود کرده اند - بگوین اضطرنند که در این راه بندگان خود را در مباحات و غیره بکار گیرند  
و کذالک شاع فی بعض المسلمین بعض العقائد الفاسدة -  
همی کنند - و هم چنین در بعض فرق ای مسلمانان بعض عقائد فاسده شایع شده اند -  
و رجعت کردواج الامتة الکاسدة - فمها انهم یقولون  
و آنچه رجعت یافتن چیزای گنایم درین زمانه رجوع یافته اند - پس از آنجا که ای  
ان المهدی یمخرج علی الناس من المغارة - و یاخذ  
است که ایشان می گویند که مهدی از غار می برود ظاهر خواهد شد و مکران  
المسکین علی الخرابة - و المسیح ینزل من السماء - و  
خود را در حالت غفلت نشان خواهند گرفت - و مسیح از آسمان بیاید - و  
معه ملائكة حضرة الکبرياء - ثم یمتی الشیطان و الآخرین  
باوست فرشتگان خدا قائل خواهند بود - باز حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله  
من الاعداء - فیمقتلها المسیح و المهدی باشد الایداء -  
عنها و دیگر دشمنان اهل بیت را (بزعم و ادعای) زنده خواهند کرد پس مسیح و مهدی ایشان را  
و یومئذ یقیل کل من کان من الفرق الإسمائیة المجلها کما فی الصفر بما کلا لحم صاحب النبی  
بسخت تر عذاب مل خواهند کرد - و در آن روز هر یک را از شیعیان علی دو بازو و آنچه بازو را می قطع  
یا النبیسم - فیطیرون الی السماء لاستقبال المسیح کالملائكة  
عطا خواهند کرد و پادشاهان این نیکو کاران را در محراب رضی الله عنهم قیامت بزرگوارند پس ایامی در استقبال مسیح و مهدی ظاهر خواهد شد که -  
ثم یمتکون اعناق کل من کان من اهل السنة - بما کانوا یمکرمون  
باز هر یک را که اهل سنت و الجماعت باشد گردن خواهند زد ازین جرم که  
صحة نابة خیر الربة - و بما کانوا یعادون الشیعة  
چرا صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم را بزرگ می داشتند و هم ازین جرم که چرا



و لا یبدخلون فی هذه الفرقة المحصومة المطهرة - و یومئذ  
 بشیاع عداوت می داشتند و درین نزدیکی داخل نشدند - و در آن روز از  
 لا یسلم من ابیدهم - و لا یبقی خیال علی ظهر الارض الا من  
 درست اوشان نه سلامت خواهد ماند و نه بر زمین باقی ماند مگر کسی که علی  
 فضل علی جمیع الناس علیاً و حسبیه وصیا - و لامراض  
 را از هر بزرگتر دانسته باشد و او را وصی اعتقاد کرده - و بر آن مرض  
 الناس اسبا - و آمن بخلافته الحققة من غیر فاصلة - و  
 مردم طیب انگاشت و بر خلافت حق او که بنیر فاصل است ایمان آورده  
 لعن الصبیابة کلهم الا قلیلان الذین كانوا زهاء خمسة و  
 باشد و نیز هر صحابه را لعنت کرده باشد بجز قلیل که بقدر شیخ مردم اند - و  
 كذلك انتصب اهل الحدیث لاذراع الحنفیة و الشافعیة  
 هم چنین اهل حدیث برائے این کار برپا شده اند که مردمان حنفی و شافعی و مالکی  
 و المالکیة و الحنبلیة - و جعل بعضهم بعضا و قاموا  
 و جعل را عیب گیری کنند - و بعض بعض را جاهل و خطا کار قرار  
 للخطیئة - و قال النضاری انا نحن علی الحق الصریح - و  
 دارند - و نضاری گفتند که ما بر حق واضح هستیم - و هیچ  
 لا یتجو نفس الا بدم المسیح - و سیدنزل المسیح مع  
 جاست بجز خون مسیح نجات نخواهد یافت - و عنقریب مسیح به همراه  
 الملائكة المقربین - فهناك یأخذ المسیح کل من كفر  
 فرشتگان مقرب فرو خواهد آمد - پس در آن وقت شرکان خدائی خود را بپو  
 بالو هیته و یدبجه کالقصّابین - و یومئذ لا یخلص احد  
 قصا با خواهد کشت - و در آن روز هیچ کس از دست او نتراند  
 الا من آمن بالكفارة - و من آمن فحبوا لولکان عبد النفس الامارة  
 دست بجز کسی که بر کفاره ایمان آورده باشد و هر که ایمان آورد بپنج نجات یافت اگر نمر باره را غلام باشد

و قال الذين اشرکوا من براهمة هذه الديار - ان الدين  
 و ہندوؤں میں دیار کہ شرک میں گنید کہ دین دین ماست و باقی  
 دیننا و الباقر کلہم وقع النار - فالخااصل ان الناس  
 ہمہ ہیزم دوزخ اند - پس حاصل کلام این است کہ ہم شامہا  
 یقتضون عیدانہم لقعض - و یوج بعضهم فی بعض - و  
 خود را امتحان سے کنند تا کدام شاخ خمیدہ می شود - و ہم کشتی سے کتہ  
 یصادعون و یتجاوزون و یرعلون فی کل رفع و خفض - و  
 ہم کشتی سے کتہ و کیدگر را ضرب شدید نیزہ در وقت پستی و بلندی  
 قد شمرنا عن ذراعہم لعش و نقض - و ترائی طوفان  
 سے مانند - و برائے نشاندن دشت بر حریت استیلائے خود پرچیدہ اند و  
 لہو پر مشلہ من آدم الی هذا الزمان - و تری الناس  
 طوفانے ظاہر شد کہ شش از آدم تا اینہم ایستہ نمی شود - و نمی بینی کہ مردم  
 کصارعین فی ذالک المیدان - و کتبوا رسائل و کتباً  
 ہیچ کشتی گیران دریں میدان حاضر اند - و کتاب و رسالہ نوشتہ اند  
 لا تعد ولا تحصى - و جاءت کقطرات البحر و حصوات  
 کہ خارج از حساب اند - و ہیچ قطرہ ای دریا و سنگریزہ ای  
 البر و الخصاص - و قد اجتمع جمیعہم صائنین علی الاسلام - و اجتمع  
 بیابان اندازہ آہنارمیدہ - و آن ہمہ بر اسلام حاکمندگان جمع شدہ اند - و بر حق کنی  
 علی استیصالہ بالجد التام - و رموا من قوس واحد  
 آن بجوشش تمانتر اتفاق کردند - و برائے زخمی کردن دین نبوی  
 بلحر دین خیر الانام - فانہ نارا دینہم فی سائر العقائد  
 ہمہ از یک کمان تیرا سے گذارند - چراکہ دین اسلام در ہمہ عقائد  
 و الاحکام - و ما بقی لدیننا حایة الا حایة الکریم العلام -  
 مخالفت عقائد ایشان است - و برائے دین ما بجز حایت خداوند کریم ہیچ حایت ندارد

و ضاقت علينا الارض لتضايق الايام - فانتضت غيرة  
 و زين بر ما بوجه تنگ ايام تنگ شده است - پس فیرت الی تقاضا  
 الله ان يحكم بينهم و ينزل امره بالمحق - و یروی آیه  
 که درین فرقه فیصد فریاد و امر خود بر راستی نازل فرماید - و برائے  
 لا لیتام الحق المنشق - و یضع الحرب و یوقد دینه بالنور -  
 التیام اه شکافته شده نشانه ظاهر فریاد و از جنگ دست بردارد و با نور  
 و بیخمش جیش آیاته بالثغور - فان الاقوام جادوا بجماری -  
 مدد دین خود فرماید و لکن نشانهای خود را بر سر خدای جمع کند - چرا که همه قوم با اتفاق  
 و تراهم من النعمة کسکاری و ما هم بیکاری - و صابر  
 از یک مقامی نبی که ایشان از شدت حرص بچوستان برسد و در شریستان بنشیند و دین در  
 الدین فی ابیدهم کاساری - و ان الله ری اعداء اهل  
 دست های شان همچو قیدیان است - و خدا دید که دشمنان دین خوب مضبوط  
 منعة و شدة - و تظاهر و جهره - و جده و ثروة - و  
 و در مزاحمت قوی اند - و پناه یکدیگر اند و در حدیث اند و صاحبان مال و دولت و  
 مکر و حیلة - و جلادة و همة - و ایجاد و صنعة - و تقوی  
 صاحبان مکر و حیله - و صاحبان چالاک و درست و صاحبان ایجاد و صنعت کاری و تجربه  
 فی المراء و معرفة - و استقلال و قودة - و تیقظ - و  
 در خصوصت و معرفت - و صاحبان استقلال و آهنگی - و بیداری در  
 الحیل و بصيرة - و وجد المسلمین غافلین و وجد فیهم  
 حیل و بصیرت - و دید مسلمانان را غافل و در ایشان سستی و  
 رخوة و ضعف و قلة المعلومات - و الانصاف فی الدنیا  
 ضعف و کمی معلومات مشاهده کرد - و دید که مسلمانان در دنیا  
 و عدم المبالاة - و قصود الهمم و اختلال الذیات -  
 فرق اند و هیچ پروا دین ندارند - و هست اما قاصر آمده و نیتها عمل پذیرفته -

و رى الدين منفرداً كالقرباء - فاعذ ما يملكه من العلوم  
 و دين را دید که همچو غریبان تنهاست - پس او در آسمان العلوم و نشانها  
 و الآيات فى السماء - كما أعدت الحيل والمكائد فى الغبراء  
 طیار گرو کوین را تقویت بخشید همچو آن حیل که در زمین طیار شده بودند که به هوائے نفس  
 مخلوطة بالاهواء - و بعث رجلاً من عنده واصطفاه  
 مخلوط بودند - و شخصی را از نزد خود فرستاد و درو از روح خود بر مید  
 من عرشه و قف فيه من روحه ترحماً على الضعفاء -  
 و رحم بر ضعیفان کرد - آیا تعجب می کنید و شکر نمی کنید -  
 اتعجبون و لا تشکرون - و الى هيئة الزمان لا تنظرون -  
 و طرف صورت زمانه نمی بینید - و در قول خدا و رسول  
 و فى قول الله و رسوله لا تفکرون - و تفکرون و لا  
 ادنکون می کنید و می خندید و خوف نمی کنید  
 تخافون - و ترون آیات الله ثم تمرون سائکمر لا توافهون  
 و نشانهای خدا تماشای می کنید باز چنان می گذرید که گویا  
 اما تحسف القمر و الشمس و جميعا فى رمضان - اما  
 هیچ ندیده اید آیا آفتاب و ماهتاب که در رمضان منکشف شده اند و آیات در رمضان  
 مضت على داس المائة مائة قويا من خمسها و صدق  
 خسوف و کسوف واقع نشد - آیا نگذشته است بر صدی یکصدت قریب خمس آن  
 رسول الله و ما مان - فارونی مجددی من دونی ان کان  
 و رسول خدا صلی الله علیه و سلم دروغ نگوید - پس بجز من اگر مجددی آید  
 انکذبون قلى الله و رسوله و لا تصدقون الیه - و لا تخافون المقتدر الدیان -  
 باشد مرا بنمایید - آیا گفته خدا و رسول اند که زیبی کنید و قبول نمی کنید بیان خدا و رسل را و از  
 یها الاعزة ان الزمان قد فسد من کل جهة و جنب  
 خدا نمی ترسید که قادر و بزرگوارنده است - عزیزان زمانه از هر جهت و از هر پهلوی خراب شده است - و مردم

و احاط الناس كل فرع جردم و ذنب - قد كثرت البدعا  
را هرگونه گناه گرفته اند بدعت را و کارهای بزیاده بسیار  
و الرذائل و قلت الاخلاق الفاضلة و الشمائل - و صار  
شده و اخلاق فاضله و صفات حمیده کم گردیده - و راست  
صدق الحديث كالكبريت الأحمر - و الاخلاص في التذكير  
گویانچ کبریت احمه گردیده - و اخلاص در نصیحت دادن مثل شکر  
اشق السیر - و تقعع الناس تتبع العثرات و كتمان المنكر  
سیرتها گردیده - و مردم عادت گرفته اند که لغزشها را بپوشیده و  
و الحسنات - و كفران الصنعة و ادمصاص المودات -  
غوبی را پوشیده می دارند و كفران احسان می کنند و دوستی را  
و حقوق الوالدين و الوالدات و مال الخواطر الى المصافات  
اطل می گردانند و نافرمانی پدر و مادر سیرت شان شده و دلها از دوستی  
من المصافات - و فسفخوا عموم المحبة و المواخات - و  
سوسه جنگ میل کرده اند - و عهدای محبت و برادری را شکسته اند  
اختاروا ما بياين الورع و سير التقاة - يتمايلون على  
و چیزهای اختیار کرده اند که مخالفت ورع و سیرت پرستگاری است - می  
النساء مكلفين - و لا يمحيتون الله احسن المحرمين -  
افتنه بر زنان و شدت دوستی ایشان در دل می دارند و با خدا محبت نمی کنند که از  
كلموا ببحار زانیات - و اولعوا باقانی و مغنیات - و تربي  
همه مجربان نیکوتر است - و فتران بدکار را دل داده اند و شیفته زنان خبیر و  
المساجد خالية من ذاكرين و ذاکرات - و طلبوا في  
پسود کرده اند و مسجد را می بینی که از ذکر کنندگان چه مرد و چه زن خالی افتاده اند  
و حلة العظام لذة و سرورا - و تركوا ديناً ملحوراً - يتكلمون  
و حله عظام لذت و خوشی جسته - و پروردگار را بگذاشتمند - از بهر دنیا

الکلف للدنیا الدنیه و امور الریاء - و یستنی لهم بذل  
 و کارهای دنیا و ریاضت اقسام شقت می بردارند - و آسان می کند  
 الاموال قصد الاهواء - و یجد کثیرا منهم ضاقت صدورهم  
 برائے اوشان خرج کردن مال را قصد آرزو و بسیار از ایشان تنگ  
 و کثر کبرهم و غرورهم - فیضربون نساءهم و حفدهم علی  
 سینہ خواہی یافت و غرور و تکبر بسیار خواہی دید - زنان و زنان را بر  
 ادنی ذنب من التلیع و الامراخ - و کادوا ان  
 ادنی مقصور زیادہ شدن تنگ یا نرم شدن خمیری زنند و نزدیک  
 بیشه غنیم علی ان لهم یا تو عند الطعام بالتفاح - و مرہما  
 می باشد کہ سر ایشان بشکند بریں گناہ کہ وقت طعام آب خنک و  
 یلطمونہم علی ان المباءة ما کیست - او الزبانی ما  
 خوش مزہ نیاوردہ اند - و با اوقات بریں گناہ طایفہ می زنند کہ جائے  
 بکشت - او التمارق ما صفتت - و یبکون و یبکون و یبکون  
 سکونت زوفتہ اند - یا بریں گناہ کہ مسند گسترده نشدہ و بریں بریں می زنند یا اگر بالین برترتیب  
 و یبکون کاتہم بہوتون - و یبکون الا صوات و من  
 نہادہ نشدہ و در ترش می کنند - و آواز بلند می بردارند و فریاد می کنند  
 الغضب یبکون - و یدعون المساکین و کالکلاب  
 گویا بریں آواز بلند می کنند و از غضب می لرزند و در می کنند مساکین  
 یبکون - و اذا اضطروا الیہم لغرض فیخلبون ولا  
 را و آنچه سگان دفع می کنند و چون برائے غرض محتاج ایشان شوند پس بزبان  
 یبکون - و ان بطأ خادم فی مجیئہ فیضربون حتی  
 می فریبد و اعلاص نمی کنند - و اگر خادمی دیر کردہ آید پس می زنند تا سجدہ  
 یقرب الکعبین - و یعاقبون بانی و این - و یا کلون  
 نزدیک ہوت می رسد - و شایخہ کنند بدین سوال کہ کیانندی و بکار ہم سر رفتہ بودی و می خورد و کاران را

الخدام ان لم يحضروا الطعام على اوقاته - و يمتحنون  
 اگر طعام بر وقت خود حاضر کنند - و امتحان گوشت می کنند و اگر  
 اللحم و يخبثون على ايهاته - و يبهذون خادما عاقلا  
 بر گرفته باشد پس پہلو بشکنند - و ناخوش می بینند حال ذکر کرا که  
 ان كان لا يتبع الظلم و الجور - و يبشعون بظالم  
 ظلم و جور عادت او نباشد - و افسر بگیرند بظالم اگر چه  
 و ان كان يشابه الثور - يظلمون ارامل و ان كن قريبا  
 بگاؤ مشابه باشد - ظلم می کنند بیوه زنان را اگر چه آن ها  
 منهم و من جيرانهم - او قریبه و من بنات اخوانهم -  
 همسایه او شان باشند - یا آن زن ها که برشته قریب باشند و از اقربا  
 و ان كان لاحد منهم اخ او اخان جائعين - فلا يلقهما  
 برادران باشند - و اگر یکی را از ایشان برادر می باشد یا دو برادر که گرسنه  
 لقمة كالخوان و ان يراهما قریب من الموت و لدغما الجوع  
 باشند پس یک لقمه او شان را برادران نمی دهد اگر چه بیند که ایشان از گرسنگی قریب  
 كالثعبان - و ان جاءت عاهة فيبستد فتح الباب -  
 بدست اند و در گرسنگی ایشان را گزیده است - و اگر زن زانیه بیاید پس زودی میکنند  
 و يتلقاها بالترحاب - و ما كان لجار ان يحل ذراعا  
 کشادن در را - و پیش آمد او را بر جا گفتن و مجال همسایه نیست که بر پناه  
 و يتألف بقراه - و ان قطع الجوع بمدا - يتجشم  
 او در آید و چشمه ضیافت او را اگر چه گرسنگی با کار دای خود او را پاره پاره کرده باشد  
 لا جل الا کابر اکلا - و يهتاء لهم کما یوکل و لا یراهم  
 تخلف میکنند از پیر اکابر از دوسه خوردنی و از پیر شان هر قسم طعام طیار می  
 على نفسه کلا - بل یجمع لهم من جميع الاکوان ماکل -  
 کنند و نمی بینند ایشان را برائے نفس خود گران بلکه برائے شان از هر قسم طعام

و ان هاضت الأكل - و يسوم التكليف في سُبُل الرِّيا  
 طیارے سازد اگرچه خوردنہ را ازاں ہیضہ نشود و بر خود تعلیمت برداشتن روا  
 و لا یعطى السائل ما حضر من العشاء - و لا یُنظر  
 سے دارد و در راه لمے ریا - و سوال کنندہ را آنچه از طعام شب حاضر باشد نمی  
 یجئ خلق سبط الی ذی جاعة - و یسب السائل و یضرب  
 دہد و ہر کہ گرسنگی دارد و بخل نمی سوزد او نمی نگوید و سائل را دشتام سے دہد و  
 ان وقت الی ساعة - و لا یروی ان السائل جاعاً  
 سے دند اگر تا ساعتی توقف کردہ باشد و نہی بیند کہ سائل نزد او در شب  
 فی لیل دجی - و قصده علی ما بہ من الوجہ - و  
 تاریک آمدہ است - و قصد کرد او را یا وجودیکہ پاسے او در میگردد - و  
 ظنہ مضیفاً یعطى رغیفاً - و یخاف رباً لطیفاً - فیذہ  
 گمان برد کہ او آن جہانے است کہ نان سے دہد و از خدا تاملے ای ترسد -  
 من بیتہ و لا یرحمہ مع علمہ علی عدم موئل - و  
 پس در دفع می کند او را از خانہ خود و بر و رحم نمی کند یا وجود این علم کہ  
 ان کان ما ذاق مَذیومین طعم ماکل - و ما یفکر  
 او را پناہے نیست - و اگر چنین باشد کہ از دور روز ذائقہ طعام پشیدہ باشد  
 فی ان الغریب این یذهب فی ظلام مَسْجِد - و ما  
 و درین فکر نمی کند کہ آن غریب در شب تاریک کجا خواهد رفت و دردت  
 یفعل عند تالم و تکل - فالحاصل ان المواصلات  
 درد واضطر آنچه خواہم کرد پس حاصل کلام این است کہ ہمدردی کم شدہ است و  
 قد قلت - و مصائب الضعفاء جلّت - و سی  
 مصیبت ہائے کمزوران بزرگ شدند - و زاموش کرد  
 المودة و صلة الرحم کل من کان فی المشارق والمغارب  
 دوستی و صلہ رحم را ہر کہ در مشرق یا در مغرب است و اقارب



و صارت الآقارب كالعقارب - و لا تجل ذالك بترك  
 اچھو كڑم ہا شدہ اند - و از بہر ہمیں سبب ترك ميكنه  
 من ساقه السغب الالهل و الدار - و يذهب اين  
 كسے كے كٹھ اورا گرسنگی كسان خانہ خانہ را رے رود ہر كجا كہ  
 يذهب الفقر و يدور كيف اذار - و يفصل عن  
 محتاجی اورا سے برد و گردش سے كند بر و چيك گردش می دهد و جدا سے شود  
 القربي بكسب مروضه - و دموع مفضوضه - حسی  
 از اقارب بچكر پاره پاره و اشك ہائے رنجہ شدہ - تا آنكہ  
 لا يعرف احی فیتوق - ام اودع اللحد البلیع - و  
 شافت ميگفتہ شود كہ آیا زندہ است تا انتظارش كرده آید یا نہارہ شدہ  
 و یصرخ فی الغریبه قائلاً این است یا زوجي یا  
 خال و فرادے كند در حالت سفر میں قول كہ كجا ہستی اسے زن من سے پسر  
 و ادی - و انی اهل كفی المجر و اكنن كيف اصل اليك  
 من - و سرا بر تیرا پاك كودہ است مگر چكودہ بدست خالی سوسے  
 بصفر میدی - و یقول یا اسفی علی وطنی و یفهم  
 تیرا برسم - و سے كویہ اسے افسوس من بر وطن من و تنگدل سے  
 قلبہ و ہر یغزہ - و لا يكون له احد ان یورثش  
 شود دل او و او از شرم گفتہ تواند كودہ و اورا كسے نبود كہ قصہ  
 حكایتہ علی ما یسود - ثم یسعی بختیره الی وطنہ كجا  
 او مسلسل بنویسید - باز اخیر از گرفته سوسے وطن او شتابہ  
 یسعی الاجرد - و لا یستبطنه احد عن مرقاه - و لا  
 اچھو اسے كہ سے رود و بیكس اورا از رائے او كہ پوشیدہ است دریافت  
 یغنیہ فی استضام زوجیہ و فتاك - و لا یعطی له  
 نے كند و مدد نمی دهد اورا در جمیع آوردن زن و پسر او و كسے اورا بقدر

نصاب من المال - لیکفل زوجہ و ابنہ فی الحال -  
 ضرورت مال نہ می دهد تا زن و پسر خود را همان وقت فراہم  
 و قد تكون له بنت جاوزت الإحصار - و می کہاش  
 آرد - و گاہی او را دختر سے بی باشد کہ از حد بلوغ تجاوز کرده باشد  
 فی بیتہ و کادت ان لا یقنأس الا بکار - فیگون  
 و او ایچو کہ در خانہ او باشد کہ در خانہ مادر و پدر از حد جوانی گزشتہ  
 هذا الرجل صیدا لہذہ الافکار - و بیوت قبل وقت  
 باشد و قریب است کہ زن بکر باشد یا نہ پس این شخص این فکر را آشکار می گرد و قبل  
 الاحتضار - و میور فی حلقہ ماء عذب و یقطنی علیہ  
 از وقت جان کنن می میرد و تلخ می شود در حلق او آب شیرین و فرود می آید  
 عذاب - فیہشی بہوتاً کانتہ مصاب - و یستہین فلا  
 برو عذاب پس بواسی باختہ سے روو گویا او در پانہ است و قرص  
 یحطون من المال قسوطا - و ان یکتب لہ بچہ قطا - و یستقری السلیل  
 ہے تمام پس بیکس او را از مال خود حصہ نہ می دہد - اگرچہ بر آستان دیوار  
 و لا یجید اوقاتا - کانتہ ورد ارضا قاطا - و لا یوری  
 آن قرص سے نہ نشہ دہدیچہ دیوار او وقت لا بیوت خرو نہ می باید گویا او پرزینے فرو آید  
 من حزب الصنع - و ان یستنفذ فی شاعہم الدسح -  
 کہ در اینجا سخت قحط افتادہ است و از گروہ سلوک احسان نہ می بیند اگرچہ  
 و لا یشاہد الطول - و لو اطلال القول - و لا یجید  
 یہ ہمہ طاقت نہائے آنها کند - و نمی بیند احسان را و اگرچہ سخن را دراز کشیدہ باشد  
 منهم دواء الطوی - و ان تنشر من وشی سمورہ او طوی  
 دتہ کے باید ازیشان روئے گرسنگی و اگرچہ جامہ رنگین افسانہ خود را بکشد و  
 و کذ اللثیمتہ لیلہ المبیر - و لا یجیشتر الصیغ المثیر -  
 یا در نور و در چمنال شب ملاک کندہ او دراز سے گردد - و صبح روشن ظاہر سے شود

و تبسط علیه ليله جناحا لا تغيب شوايها - ولا  
 و بر روی آن شب پر خرمی گسترده که کروات آن پنهان نمی شوند - و سفید  
 تشییب ذوایها - هذا حاله و اخوه المتوفى يطمر  
 نمی شوند گیسوهای آن - این حال دوست و برادر او که از نعمت و  
 طهور الغزاة - و یوم الی طلوع الغزاة - لا ترفع یدة  
 ناز گمراه شده است همچو آهسته جهد و تا طلوع آفتاب می خسید  
 للصلاة - و لا یجمع صلیه للصلاة - یستی کالبا بوسه  
 او بر روی عطای بخشش بلند نمی شود و نه پشت او بر روی ناز غم می گردد و همچو  
 فی غلوائه - و یستر جهلته بثوب خیلاء - لا یعلم کیف  
 رکب یل در تجاوز خود می رود و امور باطله خود را بجامه پندار خود می پوشاند -  
 تستطیر صدوع الیک عند غلبة الحنین الی الوطن والولد -  
 نه می داند که چگونه یرا کند می شوند پاره های جگر وقت غلبه آرزوی وطن و  
 یحور العین فی صورتہ - و بها یبرق اسایر مسترته -  
 پسر - جمع نه کند ز را در کیس خود - و یا و می درخشد خطوط و علامات  
 و کذالک یستی ابتلاء غیاحه - و یبسط جناحه -  
 خوشی او - و بهم چنین بطور آزمایش حاجت او آسان کرده شد و باز می  
 فیتمی علیه طریق الاهتداء - و یجبره شقوته الی العیایة  
 او فراخ کرده می شود - پس پوشیده کرده می شود بر روی راه هدایت یا فتن  
 و العیاء - و یظن ان دولته من علمه و دهائه -  
 و کشش او را بدینچنین او موسی پیرایه و گمراهی دگمان میکند که دولت او از علم و وزیر کی است  
 لا یمن فی سائر الآلهة و نعمائه - و یمدح عقله و یقول  
 از امارت قسمت کننده نعمت های ظاهر و باطن - و عقل خود را تقریب میکند و  
 الی حیه حوزت ما اشتهیت - و ما حوی اغوائی ما حویت -  
 که گوید که بدو هر مراد خود یا فتن - و برادران من آن مال جمع نموده که من جمع کردم

و اِنِّیْ مَا اَمَنْتُ بِالرَّسْلِ وَ تَعَاقِبْتُ - فلم ما عُدَّتْهُ ان  
 و من بر پیغمبر ایمان نیاورد و این کار را کرده داشتم - پس چرا منصب  
 ابهرهت او جنیت - و من الجرائد التي كثرت في المسلمين  
 نشدم اگرگاه کار شدم یا گناه کردم - و از جمله گناه ها که در مسلمانان کثرت شده اند  
 کبر و شخو و کالشیاطین - فمن كان يحسب لنفسه من العلماء  
 تکبر و غرور است که بهر شیاطین میدارد - پس آنکس که خود را از علمای  
 پوری مزایا علمه با انواع الخیلاء - و ینذکر الاخرین کالمحققین  
 پندارد ظاهر می کند فضیلتها علم خود با تمام تاز و تکبر - و یاد میکند دیگران  
 المزدربین - و یتوغر غضباً اذا قيل انهم من العالمین - و  
 مثل تحقیر کنندگان و از غضب افزوده می شود چو گفته آید که ایشان از علمای  
 یشیخ بانفذه انفا عند ذکر العیر - و يقول دسوا ذکرة فان  
 هستند - و بینی خود بلند می کند از تنگ داشتن وقت ذکر غیر - و میگوید که هیچ ذکر  
 کالمسار او العیر - ثم یحمد نفسه صلفاً کالمستکبرین - ليعتلق  
 او کند چرا که او مثل فرست یا مثل گردد - باز خود ستائی می کند بهر سببها  
 به الناس اعتلاق العاشقین - و یتقلب فی اذالبیب - و  
 لاف زنی - تا بیادیند بد و مردم بهر آویختن عاشقان - و میگردد در کالبد - و  
 یخبط فی اسالیب - فیدعی تاذرة امته من الادباء - و لا  
 کج می رود در راه - پس دعوی میکند بآنکه که او از ادیبان است و آویختن  
 ببلخ شانه احد من البلغاء - و ینسل الاقران کالهبیان  
 از اهل بلاغت بشان او نمی رسد - و سوال می کند هم نشان خود را از  
 عن التراکیب الخویة و الصیفة - و یقطع علی الناس  
 ترکیبهای خوید و از صیغه - و برائے خطا گرفتن قطع کلام مردم می کند  
 کلامهم للتخطیة - و یندی ناجذیه علی لفظ کالکلاب - و ینزعم  
 ر می نماید دندان پسین خود را از خشم بر اختلاف یک لفظ بهر سبب - و گمان میکند

نفسه على الصحة و الضوابط - و كذلك يزعم  
 که او بر حق و بر ضوابط است - و بارے میں گمان میکند  
 هذا الرجل مرة انه من الاطباء - و فاق الكل في  
 که او از طبیبان است - و فائق شد همه را در تشخیص مرض  
 تشخیص الداء و تجویز الدواء - و یبرز طوراً فی ذی الفقهاء  
 و تجویز دوا - و گاهی ظاهر می شود در لباس فقیهان - و  
 و يشير حیناً الى انه طفر بنسخة الكيمياء - ثم اذا فتن  
 گاهی سوسے میں ایشاء می کند کہ او بر نسخہ کیمیاء کامیاب شدہ است  
 فی موطن فرسان البراعة - و ادب البراعة - فثبت انه  
 باز ہمیں امتحان کردہ شود در میدان سواران قلم و صاحبان زیادت در عقل  
 لا يقدر على ان يتق الانشاء - و يتصرف فيه كيف شاء  
 و ہنرمند پس ثابت می شود کہ او برین قادر نیست کہ سخن پاکیزہ تواند گفت  
 بل يظهر انه ابحم و يضاهي الجماء - و لا يعلم ما الادب  
 و تصرف کند در انشاء بہر طریقہ خواہد و ظاہر می شود کہ او ژولیدہ زبان است و  
 و لا يدري هذه الطريقة الغراء - ثم اذا عرض عليه  
 کچھ چارہ پایان است و نہ می داند کہ ادب چہ باشد و ازیں طریقہ روشن پیچھے باشد باز ہمیں  
 المرضي للمساوات كما ادعى في بعض الاوقات - فاكان ان يفرق بين السكته و  
 بیمار را بر پیش میگذارد کہ علاج بمطابق آن کرد و بعض وقتاً دیگر کردہ بود پس اینفکۃ تیز را نامی باشد کہ در سکتہ و سبب  
 السبات - و ربما يحسب الدق ثقته - و انطباق المري  
 فرق تواند کرد - و بسا اوقات تب رق را تب ثقہ گمان میکند - و انطباق مری  
 ذمته - و يسمى السبل سلاقا - و ضيق النفس خنقا - و  
 را ذبح نام می نہد و بیماری سبل را کہ خارش و سیلان رطوبت وضعت بمراد سلاق نام می  
 يستعمل في مواضع التشنج كلما هو مطلق للحرارة - و مبرد  
 نہد و سلاق آن بیماری است کہ غلظت و سرخی جن و سقوط مزہ در و لازم است - و نام ضيق النفس خنق می نہد

للمعدة - و یامر بان یوقی المريض کثیراً من الخس و الکافور  
 محل اسے گرم کردن بدن آن دوا استعمال میکند کہ حرارت را فرو نشاند و معده را سرد میکند و حکم میکند کہ  
 و الکزبرة - و یحسب له کثک الشعیر اجود الاغذیة - و  
 مریض را کافور و کثیر بسیار داده شود - و گمان میکند آب جو بہتر مریض بہترین غذا ہے - و حکم  
 یامر ان یتجنب اللحم و الابازیر الحادة و لا یقرب شیئاً  
 سے کند کہ بیمار از گوشت و اصالح ہائے گرم و ہر چیز سے کہ گرم باشد پرہیز  
 من الاشیاء المسخنة - فیکون آخر امر العلیل - ان الادواء  
 کند - پس آخر امر بیمار این سے گردد کہ درم ہائے سرد از  
 الباردة تحدث فی بدنه من الراس الى الاحلیل - و فی  
 سر تا احوال درو پیدا سے شود - و در بعض طبیعت  
 بعض الطبائع تزيد النفخ او یهلك المريض من شدة  
 نفخ زیادہ سے گردد یا مریض بشدت سعال سے میرد - یا  
 السعال - او تسکن حركة القلب فیموت السقیم فی الحال -  
 دل از حرکت خود باز سے ماند و بیمار فی الفور سے میرد - پس  
 فیمثل تلك الاطباء یكثر القبور و یقل رونق العمارات - و  
 بہ ہچھو این طبیبان قبر زیادہ سے شوند و حسن آبادی کم ہی گردد -  
 من اطال الملكث تحت علاج ایشاں بماند ایس ضرر است کہ ببرد - و بیمار  
 من اعین فقتلوا - و کم من ارجل اعرجوها - و کم من  
 چشم ہاں ہستہ کہ این طبیبان آنہارا کور کردند و بیمار از ہاں ہستہ کہ لنگ کردند  
 صبیان بدعوا فدفنوا بخطاءهم - و نجوا من ایسہم یقناہم  
 این طبیبان آنہارا بیمار کو کلاں اند کہ ایشاںرا چپک و حصہ ظاہر شدہ ہیں بوجہ خطا این  
 یتماثم المرضى و ان یجباوا الزرع - و یشربون لبن کل  
 طبیبان دفن کردہ شدہ - رباعث مرون از دست ایشاں را لیاقتند - چرب میخورند ایشاں را

ابون من غنهم و بقرهم حتی تبکاء الذر و تخلی الضرع -  
 بیا ران اگر چه بحالت خامی بفروشد زراعت را و میوشند شیر هر شیر دار از گو سپند و گاد تا بعد که کم  
 نم یآیند الموت بالحسرات - و یلعنونهم عند فراق الایماء والبنات -  
 شیر می گرد و میا شیر دار و خالی میکند پستان را - باز آن مر میضای را بمرست مروت می آید و آن طبعیا را  
 و قد یدعی هؤلاء الکذابون بانهم یجعلون العاقر ضاناً -  
 در وقت زحمت بشماران این را و وقت راحه است تا مفرینند - و گاهی و گاهی گویند که او نشان زن عقیقه را بسیار بچپ  
 و الکاذب ناسیا زاناً - و یوتون الناس بنات و یثین -  
 دهنده میگردد - و گیسای را که از گاو الیدن باز انده باشد میزدند و تا بجو رسند میکنند - و می  
 و ان زنوا الثمانین - و یزى الصبی بد و اعم اخره -  
 دهنده مردم را دختران و پسران - اگر چه تا هشتاد سال رسیده باشند - و کودک بعلاج شال برادران می  
 بعد ما کان بحضرة - و کذالک یقولون انا نکفاء المرضی  
 بدید - بعد از آنکه آخری بچپ بر خود بود - و هم چنین این طبعیا می گویند که ما باز میبایم  
 من اعتدائه - و یجعل العلیل کفیل بعد اخنائه -  
 مرضی را از زیادت - و مرضی را بعد غم شدن پشت همچو درخت خرا میگردانیم -  
 و من اراد ان یمروا الطعام - و یتقوا العظام - فیکل  
 و هر که می خواهد که او را طعام بهضم شود و استخوان ها قوی شود - پس  
 و هوننا الکبیر - و سیتظر فی اسبوع التاثير - و اذا استقبل  
 می باید که همچون کبیر مابخورد - و در یک هفته تاثیر خواهد دید - و چون مردم  
 الناس دواء و ما دوا الا النقصان - فاعلموا ان الرجل  
 دوائی او استعمال کردند و ندیدند مگر نقصان پس دانستند که دروغ گفتند  
 قد مات - و انبهره اللعان - و کذالک یکهون و لا یحسبون سبته - و  
 است - و در پی او میسند و از این چنین دروغ میگویند و او را عمل دشنام نمی دانند - و  
 بالجهل یجعلون الکذب قبة - و کذالک اذا ادعی احد  
 برجل خود دروغ را همچو بناس می نمایند که گزداگر از دیوار کشیده باشند - و هم چنین چنان

منهم انه نقيه و من المحدثين - فثبت في آخر الامر  
 دعوی کند یکی از ایشان که من نقیہ و از محدثان ہستم - پس آخر ثابت می شود کہ  
 انه جاهل و لا يعلم الدین - و لا يخفى عالم و جهول -  
 او جاهل است و دین را ندانے شناسد - و پوشیدہ نمی ماند دانا و جاهل و  
 و لا صهیح و مسلول - و انی فی هذه صاحب البقرة -  
 تندرست و مسلول - و من درین حقیقت صاحب تجربه ہستم -  
 و انتقدتهم فوجدتهم کالمیة - انهم تفردوا فی الدقاریر -  
 و ایشان را آزمودم پس آنچه مرده یافتہ - ایشان در روغنا بیگانه ہستند  
 و اعدوا کالبعیر - یا کلون حتی یتقلب علیہم المعدة و  
 و آنچه شتر بر بدن غرودہ راے طاعون می دارند - مے خورند تا وقتی کہ معدہ بر ایشان گچول شود  
 ینقضوا علی الفراش - و بعدوا عن الحق و طلبہ فلیسوا  
 و بر فرش مے کنند - و از حق و از جستن حق دور شدہ اند - پس  
 الیوم کالشمع و لا کالفراش - ترکوا الملة و ما قالہ النبی الصبیح  
 امروز نہ بچشم ہستند نہ بچشم پروانہ یا - ملت اسلام و گفتہ بنی خوبصورت را  
 و سقطوا کاذبة تسقط علی جنح یقیح - و اذا غاب عنهم قدیم  
 را ترک کردند و بچشم گس با بر زخم ریناک افتادند - و چون پلیدی شان از ایشان  
 فضاقتا لہا ذرعا - و ما ملکوا صبرا و لا ورعا - واللہ انہم  
 جدا مے گردو پس برائے آن تشکیل مے شوند - و صبر و پرہیزکاری ہمہ از دست  
 قد اطاعوا النفس و سلطانہا - و تعودوا الشہوات و شیطانہا  
 مے دهند - و بجزا کہ ایشان نفس و تسلطہاے نفس اتن ردا دہ اند - و بہ شہوات و  
 ید و دون علی ابواب اهل الثروة و البسار - و الجدة والعقا -  
 شیطان شہوات عادت گرفتہ اند - بر دروازہ ہاے دولتندہاں و توکمران و زمینداران  
 و کمر منهم مالوا من صلوة الصبح الی الصبح - و من العشاء  
 مے گردند - و بسیار مے از ایشان از نماز فجر سوسے شراب رخ کردہ اند - و از نماز شب





معذالك يحسدون انفسهم كالبدد - و يخبون ان يقعدوا  
 باوجود این خود را چوں ماه چهاردهم میدانند - و می خواهند که مردم ایشانرا  
 من المجلس في الصدر - و يسمون انفسهم مولايين - او  
 در صدر مجلس بنشاند - و خود را بنام مولوی او فقیه و محدث  
 فقهاء و محدثین - و من لم ينادهم بهذه الاسماء فيقضبون  
 مشهور می کنند - و هر که ایشان را بدین نام بپايد نکند پس بر او  
 عليه سائین - مع انه لم يبق لهم طبع عربي و لا ذوق  
 ختم می گیرند و دشنام می دهند - باوجود اینکه ایشانرا طبیعت مشابه اهل عرب نموده  
 ادبی - و انی دعوتهم مرارا و جریتم احوارا - و عرضت عليهم  
 و نه ذوق از ادب مانده - و من بارها برائے اسماضه ایشانرا خواندم و بارها  
 کلامی - و اريتهم عذری و حسن نظای - و قلت هذه آية  
 شجره ایشان کرده ام - و برایشان کلام خود عرض کردم - و نصاحت و حسن نظام خود ایشانرا  
 صدقی و محقق و حساسی - فاقا من مثله انکم تنکرون  
 را نمودم و گفتم این نشان صدق من است و محبت من است و تمیز من است پس مثل آن  
 بمقای - ففروا فرار الحیوة - من اسلحة الکماة - و قودوا  
 بیابید اگر از مقام من انکار دارید - پس چنان گریختند که لماں از سلاح ای سواران بگیریزند - و  
 کالنساء الکحال العین - و الطیب و المشط و الحیل جمع  
 عادت گرفتند همچو زنان سر به گردن و سرچشم و خوشبورا و شانه کردن را و جلد را بر آینه  
 العین - و بعضهم یزغبون فی الضفر و الاجمار کالنسوة -  
 جمع کردن در - و بعض ایشان رغبت می کنند در یافتن موی و جمع کردن مژه ها آنها همچو  
 و یکدهنون خصلتم و یعطفون کل وقت شعور الجميرة -  
 زان - و تدبهن می کنند مژه ها را و جمع می دهند هر وقت موی آن مژه ها  
 و یفرون فدارا لابق من مجالس العلم - و معذالك لا  
 را - و همچو غلام گریز پا از مجلسهای علمی می گریزند - و باوجود این

تری فہم اثرًا من الحلم - و اذا دخل مسجدہم احد  
 نحوای دید در ایشان نشانی از حلم - و چون در مسجد ایشان کسی را غریبان  
 من الغریاء - و کان یغضب اشعارہ مثلاً و یسودھا  
 داخل شود کہ سوسے خود را خضاب مے کرد و سیاہ مے کرد پس بدو  
 بشی من الاشیاء - نصالوا علیہ کالکلاب - او ککفتار  
 اچھو سگای حملہ مے کنند - یا اچھو آں کافران کہ در جنگ احزاب  
 غزاة الاحزاب - و ناشوہ کالسباع - اللہم الا ان یفقد  
 حملہ کردہ بودند - و مے گزند اورا اچھو درندگان - بار خدا یا مگر اینکه بطور  
 الیہم شیئاً من المتاع - او یمد الباع بجداء الباع - انہم  
 بدیہ وہ ادشال را چیزے از متاع - یا ببقالبہ دست دست دراز کردہ شود -  
 قوم یاکلون الضعفاء باللسان - و یفرون من الاقویاء  
 این قومے است کہ کمزورای را بزبان خود مے خوردند - و از دزد آوران اچھو بزدلای  
 کالجہان - و اذا اجتمعوا احدٌ لیبائع - و ادی الکنان و  
 مے گیرزند - و چوں کسیے خود را بریں جمع کرد کہ بادشان باشد کند - و بنود کیش را و تیرا  
 السہام و الباع - فقروا و لا کفقور الحمی - و غلب  
 را و دست را - پس مے روند و نہ اچھو رسیدن خراب - و غالب میشود شخیصہ کہ  
 مِنْ حِیْلِ عَلَیْہِ عَلَی الزمر - فحاصل البیان انہم یہرعون  
 برکوی حملہ کردہ شدہ بر گروہ ہا - پس حاصل کلام این است کہ ایشان ہی دونہ سوسے  
 الی الغریاء کالطوفان - و لا یہتال صلاہم الا بمشاهدة الثعبان  
 غریبان مثل طوفان - و نہ مے ترسد بار خورد ایشان مگر بریدن اژدہا -  
 و لا یمیدون الا برعیفہ او صغیفہ یعظمون العظام  
 و عادات نمی کنند مگر بہ ناسے یا کباب کہ بر سنج کشیدہ باشند - بزرگ میدارند  
 الوفات - و یکفرون بالذی بُئیت و احی الاموات - الا یمیدون  
 استخوانہاے بوسیدہ را - و منکر کسیے گردند کہ از خدا مبعوث شدہ و مگر از زندہ کردہ ایمانی دانند

ان الوقت وقت نصر الدين ودفع اللئام - وقد دفت شمس  
 که این وقت وقت مددین و دفع لئیان است - و به تحقیق آفتاب اسلام تربیه  
 الاسلام - بل عادوا الحق لحب الاقارب و اللذات - و آثروا هذه  
 بغروب شده است - دشمن داشتند حق را ازین سبب که اقارب و عزیزان را محبت  
 الدنیا و ما انعقدت من المودات - یبعثون عرض هذه الدنیا  
 کردند - و اختیار کردند این دنیا را و آنچه بسته شد از دوستی - میخوانند مال این و  
 و خطارتها - و یجبون ان ینالوا خشارتها - فالاسف کل الاسف  
 بلندی مرتبه آن - و می خواهند که بآینده طعام اوگر برخوان باشد ایشان را رسد - پشیمانی  
 انهم بقوا بعد موت الاکابر کالجلف - ولا خلف بعد السلف -  
 انیس است که این مردم بعد اکابر اسلام همچو نم تپ می مانده اند - و نیست پس مانده بعد  
 یدعون انهم فاقوا کل فی الفقه و الحدیث و الادب - و  
 از گزشتگان - دعوی می کنند که اویشان در فقه و حدیث و ادب از همه فائق تر اند - و  
 تسلا من کل انواع الحذب - و لیس لهم خبر من حقائق الدین -  
 بر هر بلندی کمال دویده اند - حالانکه هیچ خبر از حقیقتهای دین ایشانرا نیست  
 ولا نظری حدائق الشرع المتین - و ما اعطی لهم قدرة  
 و نه نظر بر باغهای شرع متین است - و نه اویشان را قوت داده شد که  
 علی ان یکتبوا عبادة غراء - ولا قوة لیفتروا رسالة عذراء - و  
 عبادت روضه بنویسند - و نه قوت که تا بکارت برند رساله دوشیزه را - و  
 ما اجد احدا منهم یعارضنی فی الاملاء - و یبازونی فی تنقیح الاشلاء  
 هیچ کس را از ایشان نمی بینم که با من در املاء و در تنقیح انشاء باهم معارضه کند  
 و قد قلت لهم مرارا انی انا المفلک الوحید من کتاب هذه الاولیاء  
 و من بارها ایشان را گفتم که من از نویسندگان این زانده امهر یگانه هستم - و  
 و المنفرد بعلم معارف القرآن - ولی غلبة علی الاواخر و الاوائل  
 یگانه در علم معارف قرآن - و مرا بر اولین و آخرین غلبه است -

و لو جاءني سبحانه دائل كالمسائل + فاذا طلبت منهم مباسداً  
 و اگر چه سبحانه دائل مثل سوال کننده نزو من بیاور پس چون درین میدان ازیشان  
 کلماتی قلت من کمال بلاغتی فی البیان - فهو بعد کتاب الله  
 همه آنچه در باره بلاغت نمود گفتم پس آن بعد کتاب الله قرآن شریف  
 القرآن - و انه معجزة جلیل الشان عظیم اللعان قوی البرهان -  
 است - و آن معجزه بزرگ شان دارد و بزرگ روشنی دارد و زبردست  
 و انه فاق الكل ببيان لطيف و معنى شريف - و التزام البروقين  
 برهان دارد چرا که او از دوسه بیان لطیف و معنی بزرگ بر همه فوقیت میدارد و  
 فی جميع مواضعه كهربق دلیف - شاجر الناس ذیه فما اردا کمثله  
 آنچه آن برق که در هر بار دو مرتبه می درخشد در هر موضع خود دو گز غریب من بیان و کلام  
 من شجرة - له خلقة و علیه طلاوة ولا یبلغ و هفنه نبت و لو  
 نبی را التزام کرده - اختلاف کردند درم درو پس نتوانستند که مثل او در شجره بنمایند - بزرگ او شیرینی است  
 کمل فی اهتزاز و خضرة - و الذی یطلب لعانه من کلام غیره  
 در روی خروشا و طاشته است و هیچ روشنی از آنکی در سر سبزی او را نمی رسد اگر چه در آنگی در سر سبزی بدرجه  
 من الکائنات - فلیس هو الا کرجل یورید ان یافو اللحم من العظام  
 کمال رسیده باشد - و آنچه روشنی او از کلام غیرت که از مخلوقات است میطلبد - پس او آتش آن کس  
 المقتودة الرفات - فالحق و الحق اقول الله لا یوجد کتاب بین الدفین  
 است که او از استخوانها گوشت برآورد آن میخورد که در قبر کرده شدند در پیشند - پس راست میگویی که هیچ کتاب  
 کمل کتاب ربنا رب العالمین - فکما ان الکمال من کل جهت  
 در او طبع و وجود نیست که مانند باشد کتاب پروردگار را که پروردگار و جهان است - پس چنانکه کمال از هر جهت  
 مختص به بعضی بخصرة الکبرياء - فکذا الله المختص من جميع الانحاء  
 بخصت باری تعالی مخصوص است - پس هم چنین خوب و رقی از همه سو خاص  
 مختص بهذه الصیفة العزاء - و اما الذی هو دونه فهو  
 درین کتاب روشن است - مگر آنچه سواست دوست پس آن از عیب و

فی هذا الميدان - فما بارزنی احمد و اختفوا كالنمل من - و ما  
 متقابلہ کنندہ طالب کرم - پس بچکس این متقابلہ پیدایا و تخری زمان پوشیدہ شدند - و ایشان  
 لا یفلو من عیب و نقصان - و ان کان کلام النابغة او سخبان - فان  
 نقصان خالی نیست - اگرچه کلام نابغة یا سخبان باشد - پس اگر مثلاً  
 وجدت مثلاً فقرة من کلمات احمد منهم کلمة ابرق و املس - فجد  
 کلام کے اچھو رشار تا باں باشد پس فقرہ دیگر را اچھو جینی خورد و پین خواہی یافت  
 فقرة اخوی کانت اصغر من افسح ان وجدت لفظا کعین حوراء - فجد  
 و اگر افسح را اچھو چشم خوب سیاہ در محل سیاہی و خوب سفید در محل سفیدی یافتی -  
 آخر کناقة عشواء - و ان وجدت مثلاً قافيتين متوازيين کجھیزتی النساء -  
 پس فقرہ آخر اچھو ناکہ کور خواہی یافت - و اگر دو قافیہ برابر یا بی اچھو دو سرین زن  
 فجد ردیفاً کالیة اختل ترکیبها و تحوکت و ما بقیت علی الاستواء - و  
 پس ردیفے را اچھو بند سرین خواہی یافت کہ از جائے خود جنبیدہ باشد و بر حالت  
 ان القرآن یشابه الوجوه الحسنان لا تجد ثایا الا مزینة بالمشب -  
 صحت نماندہ باشد - و قرآن شباهت دارد بردائے خوب نحوای یافت دندان پیشین او را  
 ولا خدوده الا مضببة باللہب - ولا ینانه الا لامعة من الترف  
 گردنیت یافتہ و برخش آبی - و نہ رشار ہائے او گردل کشدہ برخی و نہ سر بخشتان او را گردن فلندہ از  
 ولا خصره الا منطقة بالحیث - ولا حواشیه الا بلحمة بالسلم - و  
 نازکی و نرمی و نہ کراے او گردان پوشندہ از باریکی - و نہ ابروان او گردوشنی یافتہ بخشادگی - و نہ  
 لا باسمه الا زاهرة بالفلم - ولا جفونه الا مسکرة بالسقم - ولا انفه الا معبده  
 آن دندان او کہ بخندہ ظاہری شوند گردوشن بخشادن بیان آن - و نہ پردہ ہائے چشم او گردست کنندہ بہ باریکی  
 بالشم - ولا جبهه الا آسرة بالطور - ولا عینه الا معبده بالحدود - فخذة عشرة  
 خود - و نہ بینی او گردہ بندگی گیرندہ از بلندی و نہ پیشانی او گردایہ کنندہ با طرا - و نہ چشم او گرد غلام گیرندہ است  
 آراب - یوجد حسنہا فی القرآن من غیار و تیاب - منہ  
 سیاہی و سفیدی - پس این وہ حضور هستند - یافتہ میشود من آنہا و قرآن بپیر شک و شبہت - منہ

کان لهم ان یظهروا من شؤطهم - او ینثروا بحوۃ او نجوۃ من  
 مجال نماز اگر چیزے از تنگ خود بنمایند - یا پرانند کتد خرمائے بقید یا خرمائے بدی  
 فوطهم - فحاصل الکلام انهم صاروا فی الشر للشیطان کنی - و  
 را از طرف خود - پس حاصل کلام این است کہ ایشان در بدی شیطان را انچو سایہ  
 لیسوا من الخیر فی شیء - لا یعلمون من دون الجہالات -  
 شدہ اند - و بہ امور غیر راجح مناسبت نمی دانند بجز امور باطل - و در غارت  
 و یشاہون السباع فی العادات - و قد اضعوا مادة المواساة  
 مشاہدہ زندگان استند - و ضایع کردہ اند مادہ ہمدردی و آمیزش را گویا  
 و المقانات - کانهم استوطنوا الغلوات - و اذا دوا احداهم  
 ایشان وطن گزینہ اند بیاہان یا را اگر بپند کہ از کسے اند کہ کار جہالت صادر شدہ  
 منہ قلیل من الجہالة - فقل ان یسعدوا بالاقالة - بل یشتمون  
 است - پس کمتر است کہ او را عفو کنند - بلکہ او را براں لغزش و شتم  
 علی ذالک العثار - او یہ خلونہ فی الکفاد - و کما ان الفلاحین  
 مے دہند - یا در کازاں داخل مے کنند - و چنانکہ زمینداران بر دیہات  
 یقاتلون علی قرئی و جفان - یحارب هذه العلماء علی قرأ  
 و شاخہاے انگور مقاتلہ مے کنند عاربہ مے کنند این علماء بر ضیافت ہا و  
 و جفان - یتزکون الحسب للعتب - و یوثرون الوب علی الرب  
 کاسہ ہا مے شور با - میگذازند دوستی را بزرگانہ و اختیار میکنند عصارہ و دوائی را بر پروردگار  
 یتنازعون علی الاموات - و یأخذون الثواب الملیت من نجث  
 مقدم بر مردگان نزاع ہا مے کنند و از خبیث ثبت پارچہ میت میگیند  
 الذیات - و کل منهم یری الساکر فیہ کالغضب - و یمیدی ناجیہ  
 و ہر یک از ایشان زبان خود انچو شیرینا بر ہم میگردانند و نہادن پسین خود را  
 و یحرق نابہ من الغضب - و معدنہ کسبہم لا یقارن قطوب  
 و بساید از خشم دندان را - و اوجہ اوں سخت نامبارک تکسب ایشان از ایشان جہت شود ترشی ناکامی کار را

الخطوب - و حروب الكروب - و يلازمهم في جميع عمرهم صفر  
 و کارزار اندوه - و در همه عمر ایشان تهیدستی و خالی بودن صحن خانه لازم حال  
 الراحة - و فراغ الساحة - و كما ان الفلاح يتوقر غضبا على  
 ایشان می باشد - و چنان که زمیندار بوقت برکندن کیشک اثر ذراعت آن  
 نبش يروي من الربيف - و ياخذ النابش و يكرس بعض الفضائل  
 بفضنب افروخته می گردد - و می گیرد برکننده را و می شکند بعض استخوانها  
 فانه انهم يسمونهم بذي القرنين من جريرة فعله هاهنا - و يشهد عليهم ايماننا في الفهم ما يفيض بونه و يسهطون عليه  
 را - پس بچین اگر کسی ایشان را ازین فکر بخل کرده اند برمی دارند و از میان بریشان می کشند و در زمین کشتن را می افشند  
 عليه ذرافات و وحداثا - و ان غلبوا عند هذه المحاربات -  
 برو به ریت مجوعی یا یک یک می افشند - و اگر در وقت این جنگ مغلوب  
 فيمتدون شياطينهم في التابآت - و قد علموا ان يجذوا من  
 شوند - پس شیاطین خود را برائے مدد می طلبند - و تعلیم داده شده اند که جز از علم  
 الظلم غفرانا - و من الاساءة احسانا - فانهم قوم اُمروا بارادة  
 منفرت دهند - و بپاداش بدی احسان کنند - چرا که این قوس هست که  
 نموذج الاخلاق - فما اروا الا سیر الشور و الشقاق - فهم  
 برائے نمودن نمون اخلاق - پس نمودند مگر خصالتی بدی و دشمنی - پس ایشان  
 الذين سعوا لامیذای و جاوزوا حد الاخطاع - فليت لي  
 همان مردم اند که بزرگ اذیت دادند و بدیدند و از حد تیز و بدیدن تجاوز کردند - پس کاش مرا  
 يهمل اعداء من السباع - یا کلون لحم الغائب و لا يباليون  
 بدو ایشان از درندگان دشمنان بودند - گوشت غائب میخورند و بر کسی جنگ  
 للمبارات - کانهم ظباء يخافون حدة الطبابة - یا حسرة على هذا  
 بیرون نمی آید - گویا ایشان آهوان اند می ترسند تیزی تیغ را - ای حسرت برین زمانه  
 الزمان ان الامراء رغبوا في الخمر و الزمر و النساء و المقصر  
 که امراء این زمانه در شراب و سرود و زنان و تمار بازی رغبت کردند - و



و العلماء الى الكذب و السَم - و تركوا الحكمة اليمانية و رضوا  
 عالمان این زمانه کذب و افسانه گوئی را اختیار نمودند و حکمت یحیی را ترک کردند و از  
 بالنزاة من القمر - و ما بقى فيهم من دون الكبير و الشمس - و الوشب  
 خرا بخت خواراضی شدند و در ایشان بجز بحیر و خرامیدن از تاز و برجستن و جهیدن  
 و الطم - یبغون صومة من الجمال - و عومة من الحنطة و الارز  
 هیچ چیز نمی نمایند - بجز از کشته مقداری عدد و یک خرم از گندم و یک خرم از  
 و الحص و فراغ البال - و ما بقى لهم رغبة في اعلاء الدين و نبش  
 ارز و یک خرم از نخود - و در بلند کردن دین هیچ رغبت ایشان را نمائند و نه  
 حشاش الضلال - ادهقت كئوس رؤسهم من الكبر الى اصبالها  
 برای بر کردن هیچ گیاه های گمراهی جوشته در دل نماند - پر کرده شد کاسهای سر ایشان از  
 و اصهارها - و تقاسموا على حفظ و داد الدنيا و تخييرها و استيثارها -  
 بکبر تالاب های شان - و باهم قسم خوردند درباره محکم داشتن دوستی دنیا و اختیار کردن  
 و حسبوني من عدا الله کانهم اطلعوا على ذات صدري - او علوا  
 آن و مرا از دشمنان خدا قنای پنداشتند گویا او شان بر راز نهان سینه من مطلع شدند یا راز من  
 ما خامر سؤی - و رثیت منهم ما عرفنی جهه البلاء - و جزونی  
 را داشتند که بدل من آیمخته است - و از ایشان چیزی دیدم که ازاں دانستم که بلا چه چیز است و سؤی  
 الى الحكام و عكفوا بي على الاصطلاء - فما شئت و ما اصفيت الا  
 حکام مرا کشیدند و بر آتش قائم کردند - پس نه بر من موسم سرا آمد و نه موسم گرما  
 و بقتهم رستم - سلطوا على كل بلغ مبلغ للتوحيين - ليندعوني  
 مگر بدال ایشان بند بر پای من رفتم - بر من بر یک احمق دشنام دهنده را سلط کردند تا  
 و ينزعوا في قومي كالشيطان اللعين - ثم معدا لك لا يعتدون  
 مرا - سخن خسته کنزد همچو شیطان لعین در قوم من تنباهی انگند - از با وجود این عذر نمی خواهند  
 مما فعلوا - و لا يظهرون الندم على ما صنعوا - بل زادوا غييا  
 از آنچه کردند - و ظاهر نمی کنند ندامت بر کارهای که کرده اند - بلکه در گمراهی زیاده شدند

و تَصَدُّوا لِلْجَاهِلَةِ - و اعرضوا عن السلم والمصالحة - و حقرونی  
و برای جنگ دشمنی پیش آمدند و از صلح و آشتی اعراض کردند - و تحقیر من کردند  
و ازدرونی و قالوا جاهل لا یعلم العربیة - بل ای لا یعرف  
و گفتند که جاهل است که عربی را نداند - بلکه ناخوانده است که صید را  
الصیفة - ثم اذا جَلَعْنَا عَلَیْهِمْ نَفَرًا کَفَرًا اِلَیَّهِ مِنَ الصَّرْفَامِ -  
نموش ششامه - از چوین باقدام شدید بر ایشان گذر کردیم پس بگریختند همچو گریختن از  
او البجیان من السهام - و رؤا متی ما یری صبی عند حلول  
از شیر - یا همچو گریختن بزدل از تیر - و از من چیزی دیدند که طفلی بروقت فروز آمدن  
الاهوال - او عصفور من عقاب اذا انقضت علیه من قنن  
خوف ای پند - یا کجنگ از باز چوین پروازند از قلعه کوه - و بودند که گمان  
الجبال - و كانوا حسبون کشاة جلیاء - فمستم منا فاطح فقالوا  
سے داشتند نسبت من گویا همچو گریختند استم که بر سر سرون نمی دارد - پس چوین  
بقرة قنواء - و من جاءنی منهم متسلحا - جعلته مجلحا - بما  
حس کرد ایشان را از ماضیت گفتند گاو سے است سرون دار - و هر که از ایشان نزد من سلاح پوشید  
اعنوا کلابهم علی لحم البراء - و ادعوا الدین بالافتراء - فکان  
بیامد - پس او را همچو آن درخت بدحال کردم که در او چار پایاں چنداں خورند که از و چیزی نماند چرا که او شاخ  
جزاء هم ان یقتشعوا و یفسقوا - او یطعنوا و یبندعوا - و یریون  
برگشت بچشم ایشان خود را بگذاشتند و دین را از افتراء نقصان رسانیدند - پس جزاء ایشان این بود  
ان یفوتونی و کیف عافتی - و اناسم الا عوافتی - یفسقون  
که زیر نشان از پند آورده ایشان را از پند بگریختند یا بخت بگریختند - می خواهند که مرا بگریختند  
الناس و انفسهم ینسون - و یکذبون الصادقین و لا یجحفون -  
و چگونگی ایشان بترسم - جز این نیست که ایشان شکار من اند که بوقت شب بر ایشان کامیاب شدم پس  
لا یقومون فی الضمار - و یهتدون لا نفهم سبعین منفذا  
نسبت می دهند مردم را و خوشی را فراموش میکنند و گدایان را می کشند و نمی ترسند - و میدان نمی بینند

کالفار للفراد - و کافوا اشهدوا الله علی کف اللسان و عاهدوا  
 و طیار سینکند هفتاد و سولخ انچوش برائے گزینش و بودند که گواه گردانیدہ بودند خدا تعالیٰ را بر سبب داشتن  
 بزا اسرع ما نسوة - و ان الکبر قد سری فی عروقهم و عظامهم  
 زبان و عهد کردند بدو - پس چہ قدر جلدی در فراموش کردن عهد کرده اند - و بتحقق تکبر سرایت کرده است  
 و ملأ الشرائین - فما کان لهم ان یمتنعوا و لو حلفوا مغلفین -  
 در گہائے ایشان و استخوانهای ایشان و پر کرده است شراین را - پس در طاقت ایشان نماند کہ  
 و انهم جمروا بعوثرهم لحرب اهل السماء - و اغلظوا لنا و قصدوا  
 از کذب باز آیند اگرچہ غلط مغلف بخورند - و ایشان لشکر ہای خود را بر سر جمع کردند تا اہل آسمان  
 للاستعزاء - و تجاہلوا بعد العلم و تعاملوا بعد البصيرة - فکانهم  
 جنگ کنند و ہمدستانم دادند و باہتر از پیش آمدند - و دانستہ جاہل شدہ بعد از علم و کور شدہ بعد از  
 تَدَفُّوا من خالق او ماتوا جائیین مع وجود الثمار الكثيرة - فلاجل  
 بنیائی - پس اودشان از جائے بلند انداختہ شدند یا در حالت گرگی مرزد و بود و یکہ ثمر بسیار موجود  
 ذالک سماء رماعا و سقطا خاتم الانبياء - بل قال لا یجده  
 بودند - پس از بر آہیں جناب خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم نام ایشان روی و فرمایہ نہادہ است - بل گفتہ  
 مثلہم شرًا تحت بناء السماء - انہم قوم اختاروا الذنوب من جمیع  
 است کہ از روی مانند ایشان زیر آسمان خنڈا پیدا یافت - ایشان قومے ہستند کہ گناہ ہا را از ہر پہلو اختیار  
 الجہات - و ما تری فاسقا الا یوجد فیہم نموذجہ بل یوجد  
 کردہ اند - و پنج فاسق را بخوای دید مگر در ایشان نمونہ او خوای یافت بلکہ صفات  
 فیہم صفات السباع و الجہاوات - یوشرون البر علی البر - و  
 درندگان و چارپایان در ایشان خوای یافت - اختیار سے کنند گندم را بر نیکی - و  
 یتزکون حب الله لحب او جلیب کالیتر - ترا فیہم فی مواضع  
 تزکبہ میکنند محبت الہی را بر آن یکدازند یا شیر و بچہ گرہ - خوای دید در ایشان در  
 الغضب آثار الجنون - و یوتون للامانی باشتات المنون - میضی  
 جانب غضبشان ہائے جنون - و میرند برائے آرزو ہا ہوتہائے خفت - سے گزد

ليلهم ونهارهم في الغيبة والسب والشتم والاثام ولا وملت  
 شب وروز ایشان در غيبت و دشنام دهی و غمازی - و چکر کرده شد مینه  
 صد و دههم من الغل والحقد والعداوة - و تجد السهم  
 ایشان از کینه و بغل و دشمنی - و خواهی یافت زبان ایشان بچه نیزه  
 که ماح اشرعت - اوسیون شهرت - اوسهام قومت - اومدی  
 که سے جبند - ایشیر که از نیام بیرون کرده می شوند - یا کرد  
 حداثت - ادافة من السماء نزلت - یسجدون امام الامراء  
 که تیز کرده می شوند یا آفتی که از آسمان نازل شد - سجده می کنند پیش امیران  
 و یا کلون قحفت الفقراء - و اذا ذکر عندهم ان فلانا  
 می خورند کاسه سه فقیران - اگر نزد ایشان ذکر کرده شود که فلان شخص  
 یوتی العلماء - و یملأ کيس من جاع - و انه من اغنياء القوم  
 میدهد علم را و پُر می کند کیسه آنها که نزاد باید داد و از تو نگران قوم و  
 و کرام الناس - فسعوا اليه بالعين والراس - وقالوا یا سیدنا  
 بزرگان است - پس سے دوید سوئے او و می گویند ای سرور ما - تو  
 انت خیر من برء و ذر فتصدق علينا و اغسلنا من  
 بهتر از تمام مخلوق هستی پس بطور صدقه چیزه ما بده و از چرک دریم  
 الابدناس - و اما فقراء القوم فی شربون دماءهم و یلعنون  
 افلاس ما پاک کن - مگر محتاجان قوم پس می نوشند خون ما و ایشان لعنت می کنند  
 اباؤهم - و اذا اقتدر احد منهم فاذا الجار و جار - و  
 به پدران ایشان و اگر یکی از ایشان اقتدار یافت پس اینا می دود - هسایه را و کلم می کند - و

ما رحمهم و ما اجار۔ بل اذا افروسته الفرصة فخرجه من  
 رحمهم ہی کند و در پناه خود آورد۔ بلکه اگر فرصت داد پس نشانید او را از  
 المحرم۔ ولو كان احداً من الوالی المحرم۔ و ما اصاب من  
 آب گرم و اگر چه دوست تربی باشد و از آبرزش نفاق و بغض باز نماند از آب آلود  
 التخلیط ولو بالتخلیط۔ و اخرج لهوی النفس فی کل امر طریقاً  
 معالیه باشد و براسه از دوسه نفس در هر امر طریق پیدا کرد و دوسه گزاشت  
 ولا غادر۔ شفیعاً ولا شقیقاً۔ و من احسن الیه بانواع الالاء۔  
 و نه برادر سے۔ و هر که از هر گونه نعمتها بر دوسه احسان کرد و نشانید او را پیاله  
 و سقا لا ساس الا یادی و النعماء۔ فما ساقاً بالعشیر۔ و لو كان  
 نبت ا و احسان پس پادشاه او از ده یک نداد اگر چه از دوست باشد یا  
 زوجاً و من العشیر۔ و ما احسن الی احد بدلو من الماء۔  
 از قربانان و یک دو آب بر یکس احسان نکرد بلکه احسان دیگران را  
 بل استقل جزیل الاخرین من الخیلاء والاستعلاء۔ و اذا  
 از راه ناز و تبرک کت شد۔ و چون نیکی و احسان از رفیق دید یا تحفه از  
 رأی جمیلاً من الزمیل۔ او وجد نزلاً من النزیل۔ فما شکر له  
 همان یافت پس شکر نکرد او را پناهی سیرت نیکان است بلکه قبول کرد  
 كما هو سیرة الصالحاء۔ بل اخذ عابسا و ذهب معرضاً کالسفهاء  
 بحالت بین برهین بودن از اعراض کرد و پیو کینه مردم برنت۔  
 و اذا جاعاً ضیف شتاءً كان اوصیفاً فما اگر مه بالخدمه  
 و چون گرسنه بیاید سرا باشد یا گرما پس بخدمت

وتواضع الجنان ولين اللسان - وما استفسر اين بات وما  
 د تواضع و نرمی گفتگو اكرام آن خفيث نكرد - پس از دريافت نكرد كه  
 اكل بل ضايق ذرها و صار كما للشيطان - و اذا صار من اغنياء  
 كجا خبيد و چه خورد بگد دل تنگ شد و شيطان گرید - و چون از توگران  
 فيجيب الناس من معارف - ولو كانوا من معارف - هذا  
 گرید پس مردم را از عطا مائے خود محروم داشت اگرچہ آن مردم از آشنایان  
 حالاً اتهم - و كما ان تنعدم جهلا تهم - و اني انا موت الزود  
 باشند - اين حالتائے دشمنان است و قريب است كه اور باطلا ايشان  
 و حرز المذمور - و انا حربة المولى الرحمان - و حجة الله  
 بعدوم شوند - و من موت و روي هستم و برائے كے تنويد هستم كه  
 الديان و انا النهار و الشمس و السيل - و في نفسي  
 ترسانيد شده و من حربه خداوند بخشايده هستم و محبت خدايے جزا دهند هستم  
 تحققت الا قاييل - و لي ابطلت الا باطيل - و انا الواصف  
 و من روز و آفتاب دراه هستم - و در من قولها درست شوند - و با من هر چه باطل بود باطل گشت  
 و الموصوف - و انا ساق الله المكشوف - و انا قدام الرسول  
 و من وصف كننده هستم يعنى تعريف حق كار من است و مراد وصف كرده شد يعنى در حق من  
 التي تتحشر عليها الاموات - و محي بها الضلالات - كهر الفخري  
 پاكيزگي آمده و من ساق خدا هستم كه شاده است - و من از رسول صل الله عليه سلم تدعى تهم كه مژگان بر و بوش نواهند  
 فلا يرى - و ان الله معنا و ظله ظليل - و كل رداء نزل به  
 شده نماز است و محو نمائند گرديد - وقت چاشت شد پس هر كشيده است - پند خدا با است و سايد و نزل كشتود و چادر نيز

جمیل۔ وانا موفقون تو اتینا الا قلام۔ سمانہا السہام۔ ومن  
 خدست۔ واما توفیق یافتہ ہستیم و قلم اباموافقت دارند گویا آن تیرا ہستند۔ و  
 عارضنا فهو ذلیل و یس لہ علی دعواہ دلیل۔ دلائل یزدی  
 ہر کہ با ما مقابلہ کہ و پس از ذلل است و اورا بر دعوی او ایچ دلیل نیست۔ و ہرگز  
 عارضنا فانه من نور العرفان۔ و لا یداس عارضنا فانه  
 متاع الذیل شمرده نخواہد شد کہ آن از نور معرفت است۔ و آبروی ما بال متاثر شد  
 من عرض اللہ و ظل عزۃ ربنا المستعان۔ زوید بخوئی  
 چرا کہ او از آہدہ سے خداست و سایہ عزت از سبحانہ است۔ سے پیران قوم من  
 بعض الشحاء۔ فانکم لا تستطیعون ان تحاربوا حضیرۃ  
 اندکے از بغض خود کم کنید چرا کہ اس طاقت شائستہ کہ ہ حضرت کبریا جنگ کنید و ظاہر  
 الکبریا۔ وقد بلغت آیاتی و ظہرات علاماتی۔ وان اللہ  
 شہد نشانہائے من و پیدا شدہ نشانہائے من و خدا تعالیٰ بنجاک چہانید  
 ارغم المعاطس بأبی السماء۔ و اقتاد الشواہد بسوط  
 بینی را بہ نشانہائے آسمانی و مطیع کرد اسباب اسببے سرکش را بتاوانہ روشنی دست  
 بروق البسما البیضاء۔ و ترون خیلنا شلن علی العدا  
 دشمنانہ۔ و ویدہ آمد کہ اسپان دوم برداشتہ بردشمنان چنان افتادند کہ باز برگشتگان  
 سجاہیازی علی العصفور۔ و الصقر علی الغراب المذکور۔  
 افتد یا بہر حق کہ بکلاغ ہیبت خورده سے افتد پس ایشان دہن خود را بستند و  
 فرگنوا الی الاحجام۔ و کفوا السہم من استخفاف خیر الانام۔  
 سوئے آن میل کردند و زبانا سے خود از جنگ رسول صلی اللہ علیہ وسلم باز داشتند۔

فسر فی الارض هل ترى من قسيس يطلب الايات - او ينكر  
 پس در زمین سیر کن آیا بیچ پادری می بینی که نشان طلب می کند یا در میدان ایشان  
 قائما فی المیدان باعجاز نبینا خیر الکائنات - کلا بل مات  
 از کار معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم رے کند - هرگز نیست بلکه لشکراں مردند و  
 المنکرون و قبر المکذبون - و قدری الله آياته قریبا  
 تکذیب کنندگان و گور با دروغ شدند - و خدا تناسل قریب به حد نشان  
 من مائة او تزيد - و اعطى المسلمون لفتح حصون الکفر  
 ظاهر نمود یا زیاده از این و بر اسلحه فتح قلعه ای که کفر کلید مسلمانان را داده شد  
 المقالید - الیوم یبئس الذین کانوا یصولون علی الاسلام -  
 امروز از انکامی خود آن مردم نوبید شدند که بر اسلام حمله میکردند و هر چه خدا تناسل  
 و اذاب لجهنم حربة الله فصار عظامهم کالعظام - کان  
 از ترا کنندگان را بگذاشت پس بزرگان ایشان بهیچ استخوانها شدند - و زرد پا دیان  
 للقسوس من المال ما یبیطرهم - و من الاحتيال ما یخترهم -  
 مال آن قدر بود که شادان و متکبر می گردید و چله گیری آن قدر بود که  
 والقوم احضروا لهم ما فی یدهم - وقد موا لهم ما فی  
 بر اسلحه مجارده گرم می نمود - و قوم میسایاں هر چه در دست شان بود  
 بلدا هم - و کان المسلمون قد عجزوا عن الاعتراضات الفلسفیه  
 بر اسلحه شان جمع کردند - و هر چه در شهر شان بود پیش آوردند و مسلمانان از اعتراضات  
 و الشبهات الطبعیه - و شباهة علماء السیمیه - و رغبتهم  
 فلسفیه و شبهات طبعیه و نکته پیچی اسلحه پادریاں تنگ آمده بودند - و رغبت سان



فی تلویث ذیل العصمة النبویة - و تتبع عثرات رسول الله  
 در آلوده کردن دامن پاک نبی علیه السلام و بغیبت شان در کتفه چینی رسول الله  
 و کسر شان الصحف الرحمانیة - و سگان کل ذلک کسبیل  
 صلی الله علیه وسلم و کسر شان قرآن شریف - و این همه سیلاب ملک بود که  
 جرات اهلک کثیرا من الناس - و ضنات سکل نفس من  
 بسیارے از مردم بکشت - و هر یک نفس از انواع و سوس بسیار بچ  
 انواع الوسواس و ارتاعت القلوب - و اشتدات الکروب -  
 پیدا کرد - و ترسیدند دل - و سخت شد سبب قسار می - و  
 و دار الشیطان حول ایمان المسلمین - و اراد ان ینخرج من  
 شیطان لایمان مسلمانان بگوید و بخواست که از سینہ او شان نور  
 صد و رهم نور المؤمنین - و قصد هم بفضضه و فضیضه  
 نوسان برون آید - و قصد ایشان کرد اسیم خویش و آب  
 و سمره و بیضه - و آجله و عاجله - و فارسه و راجله - و صامیه  
 سفید خویش روان - و نیزه اسے خود و تمشیر اسے خود و مال بعد از دیر  
 و ذابله - و راحه و نابله - و اشتد زحفه علیهم - و کل کمی  
 آیند و مال جلد آئنده دسوار او و پیاده او و مرد پر جلد خود و مرد لاغر خود و نیزه  
 نهض الیهم - و سعاد ان یناشروا و یمضغوا تحت اسنانهم - و  
 زنده خود و تیر از خود و لشکر او بر ایشان سختی کرد - و هر سوار بر دست سوارشان و تیر بر تیر  
 و یمزقوا بسنانهم - و سکانوا فی ذلک مئذین مبهوتین - و  
 ریزه کرده شوند و خایره شوند و زیر دندانها شان و پاره پاره کرده شوند و نیزه شان و دوزخ و دوزخیان



تعداد	نام کتاب	زبان	تصنیف	تاریخ	نام کتاب	زبان	تصنیف	تاریخ
۴۸	سراج الدین عبدالحی بن محمد بن ابی اسحاق	اردو	۶۳	۲	الحق بحث ایمان و ایمان حضرت ائمه	اردو	۶۳	۲
۴۹	کتاب رب و عبادت				روانی و حقیقت بنیالوی - لایق بنیالوی	اردو		
۵۰	حضور حق الماکام - امام کی خدمت و پناہ				کتاب رب و عبادت	اردو		
۵۱	در تفسیر تفسیر				الحق بحث ایمان و ایمان حضرت ائمه	اردو		
۵۲	رسالہ جہاد و فتنہ - امام حسن علی				روانی و حقیقت بنیالوی - لایق بنیالوی	اردو		
۵۳	راہ حق و حقیقت - نبوت و حقیقت				کتاب رب و عبادت	اردو		
۵۴	چوہدری محمد رفیع رحمانی - ایمان و				الحق بحث ایمان و ایمان حضرت ائمه	اردو		
۵۵	سبب حق - روئے دیگر پر لکھا				روانی و حقیقت بنیالوی - لایق بنیالوی	اردو		
۵۶	صاحب				کتاب رب و عبادت	اردو		
۵۷	امیر و مہم - روئے دیگر				الحق بحث ایمان و ایمان حضرت ائمه	اردو		
۵۸	امیر و مہم - فطانت و عبادت				روانی و حقیقت بنیالوی - لایق بنیالوی	اردو		
۵۹	حضرت امام ربیع و دیگر لوگوں کی پناہ				کتاب رب و عبادت	اردو		
۶۰	اعجاز احمدی - مباحثہ فتنہ کا				الحق بحث ایمان و ایمان حضرت ائمه	اردو		
۶۱	ادب و ادب - سر قاتل کوئی - امیر کوئی				روانی و حقیقت بنیالوی - لایق بنیالوی	اردو		
۶۲	کشتی نوحی - مباحثہ فتنہ کا				کتاب رب و عبادت	اردو		
۶۳	احمدی تفسیر کی تفصیل				الحق بحث ایمان و ایمان حضرت ائمه	اردو		
۶۴	خطبہ امیر محمد بن علی کی اصل حقیقت				روانی و حقیقت بنیالوی - لایق بنیالوی	اردو		
۶۵	دین و دنیا - تفسیر خداوند				کتاب رب و عبادت	اردو		
۶۶	مکملہ گوشت و پختہ صادق الایمان				الحق بحث ایمان و ایمان حضرت ائمه	اردو		
۶۷	مکملہ غفرانہ - پناہ و پناہ				روانی و حقیقت بنیالوی - لایق بنیالوی	اردو		
۶۸	مکملہ اندازہ - سندہ الماکر تلخیص				کتاب رب و عبادت	اردو		
۶۹	امیر و مہم - جواب و سوال				الحق بحث ایمان و ایمان حضرت ائمه	اردو		
۷۰	باقی القلوب - پناہ و پناہ				روانی و حقیقت بنیالوی - لایق بنیالوی	اردو		
۷۱	امیر و مہم - تفسیر				کتاب رب و عبادت	اردو		
۷۲	امیر و مہم - مباحثہ فتنہ کا				الحق بحث ایمان و ایمان حضرت ائمه	اردو		
۷۳	امیر و مہم - مباحثہ فتنہ کا				روانی و حقیقت بنیالوی - لایق بنیالوی	اردو		
۷۴	امیر و مہم - مباحثہ فتنہ کا				کتاب رب و عبادت	اردو		
۷۵	امیر و مہم - مباحثہ فتنہ کا				الحق بحث ایمان و ایمان حضرت ائمه	اردو		
۷۶	امیر و مہم - مباحثہ فتنہ کا				روانی و حقیقت بنیالوی - لایق بنیالوی	اردو		
۷۷	امیر و مہم - مباحثہ فتنہ کا				کتاب رب و عبادت	اردو		
۷۸	امیر و مہم - مباحثہ فتنہ کا				الحق بحث ایمان و ایمان حضرت ائمه	اردو		
۷۹	امیر و مہم - مباحثہ فتنہ کا				روانی و حقیقت بنیالوی - لایق بنیالوی	اردو		
۸۰	امیر و مہم - مباحثہ فتنہ کا				کتاب رب و عبادت	اردو		

